

توضیح:

متونی را که میخوانید، متن پیاده شده بخشی از سخنان منصور حکمت در پلنوم ۱۲ و ۱۵ کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران است. توجه داشته باشید که بحث اول، ۳۷ سال قبل و سه سال قبل از نوشتن نامه به پلنوم ۲۰ کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران، در مهر ۱۳۷۰، در مورد قصد او برای کناره گیری از آن حزب انجام گرفته است. دقت کنید به پیش بینی منصور حکمت در مورد تصمیم لاقیدانه و نامسنول در برابر سرنوشت سیاسی کومه له در استقبال از "اردوگاهی" شدن کومه له تحت حاکمیت رژیم عراق و بعدها اسیر تحت نظارت نیروهای "آسایش" اتحادیه میهنی. و توجه کنید به راه حل‌های او که میخواست تعداد وسیعی که "خانواده" بودند می بایست از مهلکه پس از ختم جنگ ایران و عراق، نجات داده شوند. و دقت کنید که آن سیاست‌های انسانی و سرشار از عاطفه نسبت به جان انسانها، چگونه توسط سنت "سیاست در جغرافیا": "آش بتال"، "هزیمت از جنبش کردستان" و "بی تفاوتی" نسبت به سرنوشت کومه له خاک و عرق ملی، توصیف شد که هنوز هم، حتی پس از انشعاب جدیدی که در کومه له فعلی انجام شده است، با ادبیات چارواداری امثال حسن رحمان پناه، کماکان ادامه دارد.

در همان حال می بینید و میخوانید که منصور حکمت نسبت به این توهم و خوش خیالی که اوضاع بصورت "همه با هم"، بسوی "انقلاب" می‌رود، چگونه در همان ۳۷ سال پیش، هشدار داده بود. جوهر آن تحلیل را اگر در اوضاع کنونی مورد توجه قرار بدهیم، انگار او دارد برای همین امروز ایران و در باره سرنوشت رقت انگیز کومه له فعلی حرف می‌زند.

متن این نوار پیاده شده را در کنار متن کتبی سخنان منصور حکمت در پلنوم ۱۵ حزب کمونیست ایران، خرداد ۱۳۶۸، سی و دو سال قبل قرار بدهید و خود بار دیگر به قضاوت بنشینید که بر سر جدال بر سر حیثیت سیاسی کومه له، ابراهیم علیزاده، همان وقت کجا ایستاده بود و منصور حکمت کجا؟ بحث قطبی منصور حکمت علیه لاقیدی رهبری کومه له وقت نسبت به خطر مهلک اردوگاه نشینی تحت انقیاد دولت عراق و یا در "توافق با اتحادیه میهنی" جلال طالبانی، همانوقتها و چند سال قبل از انشعاب کومه له از کمونیسم کارگری، رو در رو انجام شده بود. این مباحث تاریخ واقعی جدالهای سیاسی بین منصور حکمت به عنوان تدوین کننده میانی کمونیسم کارگری و کمونیستهای کومه له، در یک جبهه؛ و میراث داران جنبش و سنتهای دیرپای ناسیونالیسم کرد، در صف مقابل اند، که تمامی قصه و داستان پاپوش دوزها و فحاشان و شارلاتانهای "ادامه دار" این سی و هفت ساله را از جانب کومه له ای های جغرافیا، بروشنی و قاطعیت سر جای خود مینشانند.

باشد تا نسلی که خوشبختانه زندگی اش در گرو مواجب بگیران اردوگاه نشین نیست، با چشم باز، در باره "افسانه" کومه له "خونین بر سر خاک و جغرافیا"، به قضاوت بنشینند. این اسناد، ماتریال لازم برای چنین قضاوت عادلانه و مسنولانه است.

خط تاکیدا در هر دو مورد از من است و در داخل پرانتز اسامی برخی را که با نام تشکیلاتی سخن گفته اند، اضافه کرده ام.

ایرج فرزاد

۲۶ ژانویه ۲۰۲۲

بحث و اظهار نظر در پلنوم دوازدهم کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

۲۶ تا ۳۰ تیر ۱۳۶۷

هرج و مرج و بلبشوی سیاسی یا اعتلای انقلابی؟

فکر میکنم آنچه که مسجل است که در آینده نزدیک در ایران شکل میگیرد، وجود یک هرج و مرج و بلبشوی سیاسی است. روی گفتن اعتلای انقلابی در ادامه این وضعیت، احساس تردید میکنم. نه به این دلیل که طبقه کارگر توده‌های متشکل نیستند - و اینجا یک اختلافی در مقایسه با بهمن (حبیب فرزاد) حس میکنم که متشکل بودن جلوی پارامترهای پیروزی یک حرکت انقلابی میتواند باشد ولی جزء پیدایش شرایط انقلابی و حرکت‌های انقلابی نیست بلکه با پیدایش آن شرایط است که تشکلهای

امکان پیدا میکنند بوجود بیایند. به این معنی اگر شرایط به سمت انقلابی شدن برود، بنظر من تشکلهای لازمهاش تا آن حدی که سر پا نگهش دارند بوجود میآید. پیروزی قطعی بدست نمیآورد، شکست میخورد یا محدود میشود در راه پیشرفتش و غیره. اینجا تشکل به آن معنی که بهمین به کار برد را میفهمم، ولی برای اینکه انقلابی بشود بنظر من این ضروری نیست. منتها به دلایل دیگری، بنظر من، به آن شرایط انقلابی باید با تردید نگاه کرد.

خود رفقا در بحثشان میگویند که همگانی نمیشود. من میگویم اگر جنبشی همگانی نشود انقلابی نمیشود. نمیشود یک جنبش صریح طبقه کارگر داشته باشیم و اوضاع جامعه انقلابی بشود. به درجهای اوضاع جامعه انقلابی میشود که جنبش طبقه کارگر بتواند خواستههایی را مطرح کند که توده عظیم اهالی را به میدان بکشد. به این معنی اگر خواست مشترک پیدا نشود و حرف مشترک پیدا نشود، شعار مشترک علیه وضعیت معینی پیدا نشود، به همان درجه شرایط بحرانی و دچار تضاد و کشمکش میشود، بدون اینکه انقلابی بشود.

من فکر میکنم این همگانی شدن را شاید زیادی رد میکنیم. بنظر من میتواند در مورد آینده درازمدتتری همگانی هم بشود، روی خواست سرنگونی جمهوری اسلامی، روی خواست دموکراسی، یا روی خواست آزادی زندانیان سیاسی و غیره، اینها شعارهایی است که میتواند عده زیادی را ببرد زیر یک پرچم، منتها الان نمیتواند یک چنین خواستههای مشترکی توده عظیم اهالی را به میدان بکشد، بخاطر اینکه منافع قسمتی برجستهتر است و اختلافات حزبی بیشتر است، اختلافات طبقاتی محسوس است و فکر میکنم باز احتمال "اعتلای انقلابی" به آن معنی که میشود از آن حرف زد را کمتر میکند. بیشتر بلبشو، هرج و مرج سیاسی و بالا گرفتن کشمکش طبقاتی، کشمکش اجتماعی است. و این بنظر من با شرایط انقلابی فرق دارد. انقلاب بنظر من، یک حکمی اثباتی را در برابر جامعه میگذارد و میخواهد تغییر به نفع یک شکلی صورت بگیرد، که این - بهمین توضیح داد - این الان بسادگی در ایران شکل نمیگیرد.

الآن در لبنان هرج و مرج و بلبشو هست بدون اینکه اصلاً نشانه‌ای از اعتلاء انقلابی باشد، در افغانستان هرج و مرج و بلبشو هست بدون اینکه نشانه‌ای از یک اعتلاء انقلابی باشد. این حالتها در ایران هم - نه اینکه به آن صورت دانمی و کمپهای روبروی هم و غیره - ولی بلبشوی سیاسی و هرج و مرج، نداشتن قدرت مستقل توسط هیچکس و تعدد مراکز قدرت، تضاد دانمی برای به کف آوردن شیرازه وضعیت و سر و سامان دادن به آن، توسط احزاب بورژوازی و احزاب چپ، اینها میتواند شکل پیدا کند. ولی اعتلاء انقلابی که به تحولاتی مثل قیام، قیام توده‌ای و غیره منجر شود، هنوز بیشتر از اینها کار دارد.

یک ایراد دیگر که من با این دارم این است که میگویم توی این بلبشو، خواست توده‌ای، انقلاب نیست. خواست توده‌ای نظم و ثبات است. این فرق اساسی دارد با وضعیت انقلاب ۵۷. در انقلاب ۵۷ مردم از یک وضعیت با ثبات، چیز دیگری را مطالبه کردند. میخواستند تغییراتی در زندگی شان بوجود بیاورند و آماده بودند فداکاری کنند. الان برعکس است. از فداکاری خسته شده‌اند، چیزی ندارند که اصلاً سرمایه‌شان یا پشتوانه‌شان باشد و میخواهند اوضاع به وضعیتی برگردد که چیزی پیدا کنند، برگردند به یک نوع ثبات. این روحیات غالب است، حتی در توده طبقه کارگر. یک نمونه ساده‌اش مسأله پس انداز مالی است. جنبش کارگری در انقلاب ۵۷ روی پس انداز کارگری توانست آنقدر استقامت بکند. برای اینکه در دوره رونق اقتصادی احتمالاً به اندازه کافی وسائل زندگی خریده بود که بعداً بفروشد، احتمالاً خانه‌ای دست و پا کرده بود، احتمالاً پس اندازی داشتند، یا حتی دولت شریف‌امامی حقوقها را زیاد کرد. اینجا با آن آدمها روبرو نیستیم. ده روز اعتصاب بدون اینکه به نتیجه برسد، کمرشان را میشکنند.

یعنی به این سادگی نیست که جنبش کارگری آماده مبارزه‌ای باشد که ۶ ماه طول میکشد. او میخواهد در همان وهله‌های اول به یک نتیجه ملموس و مادی برسد. من فکر میکنم این وضع، جلوی کشمکش طبقاتی را بر سر منافع خاص باز میکند، ولی بدون اینکه الزاماً خود آن آدمها بروند و آن را به یک انقلاب برسانند. تجسم من این است که بیشتر، تمایل به بهبود اوضاع، بهبود مادی اوضاع توسط هر کسی که میتواند این بهبود را بدهد میشود "شعار". و به درجه‌ای که جمهوری اسلامی خودش را بعنوان مانع این بهبود ارائه کند علیه‌اش بلند میشوند. یکجایی ممکن است مجبور شوند سرنگونش کنند. ولی اگر یک جناحش بیاید بگوید: "بابا جان جنگ را تمام میکنم کارخانه را دایر میکنم"، این برای یک دوره، بنظر من، فروکش اوضاع را بیار میآورد و "صبر کنید" مردم را. این خیلی احتمال دارد. چون بالاخره طرف زیر فشار حاضر نیست دست از قدرت بکشد ولی حاضر است جنگ را به نحوی ختم کند. یک جناحی که خودش را بتواند مبرا کند میتواند بگوید اشتباه شد، یا اشتباه نشد و یا اصلاً یک راه حلی پیدا کنند که بنظر نیاید که خیلی هم خطا کرده‌اند.

یک نکته دیگر که باعث میشود اعتلای انقلابی به آن صورت نباشد، مقاومت ارتجاع است بنظر من. ارتجاع باید نتواند مقاومت کند، باید تاکتیکیهایش را گم کند، عقب بنشیند، گسسته بشود. بنظر من فرق این رژیم با رژیم شاه این است که این میایستد، سرکوب میکند، ارباب میکند، نمیگذارد کنترل از دستش خارج شود و قوی است برای انجام این کار. بورژوازی، پشت شاه را با اولین تعرض توده‌ای خالی کرد. بنظر من جمهوری اسلامی چنین رژیمی نیست. جمهوری اسلامی در مقابل هر تعرض توده‌ای مورد حمایت بورژوازی قرار میگیرد - حال خودش و یا با هر شکل تعدیل شده‌اش - میایستد برای اینکه همه چیز را دارد که از دست بدهد. و بعد هم فکر نمیکنم به این سادگی اوضاع جوری لنگر بردارد که از دستش در برود.

زمان شاه کسی فکر نمیکرد الآن اعلیحضرت هست و توی کاخ اش نشسته و دو ماه دیگر اصلاً نمیشود توی خیابان به اسمش چیزی گفت؛ به این سرعت اوضاع از کف اینها در رفت. در صورتی که در جمهوری اسلامی این مقاومت و سرسختی طبقاتی را بهتر میشود دید و صد مرتبه بیشتر از لطمه‌ای که توده نا آگاهتر کارگر فکر میکند از آن هرج و مرج دوره انقلاب خورده، بورژوازی فکر میکند که از هرج و مرج بعدی خواهد خورد. فکر نمیکنم بسادگی پشت جمهوری اسلامی را خالی کند، مگر اینکه بتواند یک حکومت آماده بکارد را جایش بگذارند که آن هم باید توی این پروسه شکل بگیرد. آن موقع هم که شکل بگیرد هم سر کار میگذارند و سعی میکنند از اعتلاء انقلابی میان‌بر بزنند.

یک نکته دیگر بنظر من یک تعادل قوای داخلی توی اپوزیسیون است، رقابت حادی در اپوزیسیون، در دوره شاه وجود نداشت. رقابت وجود داشت، ولی شعار مرگ بر شاه خیلی شعار برجسته‌ای بود... در صورتی که امروز نه ما به مجاهد آوانس میدهیم نه مجاهد به ما آوانس میدهد و نه هیچکدام ما به سلطنت طلب آوانس میدهیم و نه سلطنت طلب حاضر است با ما دیده شود و نه ما با او، نه لیبرالها را کسی الآن قبول دارد... هر کس دنبال پایگاه خودش میگردد. و این بنظر من امکان یک جنبش وسیع همگانی را - به این معنی که مطالبات مختلف سنتز بشود - خیلی کم میکند. بیشتر بنظر میآید جامعه را یک حالت کشمکش و بلبشو نزدیک میکند تا به حالتی که مثلاً رهبری ثابتی برای انقلاب شکل بگیرد، شعارهای ثابتی برای انقلاب بوجود بیاید، آدمهای ثابتی با پیشروی انقلاب تداعی بشوند - مثل خمینی یا جبهه ملی در آن دوره. من فکر نمیکنم (اوضاع امروز) اینطور باشد. فکر میکنم قبل از اینکه جنبش به حال اعتلاء برسد، کشمکش احزاب اپوزیسیون تشدید میشود بنحوی که اجازه نمیدهد آنطور بشود. بخاطر اینکه آن حالت بنظر عقب است از اوضاع ایران که به حالت همگانی همه دست بدست هم بروند جلو.

یک نکته دیگر به نظر من، وجود اجتماعی کمونیست در طبقه کارگر است که این یک تفاوت خیلی اساسی است با دوره قبل. یعنی در دوره قبل تلاش کمونیستها این بود - بعد از اینکه وارد صحنه میشوند - که کارگر یک درجه‌ای مستقل بشود - مثلاً از خیلی جناحهای افراطی بورژوازی، از بورژوازی که علناً خیانت کرده و غیره. توی این دوره مطالبات کارگری، توسط چندین سال کار کمونیستی و آشنایی کارگر با کمونیست، چنان رسوخ کرده که این عمیق است، یعنی حق خودش را میخواهد قبل از اینکه هر چیزی بشود... و کمونیسم هم به اندازه ارتجاع اسلامی یک جریان مقاوم و ماندنی است و این اجازه نمیدهد که بشود سر حرکت‌های اجتماعی را با سناریوهایی مثل انقلاب اسلامی - مجاهدینی زیر آب کرد. به نظر من این امکان وجود ندارد و امکان شکل گرفتن جنبش کارگری ای است که از پیش میداند شورا یعنی چه، از پیش میداند بیاتیه حقوقش چیست، از پیش میداند مطالبات اقتصادی چیست، قانون کارش چیست، کنترل کارگری یعنی چه، سندیکا چه حسنی دارد... اینها در جنبش کارگری در آن مقیاس سال ۵۶ موجود نبود. الآن موجود است، الآن کارگر میرود سراغ این چیزها. ما خودمان این بحثها کرده‌ایم که باید بفرستیم سراغ این چیزها. و این اجازه نمیدهد که توهم متقابل طبقات به هم، بقایی داشته باشد. آنموقع بازرگان آمد اعتصاب نفت را خواباند؛ الآن همه میریزند سر این جنبش کارگری و سازش میکنند با آن حکومتی که با این جنبش کارگری روبرو است. و خود این جنبش کارگران رضایت نمیدهد به اینکه با یک جناح اپوزیسیونی که هیچکدام از این حرفها را مثلاً حاضر نیست توی بند برنامه‌اش بگنجانند دمساز شود، برای چی؟ برای اینکه میخواهد خمینی یا جمهوری اسلامی را بیاندازد! میخواهم اینطور بگویم: قبل از اینکه شعار سرنگونی عمومیت پیدا کند، مبارزه و مطالبات بخشهای مختلف خیلی تدقیق میشود.

در مجموع خلاصه بحثم این است؛ ضمن این که میشود کاری کرد و اعتلای انقلابی را بوجود آورد بر مبنای یک چنین هرج و مرجی، ولی یک پراتیکی باید این وسط حائل بشود که فکر میکنم این دفعه دیگر پراتیک نیروی انقلابی است. دیگر انقلاب یک امر خودبخودی جامعه نمیماند که مثلاً بیست سال استبداد سلطنتی را تحمل کرده حالا رونق اقتصادی بوده، انتظارات زیاد شده از زندگی و سد حکومت را میشکند، و میگوید تغییر! هر کی هم باشد یا نباشد مهم نیست آن توده میشکند، آن نیازها و آن افق تغییر میشکند. الآن افق تغییری وجود ندارد جز اینکه برگردیم بجای قبلمان. تغییر چنین پروسه‌ای به اعتلاء

انقلابی کار یک نیروی پیشرو است که بتواند باز یک تغییر را، ولی بعنوان یک تصویر مادی، بگذارد جلوی جامعه و این نیرو وجود داشته باشد که بگوید "اگر من بروم توی مجلس موسسان اینطوری میکنم" و (اگر) نگذارند برود، ملت بریزند توی خیابان به نفع اش. و بگوید "شورها باید این کار را بکنند و دولت فلان باید خواست شورها را قبول کند" و آنها قبول نکنند و شما بروید توی فازی که یک چیز بطور اثباتی تغییر کند. به این معنی فکر میکنم اعتلاء انقلابی میتواند بوجود بیاید بر مبنای این هرج و مرج و بلبشوی سیاسی، ولی بطور خودبخودی مثل دوره انقلاب ۵۷ نتیجه "بحران سیاسی" اعتلاء انقلابی نیست. میتواند نتیجه اش ثبات سیاسی باشد زیر پرچم دیگری از بورژوازی. البته استثنائاتی وجود دارد مثل مسأله کردستان که این یک نقطه قدرت است، یک ابزار است برای تبدیل این هرج و مرج به یک اعتلاء انقلابی؛ برای ما بخصوص که می‌خواهیم و میتوانیم این کار را بکنیم.

ضرورت تصمیمات عاجل در پی ختم جنگ ایران و عراق

با این که عبدالله (مهدی) تأکید کرده - من چون بار اول صحبت میکنم - فقط یک اشاره‌ای میکنم به آن جنبه‌های دیگر. من فکر میکنم یک چیزی که توی این نوشته میتواند باشد، نتایج عملی - تشکیلاتی بحث ما است. برای مثال توی چه شرایطی ما رهبری داخل کشوری تعریف میکنیم؟ توی چه شرایطی سازمانهای جانبی‌مان را بوجود می‌آوریم؟ توی چه شرایطی آرتیاسیون علنی را در پیش میگیریم (حضوری - محلی توسط کادرهای حزب را)؟ توی چه شرایطی سازمان جوانان بوجود می‌آوریم؟ توی چه شرایطی دست به تسلیح کارگری میزنیم؟ توی چه شرایطی؟ واقعاً کی میکند و با چه مکانیزمی؟ آرایش‌مان را چطوری تغییر میدهیم برای پاسخگویی به یک چنین شرایطی؟ چون همین کمیته مرکزی نمیتواند برود توی دل این شرایط؛ باید کمیته نظامی داشته باشد، باید بخشی از رهبرهایش را بفرستد داخل با یک رهبری داخل کشور سازمان بدهد که بتواند در صحنه باشد. تحت چه شرایطی ما این کارها را میکنیم؟ اینها سنوآلهای مهمی است بنظر من و آمادگی زیادی لازم داریم.

راجع به اینکه "چه بکنیم" هم فکر میکنم هر چه جامع تر در یک سندی بگوییم ما دست به چه نوع اقداماتی میزنیم که خیلی خوب است و باید باشد. فکر میکنم باید با خطوط ساده‌ای بگوییم در این دوره چه کار میکنیم وگرنه نمیتوانیم، یعنی نمیتوانیم دسته‌جمعی یک کاری بکنیم. چون الان گفتیم که شورای کارگری را سازمان میدهیم، خانه کارگر سازمان میدهیم، چه میکنیم و چه میکنیم. من میگویم مگر همه این کارها را میتوانیم بکنیم؟ چه جوری این حزب همه این کارها را میکند؟ اینها مضامین فعالیت اند. آن خط اصلی که فعالیت ما دنبال میکند چیست؟ من مثال میزنم از انقلاب ۵۷، همه میگفتیم "ما نباید بگذاریم جنبش کارگری در انقلاب برود زیر پرچم بورژوازی"، یک جمله اینطوری داشتیم هزار و یک کار هم باهاش میکردیم. یعنی زیر چتر یک چنین اولویتی که نباید بگذاریم جنبش برود زیر چتر اپوزیسیون بورژوازی و خرده بورژوازی فعالیت‌مان را میکردیم، از شورا یا سندیکا یا هر تماسی... درک مان آن بود. الان هم باید چیزی به آن روشنی وجود داشته باشد بنظر من. که حزب کمونیست توی این دوره مرکز ثقل فعالیتش را این قرار میدهد برای مثال که جنبش کارگری بعنوان یک نیروی مستقل به صحنه بیاید. برای مثال میگویم. نمیخواهم توی این جلسه این بحث را اینطوری مطرح کنیم - یعنی لااقل یک چیزی باید همه فعالیت ما را شکل بدهد. فکر میکنم اول باید نتایج ساده‌ای بگیریم و بعد نوع اقداماتی که توی این دوره به این منظور میکنیم را لیست کنیم و تشریح کنیم که کادرهای حزبی آگاه باشند.

همین الان فوراً در این نوبت صحبت‌مان این چیزها به نظر آمد؛ یکی اینکه کمیته مرکزی حزب باید راجع به این واقعه اطلاعیه بدهد، اعلامیه صادر کند. دوم اینکه باید با تشکیلات کردستان تماس بگیریم و عکس‌العمل عراق را در رابطه با آنها بررسی کنیم. پرسیم وضع چطورست آیا با شما تماسی گرفته شد یا نه؟ ارزیابی‌تان و روحیه تشکیلات و سیر احتمالی اوضاع آنجا چیست با توجه به این چه محدودیت‌هایی داریم؟ سوم باید بنشینیم در مورد ادامه‌کاری رایوهای حزب حرف بزنیم. چون بنظر من این یعنی اینکه رایوهای ما بسته میشود. چهارم، در مورد وضع در کردستان بطور کلی، از نظر مبارزه مسلحانه علیه رژیم باید حرف بزنیم و اینکه اصلاً کل تشکیلاتمان در کردستان عراق چه به سرش می‌آید. اوضاع را از نقطه نظر اقدامات عراق و وضعیت آتی در کردستان، تحلیل کنیم.

نکته دیگر اینکه ادامه بحث امروز را با توجه به این تحول دنبال بگیریم. یعنی تحلیل اوضاع ایران پس از این واقعه با توجه به مجموعه تضادهایی که اینجا بحث شد. بعد اگر تحلیل‌مان نشان بدهد که رادیویی هست، و یا اگر رادیو نباشد، به هر حال خط تبلیغی‌مان را روی این واقعه روشن کنیم و به ارگانه‌های تبلیغی‌مان بدهیم.

بر سر این که رادیو سریع بسته میشود، من زیاد مطمئن نیستم. میتواند سریع بسته شود. باید ببینیم مذاکره بر سر بستن اش کی شروع شده. کما اینکه بمب شیمیائیش را زودتر زده. این الان بیشتر معقول است که این در رابطه با صلحشان باشد

تا این که یک گوشه ارتش عراق فلان مأمورش از ما خوشش نیاید. این یک نکته. و فکر میکنم باید مسأله کنفرانس رادیوهای آزاد و نیکاراگونه را خیلی جدی‌تر دنبالش را بگیریم و حتماً با "ام. ان. تی" سر این قضیه جدی صحبت کنیم که این برنامه الآن دیگر خیلی عاجل است.

نکته دیگر اینکه، موافقم که حتماً از کومه له بخواهیم به نیروهایش آماده باش بدهد در خاک عراق، و خودش را برای مقابله با بمباران عادی و شیمیایی آماده نگهدارد. برای این که این احتمال باز هم هست فکر میکنم. اگر دورنمای یک چنین صلحی هست - که رسماً هم هست، و من صلح را خاتمه یافته تلقی میکنم - پاکسازی کردستان دو کشور در دستور هر دو تا هست، فوراً. اینها میآیند در هر صورت، میآیند و جارو میکنند. از کمیته مرکزی کومه له میخوام این ماجرا را تحلیل کند، برایش آماده باشد و یک نکته‌ای که میخوام بگویم این است که این تحلیل را در اختیار تشکیلاتش بگذارد. یعنی مثل قضیه بمباران شیمیایی نشود که هی منتظر تحلیل ما باشند. همین فردا باید بگویند این صلح برای ما یعنی چی، ما تلاشمان در چه جهت است، چه شرایطی اگر بشود چکار میکنیم... همین فردا باید گفت.

نکته بعد این است که بطور جدی برای خارج کردن بخشی از کمیته مرکزی کومه له اقدام کنیم. و همینطور آن سهمیه نمایندگان کومه له به کنگره را که قرار بود بیایند، از آن ۱۴-۱۵ نفر افزایش بدهیم به همه‌شان. برای همه‌شان اقدام کنیم. برای اینکه ممکن است پشت درهای بسته عراق بمانیم. میتواند مشکلات اینطوری پیش بیاید برایمان. من فکر میکنم بهتر است با اتحادیه میهنی توی اروپا فوراً تماس بگیریم و اصلاً بحث را وسیعتر کنیم. علاوه بر سونداژ کردن که آنها چه میگویند، ببینیم چه کار میتوانیم بکنیم. چون آنها توی موقعیت مشابهی هستند. یکی هم اگر ممکن است خیلی دقیقتر حرکات مجاهدین را یکی که شم‌اش را دارد مونیتور کند ببیند آنها چه کار میکنند. چون مجاهد بنظر من شاخص خوبی است برای این که اپوزیسیون رابطه‌اش با عراق قرارست چه بشود و چه فعل و انفعالی از خودش بروز میدهد. اگر بتوانیم توی خارج کشور از هوادارانش یا توی داخل از آنها بپرسیم. در داخل ملاقاتی جور کنیم و ببینیم که بحث آنها چیست. چون هر چه باشد اپوزیسیون ایرانی اند و اگر چیزی بدانند میگویند.

صلح ایران و عراق، بالا رفتن انتظارات مردم - نقد قطعنامه پیشنهادی درباره اوضاع سیاسی

فکر میکنم خُب واضح است که مردم از ختم جنگ خوشحال میشوند. البته این بستگی دارد که این چقدر بچسبد و چقدر تحت عنوان اینکه این قطعنامه را تو اجرا نمیکنی و من اجرا نمیکنم باز بجان هم بپزند و نیروهایشان را سر مرز نگهدارند و خاک همدیگر را اشغال کنند، همه اینها امکان دارد. به هر حال دست کسانی که علیه جنگ مبارزه و مقاومت کردند خیلی قوی میشود. فکر میکنم مهمتر از همه این است که جمهوری اسلامی شکننده است، میشود فشار آورد، میشود به تسلیمش واداشت و میشود یک چیزهایی ازش کند. به نظر من کلاً از قبل هم تصورم این بود که هر مقطع صلح بشود با یک تأخیر فاز خیلی کوچکی اعتراضات توده‌ای برای مطالباتشان شدت پیدا میکند و دست رژیم ضعیفتر است برای مقابله با اینها. بخصوص فکر میکنم کلاً با آفت روحیه توی رژیم مواجه میشویم، توی نیروهای سرکوبش، توی سیستم اداری اش، توی همه آن مراجعی که تا حالا مردم را خفه نگه میداشتند. الآن گویی یک بدهکاری دارند به همه. و فکر میکنم اعتراضات توده‌ای گشایش پیدا میکند و اعتراضات مردم وسیعتر میشود علیه وضعیتی که دارند. راجع به اطلاعیه هم من فکر میکنم ما باید دقیقاً همین را بخواهیم.

یکی این که بگوییم این جنگ معین الآن بنظر میآید دارد تمام میشود ولی تا جمهوری اسلامی هست بدبختی تمام نمیشود، و تازه از بین بردن اثرات و عواقب این جنگ، سالها طول میکشد برای یک مردمی که تازه خودشان را از جمهوری اسلامی خلاص کرده باشند، که نیروهایشان را بگذارند روی هم. و در یک جامعه آزاد هم کلی طول میکشد تا عواقب این را برطرف کنید. بنظر من شعار سرنگونی جمهوری اسلامی را بدهیم توی این بیانیه، بگوییم جنگ باید قطع بشود و اسراء فوراً مبادله شوند و غرامت پرداخت شود و غرامت به خانواده کسانی که بمب شیمیایی خوردند یا با بمباران شهرها آسیب دیدند. مردمی که قربانی این جنگ هستند، آواره‌ها و غیره باید بتوانند سر خانه و زندگی شان برگردند و در عین حال فراخوان بدهیم که مطالبات تان را از این رژیم با صدای بلندتر بیان کنید، مطالبات اقتصادی - سیاسی‌تان را بیان کنید. من هم مثل ناصر معتقدم نباید وارد مقولات تنوریک شد توی این اطلاعیه. باید مردم را تشویع کرد به اینکه حمله کنید، بگیرید، میشود گرفت و اینکه این رژیم را باید سرنگون کرد تا قال این قضیه کنده بشود و غیره.

منتها در مجموع به نظر من، این آغاز پایان جمهوری اسلامی است. یعنی جمهوری اسلامی دارد به سمت آن بحران سیاسی که از آن صحبت کردیم میرود. من فکر میکنم اتفاقاً اگر بحثمان را امروز صبح ادامه میدادیم میبایست به اینجا میرسیدیم که جنگ را دیر یا زود باید ختم کنند. باید بنحوی بالآخره عقب بنشینند جلوی این مطالبات، و از آنجا ادامه میدادیم که بعدش

مملکت به چه وضعیتی دچار میشود. من فکر میکنم جنگ را باید ختم میکردند و یک جوری جوابگوی مسأله میشدند. منتها فکر میکنم الآن یک درجه این پروسه بیشتر از آن پیش رفته.

یک نکته دیگر که میخواستیم بگویم این است که باز ما باید مرگ خمینی را هم بعنوان یک نقطه عطف جالب دیگر توی این پروسه در نظر داشته باشیم که این هم ناگهان پس فردا اتفاق بیفتد دیگر عنان از کف هر کسی در میرود و تضادهای خیلی جدیدی رو میشود که با این جنگ تازه بخشاً مطرح شده. میخوام بگویم جمهوری اسلامی خیلی فراغت پیدا نمیکند. خوشحالی مردم فکر میکنم فقط یکی دو روز است. طلبکاریشان از هفته آینده شروع میشود و شجاعتشان در مورد اینکه نمیکنم، نمیروم، نمیدهم، حق را بده و غیره. من فکر میکنم اینها تأثیر دارد و اعلامیه ما هم باید همین را بخواهد از مردم.

"مردم"؟ بدون تفکیک طبقاتی!؟

رفیق امیر(حمید تقوانی) توی بحث اش به اینکه رفقا یک چیزهایی گفتند یک اشاره ای کرد - که گفتند بین جلسات بوده و روی نوار نیست. بنابراین یک مقدار من مجبور میشوم توضیح بدهم که چه بوده که رفیق امیر اینطور نقل قولش میکند. من آنها را توضیح میدهم و راجع به استنتاجهای خود رفیق بحث میکنم.

ببینید! نقطه ضعف این نوشته که دیروز هم در آن جلسه رسمی بحث شد این است - بنظر من لااقل این است - که در آن مردم در یک شمایل ساده‌ای ظاهر میشوند. مردم اند، از بالا ناراضی اند. او ضعیف میشود و اینها جری میشوند و دیگر معادله از اینجا چیده میشود میرود. بنظر من هیچ درک پیچیده‌تری از مردم اینجا ارائه نمیشود. از جمله اینکه مردم به طبقات و اقشار طبقاتی تقسیم شده‌اند و اینها منافع مختلفی را دنبال میکنند و فقط توی دوره انقلابی است که اینها یک مؤلفه‌های مشترکی پیدا میکنند که یک همسویی‌هایی بوجود می‌آورد توی این اقشار و طبقات. نکته دوم این که مردم توی یک پیشینه تاریخی‌ای زندگی میکنند، توی یک حال و هوا و اوضاع تاریخی معینی زندگی میکنند. هر مردم ناراضی در هر مقطعی یک کار مشابهی نمیکنند. باید دید آن مردم از چی ناراضی اند و افق شان برای تغییر چیست، انتظاراتشان از تغییر چیست، چه تغییری را ممکن میدانند و برای چه درجه‌ای تحمل فشار برای ایجاد آن تغییر آماده اند.

وقتی زنان خانه‌دار در شیلی قابلمه بدست گرفتند و آمدند بیرون و شلوغ کردند، تحرکشان زیاد شد ولی این پینوشه را بامیدان کشید. به هر حال اینها مثال است. کسی نگفت که مردم ایران میخواهند بیابند ارتجاع کنند. اینها استنباط‌هایی است که وقتی بحث مقابل میخواد به یک چیزی تقلیل داده شود ممکن است بشود از ش حرف زد. به هر حال بحثی که من دارم این است:

من نمونه‌هایی از اینکه مردم اینطوری میشوند را میگویم. رفیق صحبت اش این است که مردم جزی میشوند و خواست دارند. دیروز صحبت نان نبود، دیروز اتفاقاً صحبت نان توی بحثهای من بود لااقل، که مردم روی نان حرکت میکنند و کسی که نان را بدهد ساکتشان میکند. بحث ممکن است به قدرت سیاسی نکشد. الآن بنظر می‌آید که ما منکر این هستیم. رفیق میگوید 'اینکه مردم برای نان بیابند احتمالش خیلی بیشتر است'... خُب اینکه حرف ما بود، من میگویم که برای نان می‌آیند و در نتیجه نان میخواهند. در مقابل این بحث که حتماً کار به جدال بر سر قدرت سیاسی میکشد بود که اینقدر بحث کردیم. چون مردم برای چیزهای مختلف می‌آیند. از جمله اینکه فقرا برای نان می‌آیند و صبر میکنند که نان را به آنها بدهند. برای اینکه به آن نان واقعاً احتیاج دارند، نان بهانه‌ای برایشان نیست برای شلوغ کردن شهر. نان میخواهند. انبار را که مصادره کند - حتی ممکن است بکند به نظرم، خیلی از این حالتها ممکن است پیش بیاید - بعدش میخواهد برود نان را مصرف کند. دنبال کار میگردد چون نان یک اسم عامی است برای کار، برای بیمه، برای پزشک، برای مدرسه، برای مسکن، و اینها را میخواهد. نمیتواند مسکن بخواد و وقتی بگویند الآن می‌آیم برایت میسازیم این شروع کند عمله و بناهای آن ساختمان را هم با سنگ بزند. صبر میکند تا برایش بسازند. سعی میکند آن سیاستی که گفته‌اند را دنبال کند، که بیا دولت سیاست ات را اجرا کن! از جمله اینکه کارگراها طرفدار این میشوند که دولت بیا بد قانون کارش را اجرا کند. نمیتواند در همان حال که از دولتی میخواهد قانون کارش را اجرا کند، در همان حال شعار بدهد که 'مرگ بر تو، باید سرنگون باشی!' بالاخره مجبور است فرجه‌ای بدهد. بنابراین صحبت در این سطح بود.

اینکه مردم بدون تفکیک طبقاتی مطرح میشوند، خودش را در چند تا چیز نشان میدهد. یکی اینکه شاخصهای تفکیک طبقاتی توی مردم که اسمش هست "اپوزیسیون"، افکار و تمایلات مختلف در جامعه، توی این سند اصلاً مطرح نمیشود، جوری که اصلاً توی وظایفش هم مطرح نمیشود. رفیق میگوید آنجا نباید وارد کرد. من میگویم هر جا که وارد کنید بالاخره زودتر از بخش وظایف واردش میکنید. که ما نباید بگذاریم مردم بروند زیر این پرچم یا آن پرچم، چون این تمایلات واقعی توی

جامعه وجود دارد. بالاخره یک جایی واردش میکنید دیگر! من میگویم واردش نمیکنید برای اینکه توی بحث نیست. برای اینکه [گویا] مردم فی‌نفسه گالوانیزه اند در مقابل هر جور چیز دیگری. [گویا] مردم وقتی شلوغ میکنند مردم دارند انقلاب میکنند، مردم وقتی شلوغ میکنند مردم دارند جامعه را میبرند جلو!

یک نکته دیگر برخوردی است که به جناح محتشمی میشود. ببینید چند جا این صحبت میشود؛ یکی اینکه: "از این رو میتوان پیش‌بینی کرد که جناح اسلام مستضعفین در اثر همین شرایط دوباره مطرح شده، فعالتر شده و نقش مؤثرتری بعنوان وکیل مدافع مستضعفین در واقع سوپاپ اطمینان در ترکیب هیئت حاکمه بازی میکنند!" یک نکته دیگر در این تحلیل این است که آن بخش از هیئت حاکمه که قرار است با تمایلات مردم حتی در ظاهر خوانایی بیشتری داشته باشد بخشی است که پان‌اسلامیست‌تر است. آن بخشی که قرار است بتواند ادای مردم را در بیاورد، قرار است سوپاپ اطمینان باشد و قرار است بتواند مردم را بکشانند به بیرون به اعتراض و توی بحث نان با مردم چفت بشود... آن بخش، بنظر می‌آید مستضعفین-پرستها و طرفدارهای سیلی خورده‌ها توی حکومت اند!

بحث من این است که اگر شما تصویر خامی از مردم داشته باشید اینطوری است. ولی اتفاقاً چون مردم از پراتیک جمهوری اسلامی دارند درمی‌آیند این حرف را می‌فهمند که کی دارد به آنها چه میگوید. اگر آقای عسگر اولادی بیاید بگوید باید تجارت خارجی آزاد بشود، معاملات ما با آمریکا از سر گرفته بشود، مردمی که نان میخواهند در جامعه طرفدار این هستند. نه طرفدار آن کسی که هشت سال سر حکومت بوده و "پایرهنه‌ها" هم دیده‌اند چه به سرشان آورده دیگر. یارو میگوید فحش نده به آمریکا دیگر! میگویند خیلی خوب، این دیگر فحش نمیدهد به آمریکا. میگویند مصادره میکند... میگویند "مستضعفین"، "دولتی کردن" و اینها... مردم میگویند بابا جان جنس نیست، نان نیست، لوازم یدکی نیست و آقای رفسنجانی و هر کس دیگری که حاضر است لوازم یدکی را با قرارداد تجاری وارد بکند است که نماینده نان میشود توی جامعه، نه آن کسی که میگوید "پایرهنه‌ها"، "خانه‌های یولدارها را بدهیم به فقیرها"، یا پرویم "مصادره کنیم" یا "بزنییم بشکنیم". پایرهنه عقل دارد، پایرهنه توی قرن بیستم دارد زندگی میکند، هر کسی توی ته کتج خانه و یستویش امروز میداند که تا وقتی تجارت ایران با آمریکا راه نیفتد، تا وقتی یولهایمان را فلان کشور پس ندهد، تا وقتی اوضاع نرمالیزه نشود، تا وقتی "افت‌مان" را نخرند، تا وقتی که تحریم اقتصادی را بر ندارند، تا وقتی تمکین نکنیم به همان مناسباتی که قبلاً توی جامعه وجود داشته - که الان هم خیلی زشت نیست، مناسبات داشتن با آمریکا به همان زشتی سال پنجاه و هفت نیست - نانی در کار نیست، شغلی در کار نیست، مسکنی در کار نیست، نفتی در کار نیست...

اتفاقاً الان کسی که این را بدهد، حکومت ثبات و نظمی است که بتواند برود قراردادش را ببندد، کسی که بتواند به‌اش احترام بگذارند و سفیرش را قبول کنند. یعنی مردم به کسی که سفیرش را توی آمریکا قبول میکنند، بعنوان کسی که میخواهد فشارهای اقتصادی را از روی ما بردارد به او نگاه میکنند. نه کسی که بیاید توی خیابان قیل و قال بکند راجع به "مستضعفین". مردم "مستضعفین" را خیلی شنیده‌اند و اصلاً دیگر حالشان بهم خورده. میدانند اینها چرند میگویند. اینها جماعتی هستند که ما را بردند جنگ، این جماعتی اند که ما را به هزار و یک فداکاری مجبور کردند، این جماعتی اند که سر نیزه گرفتند پشت ما با پاسدارها و بسیجی‌هایشان و از ما باج گرفتند برای جبهه‌ها. این نان خواستش این است. مردم میدانند نقش این جریان مستضعف‌پرست دولت چیست. منتها بنظر اینجا چون مردم حتماً از موضع رادیکال و چپ نان میخواهند، طرفدار مصادره اند وقتی نان میخواهند! ممکن است طرفدار راه افتادن دوباره شهربانی باشند وقتی نان میخواهند.

میخواهم بگویم مردم بدون پیچیدگی‌های واقعی که توی جامعه هست در نظر گرفته شده‌اند. فی‌نفسه گالوانیزه در نظر گرفته شده‌اند در مورد راه‌حلهای راست توی جامعه. در صورتیکه امروز دو جریان بطور عینی میتوانند نان بدهند بنظر من. جریان پروآمریکا - پرو غربی که حاضر باشد مناسباتش را عادی کند، و کمونیستها بنظر من. هیچکس دیگر نمیتواند نان بدهد. کسی بخواهد این وسط بایستد و نه آن رابطه را با غرب و بازار جهانی محکم کند و همه حشو و زوائد داخلی خودش را بزند برای اینکه آن رابطه برقرار بشود، هنوز تروریست باشد، هنوز نگران حزب‌الله لبنان باشد، این نمیتواند نان بیاورد توی ایران. مردم این را میدانند. یا کمونیستها که راه حلشان برای نان آوردن راه حل زیر و رو کننده است که کسی قرار نیست به این زودی راه حلی از اینها مطالبه بکند یا بخواهد که بکند.

رفیق امیر گفت اینها حکم‌هایی است که در این بحث مطرح شده؛ "کار کمونیستی شدیداً ساده‌تر میشود". کسی منکر این نیست. اصلاً بحث من این است که اگر مردم را در نظر بگیرید بعنوان طیفی که منافع مختلف در میان آنها ایجاد میشود وقتی فشار مشترکی از روی سر همه‌شان بردارید به جان هم می‌افتند و کار کمونیستی توی یک تضاد طبقاتی تشدید میشود، کار کمونیستی ساده میشود، قوه قهریه دولت تضعیف میشود - که حکم دیگر رفیق است و کسی هم باهاش مخالف نیست. ولی

معنیش این نیست که اینجا گفته شده، لزوماً هم این نیست. منظورم این است که اصلاً محال است معنی اش این باشد. میتواند به اینجا کش بیاید، ولی معنیش این هست که افشار مختلف دنبال منافع قشری- طبقاتی خودشان میدوند. و از جمله طبقه کارگر دنبال منافع خواست ویژه خودش در درجه اول به حرکت درمیآید. معنی مقابلش هم این است که توده وسیعی از همین مردم که "خیلی ناراحتند" جلوی طبقه کارگر صف میکشند. من راستش ضعف اصلی این طرح را این میدانم. باز دوباره یکجور مردم را، با اینکه دیگر "عموم خلق" پدیده رفیق شدهتری در مقایسه با سال ۵۷ است، یکبار دیگر توی همان ظرفیت مطرح میکند.

بنظر من حاصل این ده ساله این بوده که مردم میدانند کجا ایستاده‌اند. و اینقدر حزب وجود دارد برای اینکه به‌اشان بگویند هر کدامتان کجا ایستادید، که توی این بحث غایب است. دهها تشکیلات و پرچم توی جامعه وجود دارد که بگوید هر کی کجا ایستاده. بورژوازی و خرده بورژوازی ایران که تا عمق استخوانش ناسیونالیست است میآید و جلوی کارگر انترناسیونالیست میایستد. آنتی-سوسیالیسم افشار مرفه و صاحب مالکیت جامعه بشدت عیان شده، در صورتی که فلان شاعر همان طبقه داشت برای سوسیالیسم شعر میگفت. الان دیگر حاضر نیست رویش را بکند به مارکسیستها و احترامی به آنها بگذارد، اصلاً قائل نیست به آزادی زندانی مارکسیست. آن موقع لاهیجی وقتی یک ذره مکث کرد سر آزادی زندانیانی که سوسیالیست هم بودند یا نه، هو شد توسط همان انقلاب ۵۷. امروز همه بورژوازی صف میکشد که منظورم از "آزادی زندانیان" آزادی زندانی‌های راست است، آزادی زندانی‌های چپ نیست.

صف میکشند، صف میکشند. شما مزد می‌خواهید، یکی هم می‌خواهد مزد را ببرد بالا. اما فقط مخالف بالا بردن مزد، آن شخص کارفرما نیست، تمام تجاری هستند که اگر تو مزد را ببری بالا قیمت جنس اش پس و پیش میشود و می‌آید عملاً صف میکشد. چه جوری؟ بخاطر اینکه احزابش وجود دارند. صحبت سر تضعیف رژیم است. اتفاقاً رژیم تضعیف میشود ولی باندها و دار و دسته‌های سیاسی داخل جامعه که تضعیف نمیشوند. حزب‌الله بنظر من تو ایران بشدت قوی میشود، برای اینکه میرود بیرون حکومت کار میکند. یعنی در عمل دست ضد قانونی- ضد کارگری اش بشدت باز میشود. خُب دست آنها هم باز میشود، فقط دست ما که باز نمیشود. چاقو میکشد به روی تظاهرات کارگری. چاقو میکشد به روی اعتصاب کارگری. ممکن است رژیم قدرت قهریه نداشته باشد ولی حزب‌الله دارد اگر کارگر صدایش را بالا ببرد. شوراها و مجامع عمومی با هجوم ارتجاع علنی توی خیابان روبرو میشوند.

می‌خواهم بگویم وقتی من از کشمکش و یک حالت بی‌قانونی‌تری حرف می‌زنم در مقابل "بحث اعتلاء"، منظورم این است که طبقات و افشار مختلف با تمایلات مختلف به میدان می‌آیند. من این "همگانی شدن" را اینطوری می‌فهمم که در مقابل رژیم خمینی - که واقعاً بلیه‌ای نازل شده‌ای به سر جامعه ایران است - همه همسو بشوند. ولی بنظر من این از یک درک ساده‌ای از مردم ناشی میشود. بنظر من کوتاه‌نظری که در یک چنین دوره‌ای به افشار مختلف حاکم میشود، باصطلاح راضی شدنشان با آلترناتیوهای کوتاه-مدت بی در پی، دیده نمیشود. طرف در این موقعیت است که امروز رفسنجانی دارد این کار را میکند، آقای بازرگان دارد این کار را میکند، فلانی دارد این کار را میکند، من چکار کنم؟ این را نمی‌گویند که "کل رژیم جمهوری اسلامی را باید نابود کرد". نگاه میکند ببیند کی دارد یک تکه نان به او میدهد. مردم نان می‌خواهند دیگر. هر کسی منافعش را می‌خواهد دیگر.

تمام کسانی که شغل می‌خواهند، قبل از اینکه به انقلاب فکر کنند که در نتیجه‌اش ممکن است یک نظامی بوجود بیاید که شغل داشته باشند، به این فکر میکنند که همین الان توی همین رژیم، کیست که یک راه حل واقعی برای ازدیاد شغل را میدهد. و آن کس هر چقدر هم آدم کشته باشد توی اوین، هر چقدر هم کثیف و پلید باشد در مقطع فعلی، برای یک دوره‌ای میشود نماینده منافی در جامعه که مردم برایش صبر میکنند. آقای رفسنجانی دستش تا آرنج توی خون همه است. اما فکر میکنید توی چند تا خونه دعاگو دارد الان توی تهران؟ مردم بیچیده اند، مردم اینطوری نیستند که از اول یک پروسه انقلابی تا آخرش، یک احساس نسبت به چیزی داشته باشند. خود شریف امامی هم که می‌آید سر کار، توی ده تا خونه می‌گویند بگذارید این کارش را بکند ببینیم چه میشود. آخر همه مردم که درجا نمی‌خواهند همه هست و نیست شان را در پروسه بعدی قمار کنند. می‌خواهند این پروسه بتدریج پیش برود. هر اتفاقی می‌افتد با مشقت کم بشود. این فرق مردم امروز با مردم ۵۷ است بنظر من. آن مردم (سال ۵۷) تجربه‌ای از آن فداکاری و خون و خونریزی که توی یک پروسه اینطوری پیش می‌آید نداشتند. مردم امروز دارند، اینها همه‌شان میدانند چه میشود دقیقاً.

آن موقع با دل‌گندگی وارد مبارزه شدند. خود چپ ایران، خود ما با چه تجسمی از مشقات این مبارزه واردش شدیم؟ و همه، همه این درسها را گرفته‌اند. و وقتی طرف نگاه میکند می‌گوید مهدی بازرگان بابا جان، مهدی بازرگان. خودم انگولکش

میکردم یک موقی بعنوان یک مرتجع، خودم علیه‌اش شعار دادم، خودم هوش کردم، ولی امروز دوباره مهدی بازرگان. بگذارید یک خرده قضیه آهسته برود، بگذارید کار انجام بشود. نمیگویم همه مردم باز می‌آیند این را میگویند. این گرایش اینقدر قوی است توی جامعه ایران، گرایش به تغییر تدریجی، گرایش به اصلاحات خرد خرد، گرایش به گرفتن منافع بورژوازی در درجه اول و سپس کارگزارها صدایشان دربیاید، این گرایش اینقدر قوی است در جامعه امروز ایران که - من برای همین گفتم جناحی که بتواند این وسط تعادل را نگهدارد یک طیف وسیعی از حامی بورژوا دارد، حامی خرده بورژوا دارد... و اینها جلوی مطالبات رادیکالتر توی جامعه و مطالبات طبقه کارگر می‌ایستند. اعتصاب کردن آسانتر است. معلومه که آسانتر است. تظاهرات کردن آسانتر است، اعلامیه پخش کردن آسانتر است، ولی معنیش این نیست که این اعتصاب و تظاهرات با یک روی خوش کل اجتماع مواجه میشود که در نتیجه‌اش به فاز بعدیش فوری ارتقاء پیدا میکند. ممکن است با ۶ ماه اعتصابات کارگری که دولت میتواند یکجا توافق کند و یکجا توافق نکند روبرو باشید، و به فاز بعدی هم منتقل نشود. هی اعتصاب بشود هی یکی خواستش را بگیرد یکی خواستش را نگیرد، دوباره اعتصاب بشود. خُب این برای ما معلومه بهتر است. ولی هنوز نمیشود این تصویر سوزنی اول تا آخر را به قضیه داد که - به قول رفقا - باز بحث قدرت سیاسی دوباره بوسیله مردم مطرح میشود. بنظر من گرایش به اینکه بحث قدرت سیاسی مطرح نشود زیاد است، بخاطر اینکه بورژوازی نمیخواهد بحث قدرت سیاسی مطرح بشود. بخاطر اینکه خرده بورژوازی نمیخواهد بحث قدرت سیاسی مطرح بشود. توی انقلاب علیه شاه که به آن سرعت این قضیه رشد کرد، بخاطر این بود که هر دوی این اقشار میخواستند، نماینده‌شان هم معلوم بود کی هست و میخواستند. حتی یک بورژوا پشت شاه نایستاد. امروز کل بورژوازی ایران بنظر من پشت جناحی که بخواد این پروسه را به یک استحاله تبدیل کند، می‌ایستد.

برای همین من میگویم واضح است که اوضاع گشایش خیلی زیادی پیدا میکند. ولی توی این گشایش اوضاع دو گرایش اصلی هست. گرایش رادیکال توی جامعه که میخواد این بحث را به قدرت سیاسی بکشاند، میخواد به تغییرات رادیکال بکشاند، میخواد به سرنگونی قاطع جمهوری اسلامی بکشاند، میخواد به راه حل انقلابی برای نان و هر چیز دیگری بکشاند... و گرایشی که نمیخواد به اینجا بکشاند، نمیخواد اصلاً خیلی از این سوالها در طول این دوره مطرح بشود. بلکه میخواد با چکش‌کاری تدریجی این قضیه را در یک مقطعی از این دستش غیب کند و از آن دستش دربیآورد. میخواد اوضاع طوری باشد که انتقال قدرت دیگر - دقیقاً به همان دلیلی که رفقا میگویند، بخاطر اینکه میتواند شهر را شلوغ کند - انتقال قدرت کار یک معامله ساده باشد نه کار شلوغ کردن. بنابراین پایه‌ای که الان پُل را نگهداشته، قبل از اینکه آن یکی را زیرش بگذارد، از زیرش نمیکشد. می‌ایستند و از آن دفاع میکنند.

این که میگویم معنی اش این نیست که من میگویم میتوانند، میکنند، اینطوری میشود. من دارم میگویم چی در این بحث غایب است. من نمیگویم که آینده ایران را این محافظه‌کاری رقم میزند. اتفاقاً من میگویم کشمکش است دیگر. دوره‌ای که شروع میشود دوره کشمکش طبقاتی است که واقعاً طبقات جلوی هستند. منتها استنتاجاتی که از این میکنم. میگویم شما تجسم دوره انقلابی را میکنید. میگویید به دنبال اعتلاء انقلابی اگر کار خوب پیش برود، میشود دوره انقلابی - بقول رفیق ایرج(آذرین) - من میگویم این تجسم زود است. بنظر من تجسم جنگ داخلی محتمل‌تر است. تجسم کشمکش خصومت‌آمیز در جامعه ایران بین نیروهای مختلف اش که باید زود حل و فصل شود محتمل‌تر است. چون ایران لبنان نیست. بنظر من کسی برای کمونیستها که از زندان قصر می‌آیند بیرون هورا نمیکشد. هیچ کارگری هم دنبال یکی از این رهبران فلان که از خارج آمده‌اند نمی‌رود. امام خمینی‌ای درکار نیست. کسی نمیتواند توی این جامعه فتوا بدهد. کسی نمیتواند مردم سیصد هزار نفری را بکشاند یکجا و یک شعار بدهند. هر کسی حرف خودش را دارد. و توی یک چنین جامعه‌ای وقتی کنترل نظامی و سیاسی از آن برداشته میشود این جامعه به جان هم می‌افتد، قبل از اینکه همگی به جان یک شخص ثالثی بیفتند این جامعه به جان هم می‌افتد. بخصوص که آن شخص ثالث "مربوطه" هی خودش را وجیه‌المله میکند و با بحث صلح، با بحث میخوام شغل درست کنم، با بحث لوازم یدکی، با بحث اینکه سفیر سوئد هم الان دیگر مفرش را دانه کرد، با بحث اینکه آقای میخائیل گورباچف هم از ما دیدن کرد، با بحث اینکه ایشان در کنفرانس غیرمتمعه‌ها سخنرانی کرد... خودش را دارد تبدیل میکند به یکی از شخصیت‌های سیاسی ماندگار. از آن طرف هم آمریکا، فرانسه، انگلستان، با یک میلیون و نیم به سفارتش دادن، جمهوری اسلامی قبول کند که بیاید از بانک جهانی وام بگیرد، او را در ذهن مردم ایران معتبرتر و ماندنی تر میکند.

من میگویم اوضاع شلوغ میشود، ولی زیر چتر یک حکومتی که دارد استحاله میشود. نه اینکه اوضاع شلوغ بشود در حالیکه حکومتی دیگر تاکتیک‌هایش را توی خیابانها گم کرده و دلیل شده مثل شاه سال ۵۷. اوضاع شلوغ میشود، ولی زیر جمهوری اسلامی ای که دارد تغییرات تدریجی میکند. زمانی که خمینی بمیرد، بنظر من این پروسه تسریع میشود. ولی من استنباطم این است: جمهوری اسلامی قبل از اینکه کلاً به آن وضعیت ذلت بیفتد، تا حدود زیادی دست جریان معتدل اش میفتد.

و تا حدود زیادی جناح مستضعف پرور خودش را میکند توی لانه، بدون اینکه آوانسی به اپوزیسیون بیرون از خودش بدهد. میایستند و کار میکنند، بنظر من. در آن مقطع است که باید ببینیم آیا این جمهوری اسلامی تعدیل شده برای اینکه زیر فشار مردم است، این جمهوری اسلامی که میخواهد اوضاع را نرمالیزه بکند، چقدر میتواند بماند؟ بنظر من بعنوان جمهوری اسلامی نمیتواند بماند. آنجا است که یک حد نهایی این مسأله تعیین میشود. و فکر نمیکنم یک دوره طولانی حکومت "آلفونسین" داریم با رفسنجانی. ولی فکر میکنم یک جمهوری اسلامی داریم که یک سال دیگر عمر میکند و توی این قضیه تحولاتی را از سر میگذراند.

از بیرونش هم که نگاه بکنیم - وقتی بحث اپوزیسیون غایب است - مسأله همین است دیگر. شاه را که میخواستیم ببندیم، من نمیتوانم بروم سر خیابان سرسبیل بگویم شاه را ببندیم مردم بیایند پشت من! یک رهبری، یک کسی در یک جایی میگوید شاه را ببندیم. آقای بنی صدر خواهد گفت رفسنجانی را ببندیم، آقای بازرگان خواهد گفت رفسنجانی را ببندیم، سلطنت طلبها نمیآیند بگویند رفسنجانی را ببندیم. میایستند، همهشان میایستند ببینند توی این معادلات جدید چه جایی برای آنها منظور شده است. و اینها هم با هم بازی میکنند سر این قضیه.

به هر حال گفتم من با خیلی چیزها اینجا اختلاف ندارم از جمله اینکه ما چکار باید بکنیم و اوضاع چقدر میتواند به یک اعتلاء تبدیل بشود و غیره. من میگویم روی مردم سرمایه‌گذاری نکنیم بعنوان مردم، که انقلاب توی وجودشان است، که هر وقت ناراضی اند انقلاب میکنند، که کاری نداریم اپوزیسیون چه به‌شان میگوید و کی چه راهی جلوشان میگذارد، اینها کار خودشان را میکنند و نان میخواهند و انقلاب میشود! روی مردم اینجور سرمایه‌گذاری اشتباه است. مردم طبقات مختلف و اقشار مختلف شان جور دیگری فکر میکنند، و خودمان را برای کشمکش با مردم آماده کنیم اتفاقاً! اگر داریم از طبقه کارگر حرف میزنیم، خودمان را با یک کش و قوسی با این مردم، که آن هم خانه میخواهد و نان میخواهد و غیره، ولی میخواهد ببندازد روی کرده ما، آماده کنیم دیگر! این معنی اش این است که اصطکاک‌های داخل این مردم اینقدر هست که نگذارد بغوریت برآیند حرکتشان یک انقلاب باشد. بعدش - بحث دیروز ما هم همین بود که - پراتیک ما تعیین میکند که میتواند اعتلاء باشد یا نه. پراتیک صف پیشرو طبقه کارگر، پراتیک بخش سوسیالیست جنبش کارگری. این پراتیک - دیروز هم گفتم - باید بتواند مطالباتی از طبقه کارگر را تبدیل بکند به یک مطالبات وسیع اجتماعی. بنظرم آنجا مسأله مهم این است که اولاً کارگران میتوانند اکثریت شان زیر پرچم بخش رادیکال جنبش بیایند؟ یا جذب حکومت و جناحهای محافظه‌کاری میشوند که به آنها وعده نان میدهند؟ ثانیاً این جنبش کارگری میتواند شعارهای عمومی - اجتماعی مطرح بکند که بخاطرش مومنوم و لنگر حرکت بجلو باقی بماند؟ مثل آزادی زن، مثل آزادی مذهب، مثل آزادی زندانی سیاسی، مثل جدایی مذهب از دولت و غیره، که مردم را سر این بکشاند به صحنه با رهبری طبقه کارگر و رهبران کارگری توی جامعه؟ اینها سنوال است اینها جواب نیست بنظرم. بحث "اعتلاء انقلابی" آخر این سنوالها است، آخر این که این سنوالها جواب بگیرد. در این بحث(که توسط رفقا طرح شده است)، این سنوالها مطرح نمیشود، جواب هم نمیگیرند.

راستش من فکر میکنم این احاطه همه ما به تنوری مارکسیسم، این تجربه ده- پانزده ساله مان از عمل انقلابی، باید یک جایی به کار برود. برای اینکه رسیدن به این نتیجه که "رژیم حالش خراب است"، "کار ما ساده میشه و طوطی قورباغه نمیشه" اینقدر زحمت و دردسر احتیاج نداشت از جانب ما. اگر ما بگوییم رژیم حالش خراب است یا نه، قبول داری بالأخره حالش خراب است؟! خُب معلومه حالش خراب است! من خودم خیلی وقت است دارم میگویم حالش خراب است. بعنوان یک حزب کمونیست داریم میرویم یک چیزی به طبقه کارگر بگوییم. داریم میرویم بگوییم انقلاب میشود! نه، انقلاب را به این معنی به کار نمیبریم! باشد، اعتلاء انقلابی میشود! به این معنی هم به کار نمیبریم که اعتلاء انقلابی میشود، به این معنی به کار نمیبریم که تحرک بیشتر میشود؟ نه، باین معنی بکار نمیبریم که رژیم "حالش خراب است"؟! من میگویم این که کار نشد آخر! ما میخواستیم برویم بگوئیم چه را ببین توی اوضاع آتی.

رفیق میگوید که آنجا لزومی نداشته! بنظر من این چیزها توی این سند ظاهراً لزومی نداشته که وارد کشمکش طبقات بشویم! که در شرایطی که اتفاقاً قرار است تحرک طبقات زیاد بشود، وارد کشمکششان و تأثیراتشان بر سیر محتمل بشویم! لزومی نداشته وارد پرچمهای مختلفی که در سطح جامعه برافراشته شده بشویم! لزومی نداشته وارد تغییر اوضاع درونی خلق و مردم، و تغییر عمومی همین مردم در یک چهارچوب تاریخی به نسبت ده سال پیش بشویم! لزومی نداشته وارد توانایی‌های متنوع بورژوازی برای تطبیق با این شرایط بشویم! لزومی به همه اینها نداشته!! ما میتوانستیم با یک رژیم که "وضعش خراب است" و یک مردمی که ناراضی اند و یک آزادانی که نمیتواند شلیک بکند، همه دنیا را توضیح بدهیم! من دارم روی این نکات بحث میکنیم.

من نمیخواهم بگویم بحث رفقا این است. خود رفیق امیر در دفاعش یا رفیق ایرج در دفاعش، هر دو بحث خودشان را از ظرافت حرس میکنند و تبدیل میکنند به چهار تا حکمی که احدالناسی نمیتواند با آن مخالف باشد که وضع رژیم خراب میشود و ما فرجه برای فعالیت پیدا میکنیم! پس بحثمان سر چیست؟ بحثمان سر این است که ما چه چیزی اضافه بر این میتوانیم برویم بگویم؟ من میگویم اگر شما بیاید امروز اعتلاء انقلابی پیشبینی کنید - و آن هم بر روی معادله مردم-رژیم، آنهم رژیمی که خودش در دوراهی میتواند و نمیتواند ساده‌ای قرار گرفته - طبقه کارگر را به یک سمت میبرد، یکی دیگر که بیاید بگوید بابا جان مردم را دستجمعی نبین، توی اینها تضاد هست [به سمتی دیگر]. میدانم رفیق امیر و ایرج این را میدانند. من میخواهم راجع به رهنمود حزب به طبقه کارگر حرف بزنیم که بالأخره یک سندی آن را حمل میکند. میخواهم آن چیزی که رفیق امیر و ایرج میدانند توی آن سند باشد، نمیخواهم که در ذهن خودشان باشد و سند یک چیز دیگر باشد.

من بحث این است؛ این خوش خیالی است اگر تصور کنیم همه چیز این تحرک، تحرک ما است و نه تحرک بورژوازی و نه تحرک خرده بورژوازی. خوشخیالی است اگر فکر کنیم که رژیم یک قالب نشکنی دارد و اصلاً یک چیز خشکی است که یا میشکند و متلاشی میشود، و یا میزند و میماند به همین شکل کامل و جامع اش! تصور عقب‌نشینی این رژیم را بکنید. واضح است اصلاً بحث من این است که این رژیم عقب‌نشینی میکند. این اشکالی که بخودش میدهد از سر ناگزیری است برای اینکه متلاشی نشود عقب‌نشینی میکند. من بحث این است. یکی میگوید "متلاشی میشود". من میگویم قبل از اینکه متلاشی شود عقب‌نشینی میکند. یک جایی یک قدری عقب‌نشینی میکند برای اینکه بخشهای مختلف جامعه را به سمت خودش بکشد و بتواند بخشهای رادیکالش را ایزوله بکند و بتواند بزند. اگر بتواند بزند آنوقت اعتلاء انقلابی در کار نخواهد بود، اگر نتواند بزند که اعتلاء انقلابی در کار خواهد بود.

رفیق امیر میگوید هیچ یاسبانی را من نمیبینم شلیک بکند. من میگویم این رژیم جزئی‌تر میشود توی سرکوبش بعد از این شکست. این خوشخیالی است به طبقه کارگر، خوشخیالی است به تشکیلات حزب کمونیست، که بعد از این "صلح ذلیلانه" - بنظر من این صلح آنقدر ذلیلانه نیست راستش - بعد از این، این رژیم اصلاً کسی ندارد که شلیک بکند به مردم! من میگویم نه فقط دارد و شلیک میکند، بلکه چنان خارج از حکومت اینها را سازمان میدهند که تو فکر میکنی مردم عادی دارند شلیک میکنند به تو. میکند این کار را. نمونه کردستان بنظر خیلی گویا است. این تبیین توی کردستان، بحث قدرت سیاسی را خیلی جلو می‌بیند. من بحث جنگ با دمکرات را خیلی جلوتر می‌بینم. میگویم دقیقاً بخاطر اینکه این رژیم الان کاری جز این نمیتواند بکند که کشمکش طبقاتی را تشدید بکند، برای اینکه با نیروی صرف حکومتی خودش قابلیت کنترل اوضاع را ندارد، باید بتواند کاری بکند که کشمکش طبقاتی حاد بشود، باید بتواند کاری بکند که بخشی از جامعه جلوی بخش رادیکالش بایستد. برای اینکه خودش به تنهایی با پان-اسلامیسم و فلانش نمیتواند بایستد. باید ناسیونالیست و منفعت طلب بورژوا و خودمختاری-طلب گرد را بگذارد جلوی جناح رادیکال همان جنبشها و همان مردمی که امروز ناراضی اند. باید بتواند این کار را بکند و سعی میکند این کار را بکند بنظر من. مثل هر حکومت دیگر بورژوایی سعی میکند توی یک شرایط بحرانی در جامعه شکاف بیندازد. و این شکاف عینی و واقعی است و تشدید شده در تاریخ معاصر ایران. من هم میدانم رژیم خیلی نمیتواند استحاله بکند ولی میگویم شروع میکند به این کار دیگر.

بالأخره حرفمان باید معنی‌ای بدهد! ما اگر امروز با این بحث برویم توی جنبش، میگویند حزب کمونیست اعتلاء انقلابی دیده است دیگر! (گویا) خیلی نمیآیند از ما چیزهای عجیبی بپرسند. که مثلاً بگویند تمام مبارزه طبقاتی، اپوزیسیون، کشمکش، استحاله در این بحث مستتر است! آخر مستتر نیست! حزب کمونیست اعتلاء انقلابی دیده، بوقش را زده، بریزیم دیگر! هر کسی از ما این را بشنود این را می‌بیند. این کسی هم که اینجا در مخالفت با این "تبیین از اوضاع" بحث میکند، دارد این را هشدار میدهد. نه اینکه میخواهد منکر این بشود که رژیم دچار بحران شد یا نه! آیا این بحران سیاسی را می‌بینیم یا نه؟! اصلاً معلوم است می‌بینیم. من که هیچوقت دست بر نداشتیم از اینکه بحران سیاسی در ایران وجود دارد. میگویند بحران سیاسی میشود؟ من میگویم هست! میگویند رژیم می‌رود به سمت ضعیف شدن؟ میگویم هست، ضعیف شده، اصلاً از دو سال پیش دارد ضعیف میشود. میگویند فضای حرکت ما باز میشود؟ فضای حرکت ما، بنا به گزارشهایی که آمده، قبل از صلح و قبل از مرگ خمینی باز شده. اصلاً بحث سر همین بود که بچه‌ها به آکسیون‌نیم افتادند و ضربه خوردند دیگر. پس معلوم است فضای حرکت باز میشود. من سئوالم این است که برای طبقه کارگر این شرایطی که تصویر میکنیم چه باید باشد؟ کسی نمیگوید شعار اقتصادی بدهیم، شعار سیاسی ندهیم. مگر ما همین امروزش که گشایش نبوده شعار سیاسی نمیدادیم؟ یا مثلاً حکومت کارگری را ترسیم کنیم! مگر نمیکردیم؟ مثلاً همین الانش نمیکنیم؟ حرف ما باید یک چیزی داشته باشد متناسب این اوضاع. نه اینکه حذف یک چیزهایی برای این اوضاع! اتفاقاً من میگویم این دوره، دوره‌ای است که مسأله منفعت مستقل

طبقه خیلی تعیین کننده میشود. سقوط جمهوری اسلامی، سرنگونی رژیم خواست طبقه کارگر هست، ولی گویای منفعت مستقل طبقه کارگر نیست.

هر تأکید ما بر اینکه مردم بروند به سمت این سرنگونی هنوز کافی نیست. آنچیزی که ما باید تأکید بکنیم این است که طبقه کارگر توی این ماجرا چه جوری صف خودش را نگهدارد و چه جوری مطمئن باشد، توهم نداشته باشد به بورژوازی و خرده بورژوازی چه در بالا، چه در سطح کوچه و مدرسه، چه در سطح دانشگاه، چه در سطح احزاب مستضعف-پروری که به جانش میافند، چه در سطح مجاهد و فدایی که میآیند سراغش؟ طبقه کارگر باید با یک شاخصهای عینی به سمتش برود که توی این استنتاجها هست، ولی میگویم آن تحلیل این استنتاجها از شورا و کنترل کارگری و همه اینها فقط از "رژیم وضعیت خراب میشود" و "به بن بست میرسد" و "اعتلاء انقلابی" است درنمیآید. مگر اینکه بگوییم اتماتیک کمونیستها در هر شرایطی شلوغ بشود این کارها را میکنند. که این را گفته ایم دیگر. من میگویم دلایل خیلی حادثتری وجود دارد برای تأکید روی حرکت مستقل طبقه.

بعلاوه در این بحث یک سری فاکتورهای مهم و کنکرت تذکر داده میشود توسط رفقای مختلف، که اینها را هیچوقت رفقا نمیگویند قبول است! مثلاً رفیق ناصر (جاوید) میگوید سه میلیون به بیکاران کشور اضافه میشود، ولی حزب کمونیستی یک شاخص تعیین کننده است در ارزیابی و حرکت طبقه کارگر، اما این خیلی در بحث هضم نمیشود، که بگوییم خُب، آره این را اگر وارد کنیم اینطوری میشود. من میگویم خُب وارد کنیم این چیزها را دیگر. وارد کنیم توی بحثمان ببریم از خودمان بیرون. رفقا میگویند از این سند دفاع میکنیم، خُب ما هم داریم به این سند نقد میکنیم. اگر بنا است از این سند دفاع کنیم ولی این حرفها را شفاهی قبول کنیم، آنوقت کافی نیست. من میگویم باید این حرفها را طوری قبول کنیم که آنها را در سندمان بگذاریم. یعنی بحثهایی در مورد شکافهای طبقاتی، اپوزیسیون، دورنمای کشمکشهای طبقاتی، که هنوز ممکن است برآیندش فشار روی رژیم نباشد، بلکه فشار رژیم روی طبقه کارگر باشد. از قبیل تماس گرفتن با حزب دمکرات برای تداوم جنگ با ما. میگوییم تهران را حالا گیریم فلان کند، کردستان را چکار میکند؟ من میگویم یارو رفته با صدام حسین قرارداد بسته! خیلی خُب، به کردستان هم میگوید آقای دمکرات بیا ببینیم همدیگر را - حالا پنهانی بعداً علنی - ولی بیا ببینیم. نمیخواهد به او چیزی بدهد، میخواهد ما را با او بزند دیگر. هنوز ممکن است به قدرت سیاسی در کردستان نزدیک نشویم، باز یک دوره فشار دیگر را از سر بگذرانیم. هنوز ممکن است اینطور بشود.

میخواهم بگویم نتایج متفاوتی از بحث درمیآید اگر شما بخواهید عنصر اختلاف طبقاتی را [تأکید کنید و بگویید] که آن است که گشایش پیدا میکند. بنظر من در ایران آن چیزی که امروز باز میشود، تحرک یک طبقه نیست، تحرک مردم نیست، مخالفتهای طبقات مختلف است که تازه شروع میکند علنی بشود و توسط خود آن طبقات اعمال بشود، نه توسط یک پان-اسلامیسمی که از قول یک طبقه ای و آنهم بزور جلوی دهانش را گرفته، علیه کارگرها میزده. یارو میخواست اضافه حقوق ندهد و این نمیگذاشته. و میگفته "تو ساکت شو من میخواهم یک جور دیگر این را خفه اش کنم". حالا او میخواهد دیگر اضافه حقوق ندهد. حالا تو قانون کار خودت را بیاوری این دفعه جلوی مقاومت میشود. قانون کار جمهوری اسلامی این دفعه با مقاومت محکمتری روبرو میشود از طرف کارفرما، از طرف صاحب سرمایه. تا آن [قانونی کاری] که تا دیروز که سر کار بود و صلح ذلیلانه نکرده بود. دیگر مجبور نیست جلوی شورای اسلامی کوتاه بیاید اگر بنا باشد جامعه تحرکش زیاد شده باشد، نمیدهد، میندود، میرود.

میخواهم بگویم بحث در این سطح است. من راستش این را حرکت غیرمنصفانه میبینم از طرف خود رفقا به بحث خودشان - که ببینند بحث شان را کاهش بدهند به اینکه وضع رژیم خراب میشود، یا فضای ما باز میشود، اینها را که همه قبول داریم. تحلیل ظریفتری کردیم از اوضاع. من میگویم خُب چرا باید به این سطح کاهش داد تا جلسه ساغ (قانع) شود؟ من میگویم خُب جلسه همین الان ساغ بشود دیگر، وضع رژیم خراب نمیشود؟ چرا خراب میشود. اوضاع ما بهتر نمیشود؟ بنظرم اوضاع ما حتماً دارد بهتر میشود، یک دلیلش این است که اوضاع توی جمهوری اسلامی از این نمیتواند بدتر بشود. با هر شکاف و هر وضعیتی و هر اتفاقی، وضع ما بهتر میشود، وضع طبقه کارگر برای حرف زدن بهتر میشود. آیا وظایف تعرضی پیدا نمیکنیم، وظایف مربوط به قدرت سیاسی پیدا نمیکنیم؟ آیا فراخوان مربوط به قدرت سیاسی نباید بدهیم؟ بنظرم حتماً باید بدهیم، معنی پیدا میکند، باید به آن عمل کنیم. ولی خُب این بحث با آن چیزی که میگذاریم جلوی کارگران، چند تا چیز (مقاوت) است دیگر. و آن آموزشی که می بریم توی صفمان و آن باورها و خوش باوری هایی که ایجاد میکنیم. اینها چند تا چیز (مختلف) است بنظرم.

من بحثم این است: من میگویم شهر شلوغ میشود، ایران هم شلوغ میشود، جمهوری اسلامی هم کنترلش کم میشود و غیره، درست است؟ ولی طبقه کارگر برای به انقلاب نزدیک شدن، موانع عمده‌ای روبرویش هست. برای بوجود آمدن یک اعتلاء انقلابی در ایران موانع اساسی ای هست. و آن این است که کشمکش طبقاتی باعث میشود یک دوره بورژوازی، این دفعه نه فقط از قالب سازمان رسمی جمهوری اسلامی، از درون و بیرونش جلوی طبقه کارگر و رادیکالیسم بایستد. برای اینکه تمام بحث قبلی ما همین بود. بورژوازی میخواهد این انتقال بدون دامن خوردن به یک اعتلاء انقلابی عمل کند و این کار را میکند. بورژوازی ایران در این دوره که رژیم اسلامی ضعیف شده، بدان که میخواهد جلوی اعتلاء انقلابی را بگیرد. منعایش این نیست که سازش کند. منعایش این است که دستجات "کارگر-زن" بیشتر میشود، دستجات "کمونیس-زن" بیشتر میشود، تبلیغات ضد کمونیستی شدید میشود. نه توسط فقط خود رژیم که ضعیف شده، توسط ناسیونالیستی که حالا دم درآورده. توسط مهدی بازرگان، توسط بختیار، توسط بنی صدر، توسط مجاهد. برای اینکه هر کسی خودش را به تعیین تکلیف نهایی نزدیکتر حس میکند.

من فکر میکنم اینها را باید دید و علیه‌شان موضع گرفت. من وقتی گفتم آخه این چه جور بحثهایی است که "مستتر" است و ولی وظایف خودش را نشان نداده، یا اصلاً کی وارد میشود که وظایف خودش را نشان بدهد، منظورم همین است. باید توی وظایف خودش را نشان بدهد دیگر. ما باید تبلیغ "ضد ناسیونالیستی" بکنیم، ما باید تبلیغ ضد "نظم" بکنیم. بگویم این نظمی که اینها میآورند چیزی جز اختناق نیست. ما تبلیغ روشهای واقعی آلترناتیو خودمان را برای معیشت مردم ارائه بکنیم. و بگویم که نروید دنبال دنبال x و y و z برای حل معیشت. دقیقاً بخاطر اینکه این را میبینیم که یک عده‌ای با آلترناتیوهای متنوع میآیند سراغ طبقه کارگر و میخواهند ما را آنجا بکوبند. به این معنی سوال نباید کاهش پیدا بکند به وضع رژیم. سوال باید این باشد: اوضاع طبقه کارگر و نقشش و وظایفش در دوره آینده. یکی از فاکتورهایش وضع رژیم است، ولی تقلیل دادن بورژوازی به رژیم، و تقلیل دادن موانع سد راه طبقه کارگر به آن موانعی که رژیم میتواند در راه طبقه کارگر ایجاد بکند، بنظر من اشتباه است. بعلاوه اینکه توی خود این وضعیت رژیم هم، یک چیزهایی نادیده گرفته میشود. هارترین شرایط رژیم شاه وقتی بود که در ضعیفترین موقعیتش قرار داشت. جمهوری اسلامی اگر بخواد کنترل اوضاع دستش باشد، آن موقعی که دارد عقب مینشیند آن کسی را که زورش برسد میزند. بنظر من یک فضای باز سیاسی نباید ترسیم بشود.

برای همین گفتم که بنظر من دز عنصر خشونت توی جامعه ایران، میرود بالا. و این خشونت از طرف حکومت و از بیرون حکومت و از طرف تمام طبقات نسبت به هم اعمال میشود. این فرق دارد با وضعیت اعتلاء انقلابی. بنظرم تعریف اعتلاء انقلابی لااقل این است که جهت خشونت یکسویه است. جهتی که خشونت دارد لنگر برمیدارد به سمتش، دو طرف اصلی دارد. بنظرم اینطوری نیست. برای همین گفتم جنگ داخلی چرا نباشد برای سه ماه؟ شما میگویید اعتلاء انقلابی میشود برای سه ماه و بعد کودتا میشود. من میگویم جنگ داخلی میشود برای سه ماه و بعد کودتا میشود. اینطور چرا نباشد؟ نمیگویم اینطوری میشود. میگویم این هم همانقدر واقعی و عینی است.

من فقط میخواستم بگویم که الآن با توجه به این اوضاع، این بحث یک مقدار به گذشته تعلق دارد. یعنی پیشنهاد میکنم به جای اینکه راجع به اینکه جنبش کارگری در سال ۶۶ افول کرده یا نزول کرده، اگر لازم است راجع به این حرف بزیم که جنبش کارگری با این اوضاع چه کار میکند؟ من تصورم این است که زمینه خیلی مساعدی برای رشد سریع جنبشهای اعتراضی کارگری الآن وجود دارد، که حتی تعرضی است، اثباتی است، یعنی چیزی که ندارد را میخواهد. فقط این را خواستم بگویم، این مهمتر است.

ابهام را بگویم. این تأکید رفیق امیر بود روی اینکه هیچ کسی نمیتواند از نقطه نظر مسأله نان، پاسخگو باشد و اینکه مطالباتی که از رژیم هست جواب نمیگیرد. استنباط من این نیست. من فکر میکنم یک درجه باید نسبی به این مسأله نگاه کرد. آن خواسته‌های مطلق مردم قطعاً نمیتواند جواب بگیرد ولی تا همان دو هفته. سه هفته آینده، بنظر من گشایشهایی در اقتصاد ایران بوجود میآید، در تجارت خارجی، در پیدا کردن ارز، در قابلیتشان برای تخصیص بخشی از بودجه به امور غیر نظامی، در خوش بینی تجار بین‌المللی به اینکه تماس بگیرند و بخواهند کالاهایشان را بفروشند به این جماعت. اینها تأثیر فوری دارد. یعنی مثلاً اگر کاغذ و دفترچه پیدا نشود بعد ناگهان پیدا بشود، یا مثلاً پودر رختشویی نباشد و بعد باشد، اینها برای مردمی که در چنین وضعیتی قرار گرفته‌اند یک گشایش فوری است و به یک درجه‌ای فکر میکنم اینها مقدور است.

صحبت از این شد که سرمایه‌ها به این زودی نمیآیند. من فکر میکنم یک بخش مهم این است که این در عین حال خرج گزاف جنگ را فوراً روی دوش خودش ندارد. یعنی به هر حال هر چقدر هم بخواد خودش را در حال آماده‌باش نگهدارد، آن

مخارج و هزینه سنگینی که صرف جنگ میکرد را الآن میتواند نکند. یک بخش زیادیش را میتواند کانالیزه بکند در بعضی چیزهای دیگر. میخوام بگویم این را نباید مطلق کرد. باضافه اینکه من در بحث هم گفتیم بنظر من اتفاقی که افتاده وقتی تهنش را نگاه میکنیم این است؛ جناح انزوا طلب هیاهوگر پان-اسلامیستی یک شکست قطعی خورده در سیاست داخلی و خارجی. صلح نمیخواسته بالأخره به آن تحمیل شده. درست است که رضایت داده ولی طرفداران "صدور انقلاب" همه شکست خورده‌اند. با اینکه مجلس را پُر کرده‌اند ولی بالأخره اقلیت قویتر از اکثریت مجلس بوده، اقلیتی که توی مجلس نمایندگی میشود - مثل خط مرکز - قویتر از آب در آمده از نقطه نظر مسأله جنگ. به یک مسأله‌ای که موجود است، دارد جواب مادی میدهد. من فکر میکنم معنی این حرف، چرخش مرکز به سمت یک جور انتلافهای بیشتری با راست خودش است. ما میگوییم راست و چپ بستگی دارد که از چه زاویه‌ای نگاه بکنیم. تا آنجا که به دولتی کردن مربوط میشود، اگر آنها را بگوییم "چپ"، من فکر میکنم "مرکز" مجبور است با بخش-خصوصی-چی‌ها، بیشتر تمایل نشان بدهد، بخاطر اینکه آنها جریانی هستند که میتوانند این گشایش اقتصادی را باعث بشوند.

بگذارید اینطوری بگویم؛ خود "مرکز" پرچمدار یک سری تحولاتی میشود که بخش-خصوصی-چی‌ها میخواستند. به این معنی جناح افراطی را منزوی‌تر میکند. به هر حال میخوام بگویم در صورت واقعی اش این اتفاق افتاده. درست است که انتخابات به نفع این جناح تمام نشده به نفع جناح دیگر تمام شده، ولی در فاز بحث فشار آمریکا و غیره، همانطور که انتظار می‌رود طرفدارهای غرب دست بالا پیدا کردند. و طرفدارهای غرب در ایران این دوره بخصوص تداعی میشدند با بخش-خصوصی-چی‌ها. این اتفاق افتاده. فکر میکنم این باعث میشود که در صحنه بین‌المللی هم به رسمیت بشناسند. الآن همین که گوشه و کنار آدم میشنود که عاقل بودن رژیم ایران را بهش تبریک میگویند و استقبال میکنند، خُب اینها معانی اقتصادی دارد. خود رفسنجانی از این حرف میزند که تحریم را از روی ما بر میدارند و اگر عراق به جنگ ادامه بدهد باید قاعداً تحریم را روی عراق بگذارند دیگر. یعنی با همین پرچم میروند بیرون و تقاضا میکنند که تحریمهای مختلف را از رویشان بردارند و معاملات را با آنها از سر بگیرند. من میگویم این تأثیر فوری دارد روی زندگی مردم.

واقعیتهش این است که در طول دوره هفت-هشت ساله انقلاب، درآمد سرانه هر قدر که بوده، قدرت خریدش بطور مادی به یک دهم آن چیزی که داشته تنزل پیدا کرده. این واقعیت اقتصاد ایران نیست. اینطور نیست که ظرفیت تولیدی ایران یک دهم شده در نتیجه این جنگ و انقلاب اسلامی. خیلی چیزها زیر ظرفیت استفاده میشود و خیلی چیزها در نتیجه بازار سیاه و اینها، قیمتشان افزایش پیدا کرده، مردم نمیتوانند بخرند، اینها قابل اصلاح است. حتی در چهارچوب رژیم. یعنی برگشتن به سطح زندگی سال ۶۲-۶۳ غیر ممکن نیست از نظر اقتصادی در چهارچوب همین رژیم جمهوری اسلامی. به این معنی فکر میکنم اصلاحاتی هست. منتها در رابطه با اینکه چه باید بکنیم و اینها... فکر میکنم باید خودمان را برای شرکت خیلی فعال در جنبش اعتراضی-کارگری حاضر کنیم قبل از هر چیز. کردستان را هم حالا وارد بحث نمیکنم. کردستان پیچیدگیهای خودش را دارد.

فکر میکنم به تبلیغاتمان برای سرنگونی جمهوری اسلامی باید شدت بدهیم. فکر میکنم به تبلیغاتمان علیه کل جناحهای بورژوازی باید شدت بدهیم، و فکر میکنم به تأکیدمان راجع به اینکه این حرکتها، یعنی صلح و این چیزها، تأثیرات موقتی دارد و آخر این خط باید حکومت کارگری باشد. به این باید شدت بدهیم. یعنی بحث سیاسی‌مان را باید خیلی شدید بگوییم - راجع به این قبلاً رهنمود داده‌ایم، و تبلیغاتهای ارگانهای تبلیغ خودمان - در عین حال بنظر من بحثی مثل "قانون کار"، "بیانیه حقوق زنان" و اگر چیزهایی شبیه این میتواند باشد که میتواند یک آلت‌رناتیو را معنی میکند در جامعه، باید برویم به میدان و خودمان را حاضر بکنیم که فعال جنبش اعتراضی باشیم، و طیف کارگر سوسیالیست بتواند این دوره سر نخ اعتراضات را به دست بگیرد. من فکر میکنم این اعتراضات زمینه دارد. انتظارات بالا می‌رود و اعتراضات زمینه دارد. من این را یک چیز کلیدی میبینم. منتها پیشنهادم این است که ما در سطح علنی از یک نقطه عطف سیاسی حرف بزنیم، از آغاز یک بحران عمیق، از تعمیق جدی بحران سیاسی در ایران حرف بزنیم، از این که شکافهای طبقاتی باز میشود و تضادهای طبقاتی تشدید میشود حرف بزنیم. و از این حرف بزنیم که در صورتی که طبقه کارگر حرکت بکند و جنبش مستقل خودش را به راه بیندازد و در صحنه سیاسی حرف مستقل خودش را بزند، این حرکت میتواند به یک اعتلاء انقلابی به نفع طبقه کارگر در ایران منجر بشود و حزب کمونیست برای این مبارزه میکند.

باید یک چنین موضعی بگیریم. یعنی در تبیین اوضاع جانب احتیاط - و یک خوش باوری - را رها نکنیم. حالا ممکن است حقیقت هم داشته باشد من کاری ندارم، ممکن است واقعاً حرفها اثبات شود که به حرکت انقلابی نزدیکیم. ولی ما این را در تبیین‌مان بسرعت نبریم توی جامعه. برای اینکه اگر ما نبرده باشیم و بشود، خودمان را میتوانیم تطبیق بدهیم، ولی اگر برده

باشیم و نشود، خیلی ضرر سیاسی جدی میکنیم. بنظرم برمیگردد علیه خودمان، این انتظار ایجاد کردن و بعد شاهد این بودن که عجب، دوباره دارند مسکن میسازند، و عجب، فلانجا قیمتها آمده پایین یا صفاها دارد کم میشود، و عجب، بخشی از مردم در خیابان دارند میگویند حالا باید صبر کرد. در یک چنین شرایطی اگر ما اعتلاء را الآن اعلام کنیم و بگوییم میخواهد پیش بیاید، بنظرم ما را به یک نایختگی متهم میکنند. ضرری در این نمی بینم که وضعیت را یک خرده، چند در صدی نسبت به آن چیزی که هست منقبض تر تصویر کنیم و بگوییم که باید (تغییر) کند به آن صورتی که ممکن است بشود. پیشنهادم این است که این تحلیل را اعلام کنیم و رویش رو به جنبش حرف بزنیم. منتها یک نکته دیگری که مهم است و ربط دارد به بحث قبلی، این است که دقیقاً این شرایط، شرایطی است که جنبش کارگری میتواند غرق بشود در هزار و یک مسأله، و حزب کمونیست میتواند غرق بشود در هزار و یک چیز دیگر. این را بپاییم. این را بپاییم که ما از این دوره، از این دوره باصطلاح بحران سیاسی - یکی از رفقا اینجا گفت - ما یک حزب توده‌ای‌تر، کارگری‌تر، و جنبش کارگری یک جریان متشکل‌تر و دارای شعارتی بیرون بیاید. من میگویم این هدف را بگذاریم برای خودمان. برای بیشترش همین الآن خیز برداریم. بنظرم دو ماه - چهار ماه دیگر وقت داریم تشخیص بدهیم که حالا میتوانیم خیز برداریم و بحث انتلافهای سیاسی برای کسب قدرت، بحث قیام، حرف بحث تسلیح و اینها بزنیم. ولی الآن بگذاریم روی تشکل و استقلال طبقه، تحکیم رابطه حزب و طبقه، گسترش نفوذ حزب در درون طبقه، طرح جدی شعارها و آلترناتیوهای سیاسی - حقوقی و اداری طبقه در جامعه، افشاء دانی جمهوری اسلامی و جناحهای مختلف اپوزیسیون، و بالا نگهداشتن گارد امنیتی‌مان، برای اینکه به نظر یک ضربه دیگر داریم، و هر اتفاقی بیفتد یک هجوم دیگر به چپ داریم. بخاطر اینکه هیچ کسی نمیتواند دست ببرد به یک جابجایی در بالا، بدون اینکه یک گارانتی داشته باشد که فعلاً برای یک چند ماهی چپ را خفه کرده است. برای همین فکر میکنم اگر الآن خودمان را باز کنیم و برویم توی صحنه، یکبار دیگر ما را میزنند. هنوز طرف باید ضعیفتر از این حرفها باشد. میخواهم بگویم از نظر تشکیلاتی هم گاردمان را خیلی بالا بگیریم. منتها دور نمی بینم که ما موظف باشیم یک رهبری داخل درست بکنیم، حتی یک عده کوچکی از رفقا باشند که در عمل لااقل اوضاع را مونیتر میکنند و رهنمود محلی میدهند ولو اینکه شبکه‌های ما کاملاً به آنها متصل نیست. این را باید فکرش را بکنیم که در چه مقطعی حزب کمونیست یک رهبری کوچک تشکیلاتی داخل کشوری درست میکند برای خودش - مخفی البته.

من فکر میکنم این کاری که ما باید بکنیم فقط از اوضاع سیاسی در نمیآید، از اوضاع عمیقتر و تاریخی‌تر طبقاتی درمیآید و مکانی که حزب ما پیدا کرده در رابطه با این مسأله. من مطمئنم اگر ما بخوایم شهر را شلوغ کنیم میتوانیم. یعنی نیروهای ما اجازه میدهد که در تهران، اصفهان ما هم قاطی آن جماعت، آگاهاته و عامدانه شهر را شلوغ کنیم. ما میتوانیم صدها اعلامیه صادر کنیم. ما امکان پخش داریم، امکان تکثیر داریم، ما خیلی کارها میتوانیم بکنیم. بریزیم شهر را شلوغ کنیم، واقعاً اصلاً مردم را بکشیم که رژیم را ببندازند. من اصلاً سنوالم این است؛ خوب است؟! ممکن است یک نفر بگوید دارند میروند ببندازند. من میگویم؛ خوب است که دارند میروند ببندازند؟ آخر این تجربه را ما داشته‌ایم. یک موقعی مردم شروع کردند بروند بختیار را ببندازند. خوب بود که داشتند میرفتند ببندازند؟ طرفدار بختیار که نیستم، ولی از خودم سنوالم میکنم من هنوز فرصت نکرده‌ام چهار نفر را بگذارم کنار هم، دارد میروند ببندازد خوب است؟ من از این موضع حرکت میکنم، خوب نیست! الآن اصلاً خوب نیست توی این وضعیت طبقه کارگر، مردم بریزند توی خیابان بخواهند حکومت عوض کنند. بنظر من اصلاً خوب نیست. چه میگذارند جایش؟ یا رضایی را میگذارند جایش که فرمانده سپاه پاسداران است یا گروهان قندعلی حکومت را به دست میگیرد، یا فلان سلطنت‌طلب... من نمیخواهم!

به نظر من تعادل قوا و باز ماندن فضای سیاسی و مبارزاتی، برای ما برای یک دوره‌ای بهتر است. من میخواهم اول چهار تا مجمع عمومی و شورا داشته باشم تا بگویم قدرت به اینها! اگر حتی یکی به من نشان بدهد که دارد اینطوری میشود و همه - حالا پشت پرچم یک فلان و بهمانی - میخواهند حکومت را عوض کنند، من میگویم حزب کمونیست باید این پیروسه را کند بدون اینکه لنگر و قابلیت جنبش را برای جلو رفتن از بین برده باشد، باید این پیروسه را منتظر آماده شدن کارگران نگهدارد. وگرنه جویش را میخوریم. برای همین میگویم، اگر سوزنی می بینیم، بکنیم چون بعدش دیگر حتماً اوضاع بهتر میشود. ولی اگر سوزنی نبینیم، یعنی آن طرف هم بتواند برگردد و بزند چی؟ آنوقت به نظر من دیگر نمیتوانم بروم کارگر را بلند کنم. منظورم را متوجه میشوید؟

من سوال دارم که آیا یک حرکتی است ما میخواهیم بپریم وسطش و چنین و چنان کنیم... مرکز ثقل اش سیاسی است؟ من میگویم مرکز ثقل چه کاری سیاسی؟ اگر خود سرنگونی را میگویند و تعویض حکومت و بحث قدرت سیاسی را، من میگویم نه اصلاً مرکز ثقلش، همه چیزش سیاسی است. باید این کار را کرد. ولی من "مرکز ثقل سیاسی است" را قبول دارم، ولی مرکز ثقل سازماندهی کارگرا سیاسی باشد! خُب، باشد برویم معنی کنیم این را. رفیق امیر گفت الآن بحث مجمع عمومی

برای مثال آن برجستگی را ندارد، بنظر من اتفاقاً خیلی برجستگی دارد. برای اینکه من میخواهم شهر که شلوغ میشود علاوه بر کسبه و فلان که باز اعلامیه‌هایشان را میزنند روی کیوسک تلفن، و آخوندهای مناسبی را برای فتوا دادن‌های مناسب پیدا میکنند و شبها رادیو لندن به طرفدارهای "کی" چی میگوید و "شاهپور بختیار" اعلامیه‌اش را صادر میکند، یک مصوبات مجامع عمومی و کارگری هم باشد که من بروم بگویم بابا جان اینها مطرح است، اینها را باید انجام داد، ما از این دفاع میکنیم. وگرنه اگر کارگر امتیزه باشد و درب و داغان باشد، من بروم توی مبارزه سیاسی همان پلا بر سرم می‌آید که سر چپ ایران آمد در سال ۵۷. نگرانیم این است. حتی اگر اعتلاء ببینم باز هم نگرانیم این است. میگویم اعتلاست؟ نیروی طبقه من آماده نیست! فقط بعنوان سیاهی‌لشکر باز آنها را میکشند توی این اعتلاء آخر، اگر اعتلاء باشد. نگرانی واقعی من این است راستش. خودم فکر میکنم یک اعتلاء سوزنی به این خاطر که نیست. اگر سوزنی بود قبول میکردم. میگفتم نه دیگر، طبقه کارگر باز هم بعنوان سیاهی‌لشکر می‌رود میشود مثل فروردین ۵۸ دیگر، چه شرایطی ایده‌آل‌تر از فروردین ۵۸ میشود گیر آورد اصلاً توی تاریخ دوباره؟ ولی من فکر میکنم آنطوری نمیشود.

اوضاع اینطوری میشود که کارگرها می‌روند، راست حمله میکند، کارگرها عقب مینشینند. کارگرها دوباره حمله میکنند، رادیکالها حمله میکنند، محافظه‌کارها جواب میدهند. مدام این پروسه تکرار میشود. من این را سیر محتمل می‌بینم که کشمکش بین راست و چپ توی جامعه ایران عمده میشود. کشمکش بین راست و چپ به شکل اصلی حیات سیاسی تبدیل میشود. چپ کارخانه‌ها را خوابانده، راست با ارتش اش دارد برایشان رجز می‌خواند. اینطوری! چپ زنان را به خیابان کشیده، راست یا دارد آوانس میدهد یا یک تهدید دیگری بالای سرشان نگاه میدارد. اینطوری نیست که [قدرت] ناگهان از کفشان در برود و بیفتد توی خیابانها. من میگویم این حالت بنظر من حتی اگر قرار بود بشود درست نیست. برای اینکه ما آخر صفی هستیم که این را از توی خیابانها بر میداریم. آخر صفیم! چه بهتر که فضای سیاسی - مگر نمی‌گویید که باز میشود؟ - باز بماند. فقط باز بماند. من میگویم اگر این را بگیریم، بنظر من خودمان هورا کش اعتلای نشویم، وقتی که خودمان هنوز آمادگی شرکت در آن را بعنوان یک نیروی متشکل طبقاتی نداریم. نمی‌گویم باید صبر کنیم طبقه کامل و درست همه شوراهایش را داشته باشد، ولی یک استخوانبندی از تشکیلات کارگری و یک نوع رابطه حداقلی بین رهبران کارگری را ببینیم، بعد برویم شهر را شلوغ کنیم. ولی (اوضاع فعلی) آن نیست. و اگر اینطور نباشیم، حامیانمان، سیاستمان را توی کارگرها کمتر پیدا میکنیم، باز توی اقشار جوانان جامعه، دانشجو و دانش‌آموز و بالاخره یک کسان دیگری در جامعه، و بخشاً هم کارگرهایی که در جامعه که دورمان را میگیرند، و می‌شویم حزب سیاسی آنها! من راستش ته‌ته حرفم این ترس است که ما انقلاب را نبریم جلو، انقلاب ما را بردارد ببرد جلو.

"مرکز ثقل" فعالیت کمونیستی: سیاسی یا اقتصادی؟

راستش من یک مشکلی همیشه داشته‌ام با یک فرمولاسیون معین که خیلی هم توی ما رسم بوده. تخطئه‌اش نمی‌کنم، میتواند معتبر باشد، من درکش نمی‌کنم. آن هم این فرمولبندی است که مرکز ثقل فعالیت ما توی طبقه کارگر چیست؟ اینجا دو تا پاکس زیرش هست که میشود یکی را تیک زد؛ یا اقتصادی است یا سیاسی! این دو تا هم معمولاً مترادف است با دو تا پاکس دیگر که آیا دوره انقلابی است یا دوره غیر انقلابی؟ ظاهراً در دوره انقلابی باید پاکس سیاسی را تیک زد؛ و دوره غیر انقلابی پاکس اقتصادی را! من این را نمیتوانم درست درک کنم. حتماً آن کسی که این را به کار میبرد معنی خیلی ظریف و پیچیده‌ای از آن در ذهنش دارد. ولی من نتوانستم مرکز ثقل یک کاری را [بفهمم]. حالا تأکید میشود که منظورمان این است که مرکز ثقل اش همین است، ولی می‌رویم یک کارهایی که همه مان میدانیم خوب است را میکنیم! این را دیگر نمیتوانم، ظرافتش بیش از حد توان درک من میشود.

این احساس را میکنم که تا اوضاع شیر تو شیر و شلوغ میشود، بنظر می‌آید هویت سیاسی رادیکال، می‌آید هویت اقتصادی کارگر را تحت‌الشعاع قرار میدهد. و بنظر می‌آید با اینکار داریم کارگر را در یک فاز بالایی، در یک ظرفیت قدرتمندتری به مبارزه میکشیم اگر در یک ظرفیت سیاسی بیاید یا اگر بر سر مسأله سیاسی بیاید، یا اگر بشیوه سیاسی بیاید. نمیدانم این مرکز ثقل بالاخره یک جایی باید اسم اقتصاد را از روی مقوله‌ای بکند، اسم سیاست را (به جای) آن بچسباند. (چون از قرار): "یک جایی اقتصادی باید تبدیل به سیاست بشود". وقتی ما می‌گوییم حالا مرکز ثقل اش سیاسی است، حالا دیگر یک چیزی است مربوط به سیاست. برای من، این فرمولبندیها حتی درست در ذهن نمی‌ماند.

من مشکلم این است! من میگویم نقطه قدرت اساسی و بنیادی طبقه کارگر، در اقتصاد طبقه کارگر است. همین الان هم همینطور است، موقع روز قیام هم همینطور است، تا ابد و آباد هم همینطور است. نه توی جمعیت کمی‌اش است، نه توی هیچ چیز دیگری، توی این است که این طبقه اقتصادی است. و اگر ما با یک شرایطی مواجهیم که طبقه کارگر به دلیل عدم

تشکل اش بمثابة یک طبقه اقتصادی، مدام در سیاست توی سرش میخورد، وقتی یک گشایشی بوجود میآید باید برویم تبدیلش کنیم به آن نیرویی که نمیتواند توی سرش بزنند بخاطر قدرتش بمثابة یک طبقه اقتصادی. اگر من این کار را با گفتن دو ریال خوبه، دو ریال خوبه کردم و مرزم با شورای اسلامی مخدوش شد یقه‌ام را بگیرید! ولی اگر من رفتم به آنها گفتم؛ ببین بابا جان چون تو اتحادیه نداری، چون تو شورا نداری، توی سیاست توی سرت میخورد، توی فرهنگ توی سرت میخورد، توی اقتصاد هم توی سرت میخورد. اگر من شروع کردم شوراها را ساختن، و جنبش مجمع عمومی را در این شرایط ساختن، کسی هنوز نمیتواند به من نشان دهد مرکز ثقل کار من چه هست. بنظر من کسی که در یک دوره درست روی کمبود جنبش طبقه کارگر دست میگذارد، دارد به سیاسی‌ترین شکل ممکن عمل میکند و دارد مرکز ثقل کارش را همانجایی قرار میدهد که باید باشد.

بنظر من کارگر در این تبیین خیلی دستکم گرفته میشود مداوماً. که بهمین الآن گفت؛ به رضا(مقدم) میگوید که تفاوت ما با شورای اسلامی مگر این نبود که ما میگفتیم اینقدر و آنها میگفتند آنقدر، آنها نمیتوانستند و ما میگفتیم بدهید؟! میگویم کی تفاوتمان این بود؟! چرا تفاوتمان این باشد؟ اصلاً میتوانند بدهند، تفاوتمان چه میشود؟ یعنی در عرصه اقتصادی تمام میشود می‌رود به عرصه سیاسی؟! این استنباطی است که راستش من هر چه زور میزنم باز از این بحث میگیرم؛ که اگر دولتی بتواند اصلاحات اقتصادی بکند تفاوت من و گرایشات رفرمیست در طبقه کارگر می‌رود سر مسائل سیاسی! و گویا وقتی زور میگوید و اگر هم اصلاحات نتواند بکند آنوقت تفاوت من می‌رود توی مسائل اقتصادی - و سیاسی احتمالاً!

هضم این برایم سخت است. بگذار اینطور بگویم؛ نتیجه عملی ای که من میگیرم خیلی فرق میکند. من نمیخواهم به وحدت نظر فرمال برسیم. اگر من باشم میگویم باید جنبش مجمع عمومی را دامن زد. شما می‌گویید توی جلسه عمومی بگویند سیاست؟ من میگویم؛ بگویند! عالی است اگر بگویند. من میگویم ولی بگویند اقتصاد هم، بگویند اعتصاب میکنیم سر دوزار و دهشاهی، بگویند شورای اسلامی باید بسته بشود، بگویند چرا زندانی سیاسی آزاد نمیشود، بگویند رژیم هم باید سرنگون بشود... اینکه کارگر چه باید بگوید را من به هزار و یک روش دارم تعیین میکنم. ساختن مجمع عمومی اسمش کار روتین نیست. من میگویم این بحث که "مرکز ثقل فعالیت ما در دوره انقلابی از کار روتین منتقل میشود به یک چیز دیگر"، این همان فورمولبندی قدیمی است که من هیچوقت درست نتوانستم آن را بفهمم، و با این فرمولاسیون احساس همبستگی بکنم. من میگویم کارگر ایرانی یک چیزی کم دارد. توی اختناق کم دارد، الآن هم کم دارد. توی اختناق (با این کمبود) با دشواری میسازیم، توی این شرایط براحتی، براحتی بیشتری میسازیم و آن ظرف ابراز وجودش است بمثابة یک طبقه اجتماعی. این ظرف ابراز وجود را نداشته باشد شهر شلوغ شود، اعتلاء بشود، سرش کلاه می‌رود. اختناق شود سرش کلاه می‌رود. من میگویم این ضعف تاریخی ما است، ضعف تاریخی اوست، ضعف تاریخی رابطه ما و اوست. توی این دوره جنبش مجمع عمومی بنظرم یکی از گرگ‌های کلیدی موضع ما است در جامعه ایران. من نمیخواهم بیانیه‌های آلترناتیوی داشته باشم در مقابل بختیار. میخواهم جنبش واقعی آلترناتیوی داشته باشم در مقابل بختیار. میخواهم به یک چیز مادی ای که توی فضا و مکان وجود دارد اشاره کنم در مقابل بختیار و سپاه پاسداران و هر کسی که داعیه قدرت دارد. میخواهم بگویم قدرت به آن! قدرت به اینها! قدرت این حرکت اجتماعی! این حرکت را میخواهم به وجود بیاورم.

صحبت سر این است که کارگر وقتی به این حرکتی هم که من به او میگویم "بیا بوجود بیاورم" یک تصور این است که من خودم را به ذهنیت امروزش که حالا "سیاسی است"، مربوط بکنم؟! من میگویم کارگر اینجا دستکم گرفته میشود. کارگر هم مثل هر کس دیگری مجموعه جهات زندگی خودش را مد نظر دارد، و ما باید فعالیت مان را به جمیع جهات زندگی ربط بدهیم. بقول بهمین، یک چیزی نیست که فقط دارد عکس‌العمل نشان میدهد به آن چیزی که آن روز کم دارد یا آن چیزی که آن روز فکر میکند نجاتش میدهد. اگر آن روزی که پول میخواهد من باید هی خودم را به پول ربط بدهم، آن روزی که سیاست عمده شده خودم را به سیاست ربط بدهم. من هنوز هم خودم را به پول ربط میدهم. خودم را به سیاست هم ربط میدهم. کما اینکه توی اختناق هم خودم را به حکومت کارگری ربط میدادم. صد دفعه میگفتم این شوراها، این مجمع عمومی برای اینست که توستی نخوری. برای اینست که هر خرده بورژوازی جلویت قد علم نکند. این ابزار اعمال قدرت تو میشود، این ابزار حکومت کردن تو میشود. حالا توی آن فاز یک خرده رفتیم جلوتر. یعنی اینکه نمیتوانند جلوی تشکیلش را به آن راحتی بگیرند. نمیتوانند جلوی بیانه صادر کردنش را بگیرند. من میگویم (اگر) حزب کمونیست برود توی ایران، برود توی فعالیت در این دوره گشایش که همه از آن صحبت میکنند و با جنبش مجمع عمومی بیاید بیرون، اساساً پیروزی به دست آورده است. برود تو و بیاید بیرون و حزب رشد کرده باشد یا برای مثال شعارهای ما همه‌گیر شده باشد، هنوز چیزی به من اثبات نمیشود راستش. بنظر من باید جنبش آلترناتیو کارگران در قبال قدرت سیاسی و هر رفرم و اصلاحاتی توی جامعه وجود داشته باشد.

منی که این را میگویم هیچ علاقه‌ای ندارم اقتصاد را فقط بگنجانم در دستور طبقه کارگر. واضح است که ندارم. امیر هم باز آخر بحثش میگوید این دیگر درست نیست. من میگویم هیچکس این بحث را نمیکند. صحبت سر این است که چرا متشکل کردن طبقه می‌رود توی قلمروی فعالیت‌هایی که "مرکز ثقل سیاسی" شامل آنها نمیشود؟ چرا این بحث را باید با این تذکر که مرکز ثقل فعالیت سوسیالیستی توی "ذهنیت سیاسی" طبقه است جواب داد اصلاً؟! اصلاً چون سیاست امرم است می‌خواهم سازمان اعمال قدرت سیاسی را درست کنم. ولی این چون نیست باید بروم درستش کنم دیگر. اگر بود حتماً سر مضامین فعالیت سیاسی این سازمان و تشکل این طبقه حرف می‌زدیم.

خلاصه کلام این است؛ بنظر من یک بحثی که بعنوان نمونه حتی در مقابل "مرکز ثقل سیاسی" مطرح شد که مجمع عمومی را ما همیشه می‌گوینم، من می‌گویم اتفاقاً امروز روز درخشش جنبش مجمع عمومی است. امروز تنها روزی است که اگر بخواهم استقلال طبقه معنی داشته باشد باید جنبش مجمع عمومی راه بیندازیم. امروز اگر اصلاً بخواهیم اعتراض سیاسی-اقتصادی و فرهنگی طبقه معنی داشته باشد باید برویم جنبش مجمع عمومی راه بیندازیم و امروز روزی است که میشود راه بیندازیم و راه می‌افتد. اصلاً من می‌خواهم بگویم اگر در دوره سابق راه می‌افتاد و ما راه کارگر را با این نشان میدادیم و میگفتیم "ببین راه افتاده" و او موضعش را عوض میکرد، امروز گریزی ندارد از اینکه راه بیفتد. یا جنبش مجمع عمومی راه می‌افتد یا کارگران می‌روند پشت سر نهادهای ارتجاعی. چون بالآخره یک چیزی را می‌خواهند تغییر بدهند.

خلاصه حرفم این است که مشکل اساسی حزب ما تاریخاً و مشکل اساسی طبقه کارگر، تمیزه بودن طبقه کارگر است. اگر اعتلاء خیلی سریع باشد من احساس ناراحتی می‌کنم برای اینکه با این نیروی متمیزه می‌رویم در دل یک انقلاب دیگر، با این نیروی متمیزه یک حکومت این دفعه پایدارتر را سر کار می‌آوریم که آن هم مطمئن نیستم قانون ۱۳۱۰ را لغو کند. اینطوری میشود. فکر می‌کنم از هر تک فرصتی که این شرایط بحرانی بوجود می‌آورد باید استفاده بکنیم، کارگر را از متمیزه بودن در بیاوریم، تا بعنوان یک نیروی سیاسی در جامعه خودنمایی بکند، بعنوان یک نیروی سیاسی. من هم نمی‌گویم اقتصادی. ولی ابزار یک نیروی سیاسی ممکن است این باشد که سه ماه تمام فقط می‌گوید من صد و پنجاه درصد اضافه حقوق می‌خواهم. سر کار نمی‌روم. آمریکا می‌آید، نمی‌آید، هر چه میشود من صد و پنجاه درصد اضافه حقوق می‌خواهم و توی این قضیه "۱۵۰ درصد حقوق می‌خواهم" نماینده‌های مجامع عمومی می‌روند ملاقات همدیگر، می‌قطعنامه صادر کنند، می‌معلوم بشود که "حسن فلائی" از رهبران رادیکال کارگرها است که بیاورندش توی رادیو و بپرسند آقا چرا نمی‌روید سر کار پس؟ بالآخره یکی را کارگرها بشناسند که این "آدم" هست که فردا اگر یک مجلس مؤسسانی شد این بتواند از طرف کارگرها برود توش. آنقدر قوام بگیرد که هر جوجه حزب‌اللهی که یک تیغ دادند دستش نتواند بیاید در کارخانه کارگرها را فراری بدهد. این حالت باید بوجود بیاید. من می‌گویم این کار ما هست هنوز. نمیدانم مرکز ثقل، سیاسی است یا مرکز ثقل چیز دیگر است. بنظر من وظیفه ما جواب دادن به یک خلاء اساسی در جنبش کارگری و طبقاتی است و آن متمیزه بودن طبقه کارگر و نداشتن استخوانبندی وحدت و تشکیلات برای هر نوع فعالیتش - هر جوری که شما بخواهید تعیین کنید برای دستورالعمل. من می‌گویم این را نمیشود با آن بحث مقابل قرار داد، مقابل آن بحث نیست.

راستش من برای مرکز ثقل آموزش سوسیالیستی و تشکل سوسیالیستی طبقه، فکر کنم آموزش و تشکل سوسیالیستی طبقه است. یعنی هیچ حلقه عالیتر و اولی‌تری نیست که از سوراخ آن بشود ضرورت این را به کارگران گفت، جز اینکه به اینها احتیاج داریم. و این را در دوره اختناق و در دوره اعتلاء هم باید یکسان گفت. بنظر من آسانترین جمله‌ای که تو بتوانی به طبقه کارگر یاد بدهی این است که "قدرت سیاسی باید در دست کارگرها باشد". این را فکر می‌کنم هر مبلغ ما در ده دقیقه میتواند به هر کارگری نشان بدهد. کسی را پیدا نمی‌کنی که در گفتن این، در بماند. همین را بگوید که در جامعه قدرت سیاسی باید در دست کارگرها باشد. چرا؟ برای اینکه جامعه روی دوش کارگرها است. بخاطر اینکه کارگرها هیچ نقشی جز آزادی بشر ندارند. بخاطر همه چیز. به هر مصیبتی که فکر میکنی وقتی حل میشود که قدرت سیاسی دست کارگرها باشد. این شروع بحث ما در هر کار کارگری است بنظر من. پس بنابراین ما از در سیاسی وارد میشویم، در این شکی نیست. ولی آنجا سختی شروع میشود که "قدرت سیاسی در دست کارگرها باشد" چه از آن تعبیر بشود؟ معنی این باشد که "پیکار" و "فدایی" باید در انتخابات مجلس خبرگان رأی بیاورند؟ یا اینکه معنایش این است که تو الآن باید بیایی در تظاهرات آیت‌الله طالقانی شرکت کنی یا چی؟ چکار کنی؟ اینجا است که اختلاف واقعی سر تبلیغات و مضامین دوره‌ای شروع میشود.

توی این اولیش هیچ سوراخی جز گفتن خود این حقیقت به کارگرها وجود ندارد. بنظرم کارگری که آماده باشد این را بشنود و بتوانی این را به گوشش برسانی که باید قدرت را بگیرد و متقاعدش کنی که باید قدرت را بگیرد، مواجه میشود با این

مسئله که چگونه؟ و تمام این فعالیت کمونیستی سر چگونه است. و برای گفتن این چگونه است که شرایط مشخص را ترتیب اثر میدهند دیگر.

رفیق امیر میگوید فرق امروز با دیروز چیست؟ من میگویم اگر راجع به مضامینی که به اول دستور مجامع عمومی و اول دستور محافل کارگری صعود میکند حرف میزنید، من علم غیب ندارم. ممکن است مرگ خمینی باشد، ممکن است اشغال نظامی توسط آمریکا باشد، ممکن است طرح طبقه بندی باشد که این دوره مطرح میکنند، ممکن است سقوط هواپیمای مسافربری ایران باشد، ممکن است زلزله یک جای دیگر باشد. من از قبل پیش بینی نمیکنم. حدس میزنم بیشتر موضوعاتی که از این دست میآید مسأله رابطه عمومی طبقات، یعنی مسأله سیاست باشد. یعنی اینکه قدرت دارد در مملکت به چه سمتی میچرخد. حدس میزنم اینطوری میشود در این دوره قاعدتاً. ولی من تا کی میخوام این را هی یادآوری کنم به تشکیلات، که "بین در دوره های انقلابی مردم از انقلاب حرف میزنند" - خُب خودمان هم که جدا از مردم نیستیم، حتماً ما هم از انقلاب حرف میزنیم دیگر! اگر در دوره سیاسی کارگر ذهنیت اش سیاسی است، ذهنیت فعال من هم سیاسی است دیگر! اینطور نیست که فعال من فقط از تئوری حرکت کرده، یا از یک فرمولهای از-پیشی که "ذهنیت کارگرا سیاسی است"؛ هی مجمع عمومی میخواد بحث قدرت را بگذارد در دستور، رفیق من میخواد بحث را ببرد سر طرح طبقه بندی مشاغل! خُب اول همه، رفیق من میخواد بحث قدرت را بگذارد در دستور.

آن چیزی که من میخوام اینجا تضمین کنم که حزب کمونیست انجام میدهد، این است که فکر نکند میانبری وجود دارد برای رسیدن به قدرت سیاسی، و رای آن کاری که باید برود توی طبقه کارگر بکند. فکر نکند آتوری که ۹۹,۹ درصد چپ بعد از انقلاب اکتبر فکر کرده؛ که مارکسیسم یعنی اینکه هله هله کنی و بروی یک جایی یک قدرتی را بگیری! مستقل از اینکه طبقه در چه موقعیت عینی ایستاده، طبقه در خودش چقدر به هم بافته شده، طبقه چقدر رهبر دارد، طبقه چقدر در خودش یک متابولیسم تصمیمگیری دارد، طبقه چقدر قدرت مقاومت در مقابل موج برگشت را دارد، طبقه چقدر نسبت به اهدافش روشن است و چقدر نسبت به آلترناتیویش روشن است! همینطوری بری بگیری!!

من میگویم اگر من این را بگویم و آن را نگویم، همه همان "مرکز ثقل" را همانجا میگذارند که شما میگویید، ولی طریقی که برایش میروند، زمین تا آسمان فرق میکند. این معضل من است. بگویم اقتصاد هم، همین میشود آخر! هر چیزی را بگویم "مرکز ثقل است"، باز برای اینکه کارگر فعالیتش برود به آن سمت چکار میکند، آن مسأله است. من میگویم اگر در این بحث توی سر قانون کار نخورد، توی سر جنبش مجمع عمومی نخورد، بعنوان مثال، که کسی بحثش قطبی نمیشود. من میگویم قانون کار بعنوان یک چیز اقتصادی، بنظر میآید که نیست. در صورتی که من هم با ناصر موافقم - از کارگری که قانون کار مسأله اش باشد حرف نمیزنیم. منظور کارگری است که توی مجامع عمومی اش، از طریق دهان رهبر مستقل اش میگوید "آقا جان من کاری ندارم چه دولتی میآید سر کار"؛ من به این کارگر میگویم خیلی سیاسی است. اگر بگوید من کاری ندارم که چه دولتی سر کار است، خمینی است خمینی باشد، بختیار است بختیار باشد، ارتش است ارتش باشد، این اعتصاب تا وقتی این قانون کار را بیاید تصویب کند ادامه دارد. من به این کارگر میگویم کسی که به قدرت سیاسی فکر میکند. تا اینکه قانون کارش را بگذارد کنار بگوید، "کارگرا محال است به خمینی رأی بدهند"، "کارگرا به هیچ عنوان پشت دولت بختیار نمیروند"، "کارگرا فلان نمیکنند و فیسار نمیکنند" ... بنظر من این خیلی هم سیاسی نیست، اگر فقط خودش را ببیند و هی اعلامیه بدهد... این کار را ما کردیم دیگر! ما آن رهبری بودیم که پشت سرمان ساختار مبارزه کارگری بصورت تشکیلات نبوده، بصورت وحدت کارگران نبوده، بصورت فعل و انفعال مبارزاتی توی کارگران نبوده. از قول کارگرا نه توی مجلس خبرگان شرکت کردیم (سیاسیه!)، نه توی انتخابات مجلس شرکت کردیم (سیاسیه!)، نه به رفراندوم جمهوری اسلامی رأی دادیم (سیاسیه!)، نه توی انتخابات دوره بعد شرکت کردیم، نه به بنی صدر رأی دادیم، نه به هیچی... خُب ما این کار را کردیم دیگر! خیلی "مرکز ثقل" را جای درستی هم گذاشتیم. مجبور بودیم بگذاریم. بقال سر کوچه هم "مرکز ثقل" را گذاشته همانجا! من میگویم سنوال این است که منی که "مرکز ثقل" را جامعه برابم گذاشته آجا، دارم برای حصول آن پیشروی سیاسی به چه کاری دست میزنم؟ اینجا است که باید بیاییم بگویم "مرکز ثقل" فعالیت حزب چه هست. من میگویم سازمان دادن و ایجاد تشکلهای واقعی و مقاوم کارگری برای دوره اعتلاء سیاسی.

من تضمین میکنم وقتی مسأله قدرت بشود بحث جامعه، کارگر بموقع در قدرت دخالت خواهد کرد. من فکر میکنم این جزء بدیهیات مبارزه اجتماعی است. چون کسی نرفته برای طبقات دیگر "مرکز ثقل" تعریف کند، خودشان میآیند دیگر. کارگر هم خودش میآید. وقتی همه ناگهان میروند سر مسأله حکومت، رهبران آنها که نگفته اند برویم سر حکومت. هر کسی توی خانه اش به این نتیجه میرسد که برود سر مسأله حکومت. اگر دعوا بالا بگیرد همه میروند سر مسأله حکومت. من میگویم

چطور میتوانم کاری بکنم که دعوا بالا بگیرد. بدون این ماجرا، یا با بهای کم دادن به این ماجرا، دعوایی بالا نمیگیرد که مسأله قدرت باز بشود. کارگر را میچلانند و میزنند و میروند هی استحالها و تغییر شکلهای خودشان را میدهند، یا قهرآمیز یا صلحآمیز. بالاخره هی میزنند و این کار را میکنند. الان ۳۰ سال ۶۰ سال است دارند این کار را میکنند. من میگویم یک جایی بالاخره کارگر ایرانی میتواند بیاید بگوید "نمیکنم"؟! و وقتی میگوید نمیکنم، نکند؟ این تضمین میکند.

بحث من این است؛ به درجه‌ای که در ۳ ماه آینده یا توی ۶ ماه آینده یا نه ماه آینده، جنبش کارگری ظرفهای مستقل خودش را داشته باشد، برای زدن حرفش - سیاسی، اقتصادی، فرهنگی هر چه - به درجه‌ای که این را داشته باشد است که اصلاً مقوله‌ای بعنوان گشایش بعدی سیاسی و اعتلاء میتواند وجود پیدا کند. در غیر اینصورت ما با هیچکدام اینها مواجه نیستیم. با عصیان نان روپرو هستیم که توی مصر بوجود آمد. خیلی وقت پیش، زدند تار و مار کردند. سه روز طول کشید. با پانزده خرداد روپرو میشویم توی ایران. مردم عاصی اند، میریزند، ولی هیچ ساختمانی برای یک مبارزه سیستماتیک طبقاتی وجود ندارد. این بحث را در اختلاف نظر با کسی مطرح نمیکنم، ولی میگویم من بهای زیادی به این بحث که "ذهنیت کارگرها سیاسی میشود در این دوره" نمیدهیم. بله میشود، ذهنیت ما هم سیاسی میشود، ذهنیت همه سیاسی میشود. بحث من این است.

مهم این است که وقتی "ذهنیت کارگرها سیاسی میشود" اتفاقاً گرایش به این شدید میشود. دقیقاً بخاطر اینکه ذهنیت سیاسی میشود، از پنجره بیرون را نگاه میکند و از پنجره توی خیابان را نگاه میکند و از خیابان توی یادگان را نگاه میکند و توی مجلس را نگاه میکند. دقیقاً به این خاطر است که دیگر کارگر توی کارخانه را نگاه نمیکند، توی کوچه خودش را نگاه نمیکند، دیگر ذهنیتش سیاسی شده. وظیفه ما این است که آن دوره برویم بگوییم بابا جان محو تماشای این ماجرا نشو! به سیاهی لشکر بی شکل و متمیزه تغییر شکل قدرت تبدیل نشو! این کار را توی انقلاب ۵۷ کردی، دقیقاً چون ذهنیت تو سیاسی بود، چپ هم مرکز ثقل بحث خودش را گذاشت روی سیاست دیگر. دقیقاً به این خاطر اینطوری شد. من بحث این است. من میگویم به این دلیل فکر میکنم نتایج متفاوتی میگیریم اگر به فرمولبندیهای مختلفی بچسبیم. من میگویم حزب کمونیست ایران، این را در نظر بگیرد که این اعتلاء بعدی، این گشایش بعدی، پایان کار نیست. ده تا رفت و برگشت دارد توی یکسال و دو سال. جدالهای اساسی ای بوجود میآید که در آن صفتبندیهای جدی وجود دارد. ممکن است تلاشی جمهوری اسلامی نوید یک گشایش برای یک عده‌ای را میدهد، ولی در عین حال نوید یک خصومت جدی در داخل اردوگاه مردم و در رابطه کارگرها با بورژوازی به معنای وسیع کلمه را تصویر میکند، که اگر کارگر در این ماجرا متشکل نباشد، (بازنده است). وقتی میگویم "متشکل" منظورم آن نیست که به حرف عمومی کمونیستها که "چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است" پی ببریم.

من میگویم برویم جنبش مجامع را درست کنیم، طوری که بتوانیم مثلاً در پایان آبان ماه ۳ تایش را بشماریم، در فروردین ماه ۹ تایش را بشماریم و معتقد باشیم الان مثلاً در پایان اسفند ماه ما میتوانیم فراخوان اولین کنگره نمایندگان مجامع کارگری را بدهیم. به این معنی کنگرت. چه چیزی کنگرت است؟ من میگویم ما آنوقت نمیتوانستیم این فراخوان را بدهیم. نمیتوانستیم بخواهیم رهبرهای مجامع عمومی علناً تماس بگیرند و بیانیه صادر کنند. نمیتوانستیم. نباید میکردند. میزدندشان. الان اگر نمیزندشان، بتوانند بکنند. این فقط تکثیر "یک کاری" نیست، ارتقاء آن است و تبدیلیش به یک نیرو. من آخر حرفم این است؛ همه چیز از سر سیاست است. ولی آیا اولین بحث سیاست بحث نیرو نیست؟ و آیا اولین جریانی که میخواهد در سیاست دخالت کند، مرکز فعالیتش را سازماندهی نیرویی که میخواهد در سیاست دخالت بکند قرار نمیدهد؟ اصلاً قدرت سیاسی دارد گشوده میشود. اصلاً همین پس فردا دارد قیام میشود.

راستش یک استنتاجهای دیگری هم میکنم که نمیدانم ممکن است بحث کاریکاتور بشود و متهم بشوم به محافظه کاری زیاد و یا هر چی. من میگویم اگر پروسه انقلاب از پروسه آمادگی طبقه کارگر تندتر باشد، ما یک باخت تاریخی دیگر میکنیم که کلاهمان میرود پس محرکه تا بیست سال دیگر. نباید بگذاریم جامعه لنگر بردارد بیشتر از آنکه طبقه کارگر میتواند جوابگویش باشد. یک جاهایی نباید بگذاریم. به هیچ عنوان نفت نفروشد، به هیچ عنوان کاری نکنید که حکومت که حالا بینابینی است، و فلانی که آمده حتماً سقوط کند، فلان آخوند محتشمی میخواهد بیاید سر کار... میگویم نه! ما هیچ علاقه‌ای نداریم شما بیاید سر کار! بنظرم باید آماده باشیم برای اینجور تاکتیکها که سر طبقه کارگر را مثل قبل نکنند زیر آب. اگر جنبش کارگری وجود داشت و خمینی میگفت من باید حتماً برگردم، او هم میگفت نخیر نباید برگردی، من اگر رهبر جنبش کارگری بودم، اعتصاب نفت را به مدت بیست روز قطع میکردم. میگفتم بگذار نفت برود، بگذار امام خمینی یک خرده بنشیند سر جایش. من تکلیفم را با بختیار روشن میکنم.

اصرار ندارم حتماً فرم حکومتی هی مدام دستخوش تلاشی بشود. من میخوام ببینم توازن واقعی قوای طبقاتی چه میشود توی جامعه. فکر میکنم این روتین فکر تشکیلاتی چپ ایران است، که هر چه "بالا"، آقا "معلم"، "رئیس"، "آن بالای"، هر چه بیشتر انگولک بشود و اذیت بشود برای ما بهتر است! بنظر من اینطور نیست. بنظرم مقیاس را در پایین جستجو کنیم، ببینیم آن شکاف در بالا در یک مقطعی اصلاً به نفع ما هست یا نه؟ بعد عمل کنیم. وقت بخریم برای طبقه، برای اینکه این بوجود بیاید. من شک دارم در یک دوره کوتاه ما این آمادگی را به دست بیاوریم. بنابراین میگویم مرکز ثقل فعالیتیمان باید این باشد که دوره آزاد بودن جبری فعالیت کارگری و فعالیت کمونیستی را هر چه میتوانیم کسدار کنیم. با شاخصهای معینی، از جمله اینکه سیستم عمومی شورایی کارگری و مجامع عمومی کارگری را که به درجهای موجودیت پیدا کرده باشد که بتوانیم به اعتبار آن و با حرمت آن در جامعه دست به قیام بزنیم، بوجود بیاوریم. اگر آنها نباشد من از همین الان میگویم که به قیام رای نمیدهم، که همینطوری برویم قیام کنیم، اگر حتی قیام بشود کرد و یکی راه انداخت. برای اینکه در پرتغال کردند. در پرتغال انداختند، کمونیستها هم اولین کابینه را تشکیل دادند، امروز دمکرات-مسیحی دوباره سر کار است.

وضعیت ما در کردستان چگونه است؟

بنظرم در مورد تحرک سیاسی در ایران و وظایف کومه له ابهامی نداریم. چون قطعنامه استراتژیکی که دادیم خیلی از این نکات را مطرح کرده و جواب داده. بنظرم آن چیزی که ابهام زیادی ایجاد میکند مسأله صلح است. در این رابطه من فکر میکنم یک تناقض اصلی را باید کومه له بتواند در این دوره جواب بدهد. از یک طرف وضعیت ایران، گشایش مبارزه مسلحانه را آسان میکند و ایجاب میکند. از طرف دیگر وضعیت عراق و رابطه اش با ما محدودیت ما را تشدید میکند. یعنی حضور مسلحانه ما روی مرزها که بتوانیم برویم در خاک ایران عملیات کنیم. این را باید چطور جواب داد؟ من فکر میکنم این سنوال اصلاً جلوی همه ما است، سنوالهای دیگر را هم میشود جواب داد. این سنوال که در چنین شرایطی تکلیف این دوره گشایش در کردستان چه میشود؟ ما هستیم، میتوانیم عملیات کنیم یا نه؟ عراق رابطه اش با ما چه میشود و برخوردش با ما چه میشود؟ من تصورم این است که جلوی رادیوی ما را میگیرد و جلوی عملیاتمان را که از توی خاک عراق برویم داخل خاک ایران میگیرد. جلوی تشکل مسلحمان را در کردستان عراق میگیرد و جلوی تماسمان را با کردستان عراق میگیرد. حداقل اینها است، اگر دست به سرکوبهایی نزنند. این کارها را میکند و بنابراین رهبری کومه له از داخل خاک عراق غیر ممکن میشود، خیلی سریع.

یعنی این که رهبری کومه له، که دارد در داخل خاک ایران میجنگد و بخش عمدهای از نیروهایش در خاک عراق باشد، این میروند که مسدود شود. چه باید کرد؟ من فکر میکنم یک مقدار زیادی بستگی دارد به این که اتحادیه میهنی برنامه اش چه باشد و آیا منطقه آزاد معنی دارد یا نه؟ که این نیروها پشت به پشت هم بتوانند در یک جایی بمانند که در آنصورت یک دشواریهای دیگری بوجود میآورد. یعنی ما قاطی آنها و نزدیک به آنها شده باشیم، آن وقت هر چیزی که بصورت اردوگاهی در خاک عراق نگهداشته ایم، حتی غیر مسلح و تدارکاتی یا همینطوری بعنوان اشخاصی که در حال انتقال اند به خارج، اینها زیر مخاطره قرار میگیرد. یعنی خیلی آسان نیست، "آسوس" کلی آدم دارد و رفقای تشکیلاتی که خیلی هم زیاد هستند، اینها بلافاصله میروند زیر دست عراق. اگر ما بلافاصله برویم سراغ "اتحادیه میهنی" اینها هم بلافاصله میشوند زندانی عراق. این یک مسأله است.

مسأله دیگر اینکه آیا امکان عقب راندن ایران، در خاک ایران، طوری که ما بتوانیم منطقه آزاد شده، منطقه پایگاهی در ایران داشته باشیم یا نه، من هر چه فکر میکنم هست. چون بعنوان یک امر نظامی، با توجه به وضعیت امروز ایران، امکان اینکه نیرو بفرستیم (برای یکسال لاقل) یعنی این تابستان و زمستانش را نیروی مسلح خودمان را در ایران نگهداریم هست. ولی نه با این یال و کوپال، یعنی با همه این آدمها نه. ولی بعد از آن باز بستگی به تحولات اوضاع سیاسی در ایران دارد. من فکر میکنم این مسائلی است که باید جواب داد. خودم تجسمی که دارم این است که ما سعی کنیم هر چه زودتر نیروهایمان را به بخشهایی که باید بروند داخل ایران و بخشی که باید بیاید خارج تقسیم کنیم. حتی اگر اجرائش فوریت نداشته باشد، این را داشته باشیم. هر چه زودتر هر کسی را که وجودش در خاک ایران احتیاج نیست به ارویا منتقل کنیم و یک رهبری و فرماندهی یکساله ای برای نیروهایمان در داخل خاک ایران بگذاریم که بتواند با یک نقشه عمل معین داخل خاک ایران، بدون نیاز به تشکیلات در خاک عراق کار کند. نمیدانم این را رفقا اینجا چقدر عملی بدانند. اگر واقعاً بشود پایگاه از ارتش ایران گرفت و بشود عقبش راند و بی روحیه باشد و یک تابستان، مثلاً سه ماه ما این کار را بکنیم فکر کنم تا آخر زمستان آن سال را رفته ایم و آن نیروی مان را میتواند نگهدارد. ولی برای بهار و تابستان سال بعدش فکر کنم شرایط خیلی دشوار باشد، مگر اینکه ایران واقعاً تغییرات اساسی کرده باشد.

راجع به هدایت تشکیلاتی این بخش مسلح داخل کشوری، من فکر میکنم ایجاد تشکیلاتهای ارتباطاتی در شهرهای کردستان ایران، که آنها تماس رهبری کومه له را با پیشمرگه‌هایش برقرار میکنند معقول تر است. و یک درجه ارتباط پنهان از هر کسی از طریق خاک عراق. یعنی فکر میکنم رابطه سازمان نظامی با رهبری ما از طریق شهرهای ایران شاید بتواند برقرار بشود. منتها دیگر رهبری کومه له بنظرم یک رهبری سیاسی میشود برای کومه له و نیروی رزمی کومه له یک نیروی رزمی میشود که داخل خاک ایران عملیات میکند، یا بیشتر خودش را حفظ میکند. مسأله ابعاد خیلی زیادی دارد چون (تعیین دقیق) تعداد زیادی از بچه‌ها، که به کدام بخش تعلق دارند خیلی سخت است و منتقل شدنشان خیلی سخت است. طرحهایی که هست حتی اگر بتواند کمک کند ما مثلاً یانصد - ششصد نفر اقلأ به خارج منتقل کنیم، یک مقدار فرجی حاصل میشود.

با این دید میگویم که عراق اقدام میکند. اگر اینها صلح و آتش‌بس‌شان طول بکشد، فحشهایشان به همدیگر باز بالا بگیرد و سر تعداد نیروی سازمان صلح توافق نکنند، مجلس اعلاء بیاید بمب بگذارد، ممکن است مسأله به تأخیر بخورد. ولی صلح بنظرم این شرایط را ببار میآورد. ما از دو طرف بنظرم باید بتوانیم دست به کار شویم. بنظرم رادیوی ما بسته میشود. راستش فکر میکنم حزب کمونیست باید خودش را حاضر کند یک ماه دیگر رادیوهایش بسته میشود. اگر این امکان وجود داشته باشد رادیو سبکی را ببریم توی خاک ایران. این کار را باید بکنیم. یا لاقلاً چال کنیم حتی برای اینکه بعداً دانش کنیم. در غیر اینصورت رادیوی ما بسته میشود و ما باید برویم روی سیستم توزیع نوار و نشریه. کار زیادی من فکر نمیکنم راستش از دستمان بر بیاید.

من فکر میکنم این دیگر آخر خط با عراق است. یعنی دیگر برنامه‌اش تمام شده و باید بنشیند و برفک‌هایش را نگاه کنی! دیگر هیچ چیز از این در نمیآید برایمان و باید قیدش را زد. یعنی او دارد قیدش را میزند. هیچ تاکتیک و پولیتیک و چیزی از طرف ما نمیتواند باعث شود که بیشتر از آن چیزی که عیناً او میخواهد این قضیه لغت پیدا کند، خفیف‌تر از آن چیزی که عیناً او میخواهد اتفاق بیفتد و هر چه. او تصمیم میگیرد و بلایش را سر ما در میآورد. بنابراین بنظرم یک راه حل مستقل باید پیدا کرد برای این ماجرا.

راجع به اتحادیه میهنی بنظرم رفقای که میگویند میشود رفت آنجا، یک تناقض را توجه نمیکنند. این قضیه به معنی این است که هر کسی که زیر چتر عراق قرار دارد را فرستاده‌ایم زندان، فرستاده‌ایم به اعدام. اینطوری نیست که یک عده هنوز مثلاً توی اردوگاه "رامادیه" نشسته‌اند و تو هم داری برنامه‌ات را پیش اتحادیه میهنی پخش میکنی! خُب آنها را میگیرد میکشد. میگوید یا نکن یا اینها را میکشم. بالأخره اینطوری نیست که ما گرویی داشته باشیم پیش دولت عراق و بتوانیم این تماس را بگیریم. بنابراین این هم بسادگی نیست و اگر کسی آن را پیشنهاد میکند بنظر من آن هنوز یک راهی است و باید از حالا شروع کند هر تک نفری را از زیر دست عراق بکشد بیرون. که من فکر میکنم این کاری است که الان باید شروع کنیم. امروز باید شروع کنیم. بفهمیم چند نفریم، لیست بنویسیم، که اینقدر با استفاده از عفو عمومی که انشاءالله میدهند میروند داخل، اینقدر توی یک جمبوجت میفرستیم خارج، اینقدر را میفرستیم بعنوان نیروی رزمی داخل، اینقدر میروند توی شهرها مخفی میشوند، اینقدر بصورت تبعه عراقی قاطی جمعیت میشوند و صبر میکنند تا ببینیم چکار میکنند... بنظر من اینها است.

راستش بنظر من، داخل ایران تنها آلترناتیو واقعی برای فعالیت ما است، فعالیت تشکیلات علنی. من این را قبول دارم که بُعدهای تشکیلاتی و سیاسی دارد. ولی در بحث مستقلاً باید این را جواب داد؛ مبارزه مسلحانه را چکار میکنید؟ مبارزه مسلحانه را اگر میخواهیم ادامه بدهیم، از کجا رهبری میشود؟ از کی تغذیه میشود؟ کجا خستگی‌اش را در میکند و چقدر تاب میآورد و چه جوری تماسش برقرار میشود با تشکیلات؟ من میگویم به احتمال ۹۰ درصد، تمام این فعالیت، در مقیاس خیلی کوچکتري، باید در خاک ایران انجام بشود. بخش کوچکش مثل رادیو را اگر ما از زیر دست جماعت عراق در برده باشیم، میتواند از بغل اتحادیه میهنی باشد. یعنی بیست نفر از ما، پیش اتحادیه میهنی باشند که هیچ زمینی هم ندارد ولی اگر هنوز رادیویش را دارد، ما هم از کنار او رادیومان را پخش کنیم.

این امکان بنظرم واقعی است که اگر لازم باشد تو با عراق بجنگی، اگر لازم باشد علیه‌اش آژیتاسیون بکنی و اگر لازم باشد مردم شهر سلیمانیه را به جانش بیندازی. و حتی این از تشکیلات ما بر میآید. ولی در مقیاس یک خرده درازمدت‌تر. فوراً نمیتوانی دست به این کار بزنی. بنظر من اگر یک سال بگذرد و همه چیز سیاه و سفید شده باشد، شاخه کردستان عراقی حزب ما نیروی قابل ملاحظه‌ای را دور خودش جمع میکند. یک نیروی معتبر میشود توی خاک عراق. ولی اگر فرصت کنی، اگر فرصت این کار را بکنی، اگر بتوانی اول به یک موقعیتی بررسی که یک چنین کاری صورت بدهی. من میگویم مشکل قبل از آن موقعیت است. من میگویم اگر در میان-مدت مسأله سیاه و سفید شود، مبارزه ما جواب دارد. توی ایران کار رزمی جواب دارد که از شهر تغذیه میکند، از شهر رهبری میشود، همینطور که تشکیلات شهر ما دارد رهبری میشود. با تلفن

حرفش را میزند دیگر، این عملی است. نشریه بدستش میرسانید، این عملی است. فعالیت تبلیغی- نظامی را میکند و نیرویش را هم خودش جمع میکند و خودش توزیع میکند. منتها سبک اش را باید یک خرده احتمالاً عوض کند. سبک مبارزه اش را باید یک خرده پارتیزانی کند در رابطه با شهر. از نظر مخفی شدن در روستاها باید کارش را عوض کند، مقیاس اش هم کوچکتر باشد، عملیات خیلی زیادی هم نکند که توجه به خودش جلب نکند، فقط مردم پیشمرگه ببینند. این بنظم عملی است. این هم عملی است که پایگاههای رژیم ایران را بگیرند. همین الان ممکن است تا ما این حرفها را میزنیم بچه ها دو سه تا پایگاه دیگر گرفته باشند، جمعندی این باشد که کسی توی ارتش ایران الان حوصله جنگ ندارد بعد از ماجرا. ممکن است این یک فاکتور مهم باشد. کما اینکه حزب دمکرات پی در پی چند تا پایگاه گرفته، مهمات زیادی گرفته، آنطور که من شنیدم. بچه های خودمان رفته اند و حمله کرده اند...

این به هر حال غیر ممکن نیست. یعنی مبارزه مسلحانه اگر تشکیلات اردوگاهی آویزان گردنش نبود، الان با خیال راحت ۸ - ۹ ماه کار داشت واقعاً. من میگویم آن مسأله را هم سر فرصت هنوز میشود جواب داد. رهبر فرستاد همراهشان باشد. یک هیئت رهبری را فرستاد برود با نیروی مسلح داخل. از جانش میگذرد دیگر واضح است. ولی بالآخره برای ادامه کاری یک چیز به این مهمی، ممکن است آدم این کار را بکند. به هر حال من میگویم الان یک جای انتخاب مهم است. بنظر من از همین الان باید شروع کرد. همین الان کومه له باید شروع کند تک تک واحدها و آدمهایش را بدون اینکه حساسیت ایجاد بکند، از زیر دست و بال دولت عراق بکشد بیرون. من میگویم اقلأ ۳۰۰ - ۴۰۰ نفر را بفرستند خارج. و این معنی دارد، برای اینکه خانواده هستند، کسانی هستند که ما نمیخواهیم به جنگ وادارشان کنیم واقعاً. نمیخواهیم به آن شرایط وادارش کنیم، چرا بماند توی اردوگاه فلان؟ اصلاً چه حسنی دارد بودن یک عضو کومه له در اردوگاه آوارگان در عراق و مثلاً ضرر دارد بودنش در سوئیس؟ ممکن است برنگردد بعداً؟! بنظر من خُب برنگردد بعداً، چه اشکالی دارد؟ مگر تضمینی هست که هیچوقت از آن اردوگاه پایش را میگذارد بیرون؟ بدترین و شنیعترین رفتار را با اینها خواهند کرد، میکشندشان زیر بازجویی. از اینها سعی میکنند جاسوس درست کنند. بالآخره دولتی هست دیگر، میرود با این اردوگاهها سر و کله میزند.

من میگویم تا آنجایی که میتوانیم کسانی را که نمیخواهیم به جنگ واداریم یا به این شرایط واداریم، بفرستیم خارج. یک نیروی رزمی مناسبی را، حالا اگر دو ماه گذشت و ما میتوانستیم هنوز مانور کنیم، یک تیم دیگر یک پل دیگر که مجموعاً با چند تا کادر بتوانند یک رهبری داخل خاک ایران را برای نیروی نظامی تأمین کنند بفرستیم. شبکه های ارتباطاتی مان را از طریق شهرهای کردستان به شیوه های "ک.س." و "تکش" تقویت کنیم، طوری که از آن طرف با نیروهای نظامی بتواند تماس بگیرد. شبکه ای که آنها بتوانند با بی سیم خودشان، با یک کشوری در حاشیه ایران تماس بگیرند. گیرنده گذاشتن را که ما دشواری زیادی نداریم سازمان بدهیم توی یونان، توی کشورهای حاشیه ایران میتوانیم. این دیگر میشود یک کار معین، و تماس داشته باشیم. بنظر من اگر از زیر دست و بال عراق در ببریم، یک نیروی معینی را بگذاریم با اتحادیه میهنی. و اگر دیدیم جا دارد میشود گسترشش بدهیم، بجنگیم، بیشتر با ایران بجنگیم، لازم شد با عراق بجنگیم. من فکر میکنم این یک چنین سناریویی است وگرنه نباید منتظر و معطل عراق بشویم. چون ما را از جنگیدن با دولت ایران و از استفاده از شرایط سیاسی که در ایران بوجود آمده باز میدارد، این لامذهب!

بنظر من مشکل این است. اگر اختناق بود میگفتم ایراد ندارد حالا خودمان را به آب و آتش نمیزنیم، یک رابطه محترمانه ای با آنها میگیریم. اصلاً مبارزه مسلحانه ات اُفت میکند. ولی اختناق قرار است برعکس بشود. و ما باید بتوانیم استفاده بکنیم. من فکر میکنم اگر این صلح ما را از مبارزه مسلحانه دور بیندازد خیلی ضرر اساسی کرده ایم. من فکر میکنم نیروهای ما در داخل اگر یک خرده دقت کنند، اگر بفهمند که نباید توجه زیادی را به خودش جلب کنند، باید سعی کنند بمانند و کمتر عملیات کنند اگر لازم است - بستگی به شرایط دارد - ولی بمانند تا هشت - نه ماه، یک سال دیگری. این خیلی مفید است چون اگر الان برگردند مثل من و شما میشوند. این نیروها اگر الان از خاک ایران بیرون بیایند معلوم نیست سرنوشت بعدی شان چه میشود. من پیشنهادم این است که سریعاً روی "سبک کردن"، همانطور که رفقا میگویند اقدام کنیم. یک مقدار زیادی برای خارج. مثل ارگانهای نویسندگی، ارگانهای آرشو اطلاعاتی، هزار و یک کاری که بچه ها آنجا میکنند. خیلی ها که فعلاً بخاطر اینکه منقبض شده ایم مجبورند آنجا باشند. همین الانش هم خارج بشوند برای خودشان بهتر است، حتی اگر صلح نمیشد.

نکته دیگر اینکه من این حرف رفیق حمه شافعی را کاملاً قبول دارم. بنظر من ما یک عده زیادی را میتوانیم بفرستیم توی خاک ایران، نه بعنوان تشکیلات مخفی. برود بگوید من خسته شده ام. راست میگوئی عفو عمومی دادی، من آمده ام. امان نامه میدهی، من آمده ام بگیرم. بنظر من آدم میتواند شش ماه هم آهسته برود و بیاید اگر لازم باشد، اگر مردم آهسته بروند و بیایند.

چون فکر نمیکنم آنها آهسته بروند و بیایند. مردم قرار است شلوغ بکنند دیگر. او بعنوان کسی که با کومه له بوده و تا روز آخرش، تا کنگره ۶ هم با کومه له بوده، میشود کانون تجمع هر آدم میارزی در شهرها. چون میدانند سیاست ما این است. به مردم میگویند سیاستش این است که بروند بچه‌ها. اصراری ندارند کسی بماند آنجا پیششان. فلانی با یک مقدار معینی نیروی پیشمرگ به فرماندهی فلان و فلان دارند عملیات میکنند، فلانی و فلانی هم خارج اند، در فرانسه اند و بیاتیه صادر میکنند. فکر این باشیم که رادیومان را به یک نحوی دائر نگهداریم. به کمک اتحادیه میهنی یا از خارج خاک ایران و عراق و غیره. شاید بشود هنوز از جایی کمک گرفت و به هر حال صداها را دائر نگهداشت. خلاصه حرفم این است که قید رابطه با عراق را بزنیم. فرض کنیم عراق میخواد بزند بکشدمان. آنطور کار کنیم. من این را معقولتر میدانم منتها قبول دارم که یک کاری نکنیم که او دستمان را بخواند و کاری که میخواد پس فردا بکند مثلاً دو روز زودتر انجام بدهد.

اصل این مطلب شفاهی است. این متن بخشهای منتخبی است که توسط دنیس میر (آزاد) از روی فایل‌های اودیو پیاده شده است. متن پیاده شده یک بار دیگر توسط من ادیت شده و برای روان تر کردن متن کتبی، جابجایی‌هایی در بعضی کلمات و عبارات انجام داده ام. کلمات داخل پرانتز را من اضافه کرده ام.

ایرج فرزاد ۲۷ ژانویه ۲۰۲۲

اظهار نظر در پلنوم ۱۵ حزب کمونیست ایران، خرداد ۱۳۶۸

من بحثهای خودم را به طور کلی در مورد کارما در کردستان و کومه له در سمینار پریروز گفتم، علاوه بر آن در جلسه پلنوم قبلی و در جلسه مشترک گفتم، به سابقه بحث و اینکه قبل از این در کدام جلسات بحثم را طرح کرده ام، برنمیگردم. بنابراین بحث را در چارچوبی که این پلنوم میتواند تحمل کند یا لااقل به آن بپردازد، طرح میکنم. دونکته داشتم یکی راجع به جغرافیای فعالیت کومه له و یکی راجع به کار کارگری کومه له، کار شهر. در رابطه با کار شهر من قراری هم به پلنوم داده‌ام. به نظر من وقتی گزارش، شاید نشود به آن گزارش گفت، نامه رفیق ابراهیم که به این معنی برای پلنوم تهیه نشده، را میخوانید چیزی که در آن نیست دل دادن به مسئله سازماندهی کارگری و سازماندهی شهر است. در دو جا این مسئله به صورت حاشیهای مطرح میشود. یکی اینکه رهبری کومه له چه کسی را برای بخشهای دیگر تشکیلات تعیین کرده و یک نفر هم که برای رادیو کار میکند و یا با شهر تماس میگیرد و غیره. در این گزارش چیزی راجع به کمیته مافوق سازماندهی در شهر نیست. مشخصاً کنگره سوم و پلنوم کمیته مرکزی بعد از آن پروژه اساسی در رابطه با کار شهر را در دستور گذاشته بود. در گزارش چیزی راجع به این نیست که مثلاً سیاست ما برای تشکیل تشکل های توده ای چیست، عمدتاً میگوید آنرا تبلیغ میکنیم. فکر کنم تبلیغ تشکل های توده‌ای را همه جریانات از دوره حزب توده تا امروز کرده اند. مسأله این است که چه نوع تشکلی را چه زمانی میخواهید ایجاد کنید و چرا باید آنرا ایجاد کنید و بروید آنرا ایجاد کنید. راجع به اینها هیچ چیزی در گزارش نیست. وقتی این گزارش را میخواند، حتی لازم هم نیست این گزارش را بخوانید چون این کاری نیست که بتوان آنرا در جنبش کمونیستی قاچاقی انجام داد. شما (در نامه) سازمانی را نمیبینید که درگیر فعالیت سازماندهی کارگری باشد. سازمانی که هم در اولویتهای تقسیم کاری خود به آن بها داده باشد، از نظر علنی به این سمت جهت گیری کرده باشد، در کمیته مرکزی حزب دیالوگ‌هایش بر سر این مسئله باشد و کمیته دیگری را در همان حزب مشغول اینکار کرده باشد و با آن مناسباتی داشته باشد. هیچی از این مشخصات را نمی بینید. این را من به عنوان مقدمه قراری که به پلنوم داده‌ام طرح میکنم.

این که راهش چیست من توهمی ندارم که در این پلنوم با این مباحث نمیتوان تغییری ایجاد کرد. اساساً فکر کنم تغییر ریل کومه له به یک مبارزه سیاسی نیاز دارد. اما به عنوان کسیکه در مورد گزارشها و از یک تشکیلات معین صحبت میکند قراری به پلنوم داده‌ام که بخواهیم این کار صورت بگیرد. بخواهیم کومه له فعالیت تشکیلات شهری خود را تعریف کند، جوانب سیاسی و تشکیلاتی آنرا خیلی زود در رابطه با کمیته اجرایی تعریف کند. من شخصاً کاری که در کومه له در رابطه با شهر انجام می‌شود را درست نمیدانم. جانی مشخصاً گفته میشود که به عنوان مثال کل تشکیلات کومه له به سه منطقه

تقسیم شده و از سه منطقه تشکیل شده است. منطقه سردشت و بانه و سقز و غیره که در یک اردوگاه است، فلانی و فلانی و فلانی در این اردوگاه اند و فلانی و فلانی در اردوگاه دیگری اند و سازمان مرکزی در این اردوگاه است. من هنوز نمیدانم بخش شهر جزء تشکیلات کومه له محسوب می‌شود یا نه. اگر هست پراتیکش چیست، افق آن چیست، کارش چیست، چه کسی مشغول اینکار است؟ سیاستهای ما در این رابطه چیست، تزه‌های ما کجاست، چه کسی از نظر نوع سبک کاری یا از نظر کوبیدن موانع سیاسی به این فعالیتها خط میدهد. به نظرم هیچکدام از این نکات در گزارش نیست و معنی عملی آن این است که این فعالیت در واقعیت موجود نیست. این یک نکته بحث من است و اگر بحث آن باز شود میتوان مفصلتر صحبت کرد.

راجع به رهبری کومه له من یک نکته داشتم. به نظرم جغرافیای فعالیت رهبری کومه له یک مسئله فنی نیست. یک مسئله سیاسی - ایدئولوژیک است و این را باید در دوره گذشته به چند مرحله تقسیم کرد. یک موقع هست که رهبری کومه له در شهر است و قاطی مردم و قاطی همان کسانی است که در میان آنها کار میکند و شنیدیم که خود رفیق عبدالله (مهدتی) را در پادگان (سندج) و در ماجرای (نوروز 1358) سندانج گرفتند، فلان رفیق در فلان لحظه کجا بود، رفیق ماموستا ابراهیم کجا بوده و یا رفیق فواد مشخصاً کجا بود و غیره. این‌ها را شنیدیم و میدانیم رهبری کومه له در شهر بودند. زمانیکه جنبش مسلحانه شروع میشود طبیعتاً جای آن‌ها در شهر نیست چون اعدامشان میکنند. در نتیجه با نیروی مسلح خودشان در منطقه آزاد خود و تحت حاکمیت خودش، در مقابل حاکمیت جمهوری اسلامی به زور اسلحه خودش می‌ایستد. با جنگ خود در خاکی که دست خودش است می‌ایستد و آنرا حفظ میکند. در یک مقطعی این نیرو به عقب و به اردوگاه، به منطقه دیگری در خاک کشور عراق رانده میشود. ولی واقعیت امر این است که هنوز تحت حاکمیت هیچکس نیست. خود دولت عراق مشکل اعمال حاکمیت در آن منطقه را دارد. کومه له بطور دوفاکتو تحت حاکمیت خودش است. گروههای دیگری هم هستند و همه همین کار را میکنند. آنجا هم باز قابل درک است. اما به یک مقطعی میرسیم، اگر نگوئیم با ختم جنگ ایران و عراق، با کشیده شدن جنگ به مرزها و با اعمال حاکمیت عراق در مرزهای کشور خود، کومه له به طور قطع دیگر تحت حاکمیت دولت ثالثی فعالیت میکند. دیگر از قوانین مدنی، حقوقی، جزایی، مقررات مربوط به بودجه، آب و برق دولتی و تمام فونکسیونهایی که یک دولت دارد، تحت سایه آن (حاکمیت دولت عراق) کار میکند و دیگر اینجا به طور مشخص رهبری کومه له یک رهبری در تبعید است. این را در مورد گلاله نمیشود گفت (گلاله یکی از مناطقی بود که در کردستان عراق واقع بود که در واقع جزء مناطق "محرمه" و خالی از سکنه و سوخته بود که رهبری کومه له پس از تسلط رژیم اسلامی به همه مناطق مرزی، در آنجا مدتی مستقر بود). با وجود اینکه از نظر سازمان بین الملل و از نظر مردم عراق خاک عراق است و در جنگ یک عده این طرف یک عده طرف دیگر جنگ اند. این کومه له را از نظر استقلال در لیگ مجاهدین خلق میگذارد. این فاز، فازی که عراق در مرزهاش مستقر میشود. فازی که کنترل دولت عراق در آن منطقه قطعی است و قوانین او در آنجا صدق میکند. این وضعیت کومه له را در موقعیتی مانند مجاهدین خلق قرار میدهد. تفاوت اصلی ما با مجاهدین خلق در دوره قبل از این بود که مجاهدین در بغداد، یا هر جا بالاخره در مرزها، یک اردوگاه گرفته بود و برای مراجعه به رهبری و سازمانش باید به عراق مراجعه میکردید و یک سازمان مستقر در عراق بود. کومه له هم الان در این پروسه رفته است. آدم میتواند اینرا نوع دیگری برای خودش و دیگران جلوه بدهد و شاید هم برای دوره ای اینکار به نفع باشد و نوع دیگری جلوه بدهد تا بتواند بگوید مقاومت کردیم. ما مدام گفتیم منطقه مرزی، کردستان عراق، امروز می‌گوئیم که در زیر پوشش مدنی عراق فعالیت میکنیم. این دیگر به نظرم مناسب نیست. اگر رهبری تبعیدی است مکان تبعیدش از نظر سیاسی با معنا میشود و من موقعیتی شبیه به مجاهدین را به نفع حزب کمونیست ایران و به نفع کومه له نمیدانم. فکر میکنم رهبری کومه له باید به سمت این موقعیت برود که خودش جای دیگری است، ولی بخشی از تشکیلاتش با فونکسیونهای آنرا در عراق نگاه میدارد. باید به این موقعیت برویم وگرنه به نظر من موقعیت فعلی زیانهای سیاسی اساسی برای حزب کمونیست و کومه له دارد. میدانم که این بحث من باز اینجا هم پیش نمیرود اما بهرحال فکر کنم باید این مسئله را گفت. آلترناتیو این وضعیت چیست؟ یکی از تفاوتهایی که دوره در مرز بودن و با دوره امروز دارد این است که در آن دوره، آلترناتیو امکان پیشروی موجود و ممکن بود. امکان پیشروی در خاک ایران موجود بود. در واقع بینابینی بودن منطقه بود. ولی یک آلترناتیو ما همین بود که اگر فاز مبارزه عوض شود به داخل خاک ایران میرویم. امروز آلترناتیوی که در مقابل رهبری کومه له وجود دارد

چیست؟ رهبری کومه له به مثابه یک موجودیت سیاسی؟ من راجع به اشخاص حرف نمی‌زنم ممکن است شما بگویند رهبری کومه له خارج یا هر جای دیگری است اما عملاً هشت نفر از اعضای کمیته مرکزی آن در همان منطقه ساکن باشند. من در مورد این نکات حرف نمی‌زنم، بحث من اصلاً بر سر این جنبه نیست که عضو کمیته مرکزی جسمش کجاست، می‌خواهم بگویم کومه له به مثابه یک موجودیت سیاسی در کجاها است و به چه طریقی بروز میکند و نمایندگی میکند. من از نظر سیاسی درست نمی‌بینم که کل تشکیلات کومه له به سه اردوگاهی که حرفش را می‌زنند تقسیم شده است. به نظر من باید گفت بخش رزمی تشکیلات ما، نیروهای نظامی و ایستگاه رادیویی ما در خاک عراق است. اگر بخواهید به کومه له مراجعه کنید به دبیرخانه اش در فرانسه مراجعه کنید. اگر بخواهید در ایران به آن مراجعه کنید به سلولهای حزبیش باید مراجعه کنید. راهی پیدا کنید همان کاری که افراد در هر حزب سیاسی غیر قانونی میکنند. بالاخره به نوعی تماس برقرار میکنند، در مبارزه با فعالین و مبلغین حزب آشنا میشوند و تماس برقرار میکنند. همانطور که گفتم به نظر من تبعیدی بودن رهبری کومه له در عراق از نظر سیاسی فوق العاده زیانبار است. تداعی شدن کومه له به عنوان سازمان ساکن در عراق فوق العاده زیانبار است. بحث بر سر این نیست که به کندن از آنجا رضایت بدیم. الان به نظر من حزب کمونیست با این سوال مواجه است که آیا به تبعیدی بودن تشکیلات کردستان حزب، رهبری آن و موجودیت سیاسی آن در خاک کشوری به اسم عراق رضایت میدهم؟ این سوال مجدداً مطرح است و باید به آن جواب داد. من معتقدم، و در آن جلسه هم گفتم، اگر رهبری کومه له به یک کشور خارجی تبعید شده است و تحت حاکمیت و قوانین آن کشور زندگی میکند، آن کشور دیگر باید جایی باشد که محلی طبیعی و قابل تحمل باشد. اروپا به دلیل رفاهش نیست که رهبری باید به آنجا برود. و یا به خاطر این نیست که میز و چراغ مطالعه دارد که در عراق هم دارد. دلیلش این است که اینجا (اروپا) کانون فعالیت سازمانهای سیاسی طبقات مختلف، ملل تحت ستم، آفریقا، آسیا، آمریکای لاتین و .. بوده است. آنهم نه در هر پایتختی! در ایتالیا باشد معنی دیگری دارد اما در فرانسه انگلستان یا کشورهای اساسی هستند که اپوزیسیونهای انقلابی کشورهای مختلف در طول سالها آنجا حضور داشته اند. یک رابطه ای که من با این موضوع برقرار میکنم مسئله دیپلماسی کومه له است، که در سوالها از کمیته مرکزی کومه له که راجع به دیپلماسی چه فکری میکند، هست. به نظرم دیپلماسی بدون (استقلال رای) ... و حق حاکمیت معنی ندارد. شما نمیتوانید از داخل یک حصار دیپلماسی داشته باشید شما نمیتوانید تحت حاکمیت کسی باشید و رابطه شما با او معنی دیپلماسی هم بدهد. دیپلماسی رابطه دو نهاد دو داده مجزا از هم است. کومه له اگر نخواهد این رابطه را اینطور (مجزا) کند دیپلماسی هم معنی ندارد برای اینکه هیچ اهرم دیپلماتیکی ندارد. دیپلماسی یک لغت و عبارتی میشود برای بیان یک رابطه دیگر و دیگر به نظرم کومه له استقلال عمل ندارد. من در آن جلسه هم گفتم اگر فرض کنید رابطه دیپلماتیک ما با کسی تیره بشود چه کار میکنید؟ رئیس جمهورمان از آن کشور فرار میکند! دیپلماسی یعنی اینکه انجام شدنش توسط دیپلماتها صورت میگیرد نه توسط بدنه اصلی تشکیلات. من این را مضر میدانم، از نظر سیاسی درست نمیدانم و از نظر ایدئولوژیکی و دراز مدت برای خود کومه له بسیار زیانبار میدانم. نه فقط از نظر تاثیری که امروز روی بافت و تک تک سلولهای کومه له دارد، یا خطراتی که تهدیدش میکند، حدود و ثغوری که به کومه له تحمیل میشود و استقلال عملی که از او گرفته میشود و وجهه ای که پیدا میکند، بلکه از نظر تاییدی که روی یک شیوه های سیاسی اقتصادی که در جهان وجود دارد، میگذارد. از نظر تاییدی که به طور تلویحی روی اشکال ایدئولوژیکی که در جهان وجود دارد، میگذارد. استقرار در فرانسه کسی را رفیق شارل دوگل قلمداد نمیکند، استقرار در انگلستان کسی را رفیق چرچیل قلمداد نمیکند. به این دلیل که نهرو و موگابه آنجا بودند و همه میدانند که آنها را قبول ندارند. قانون آن کشور اجازه میدهد و مردم انقلابی این کشورها در طی سالها آنجا را به جاهایی که می‌شود در آنجا مستقل بود، مستقل حرف زد، تبدیل کرده اند. اما اینجا (عراق) این معنی (عدم استقلال عمل) را دارد. بحثی که از قدیم در قطعنامه، به اصطلاح دور انداخته شده، کمیته مرکزی حزب راجع به اوضاع بعد از ختم جنگ ایران و عراق، این بود که برای ما بدترین حالت در بدتری در کوه و دشت نیست. بدترین حالت انقباض اینها نیست. بدترین حالت محصور شدن در اردوگاههای درون کشوری اینجا (عراق) است. این از نظر سیاسی بدترین حالت است. بقیه مسائل همگی فشار فنی، فشار جسمی و فشار روانی روی ماست. اما این یکی دیگر تصویر سیاسی کوچکی از ما میدهد. هنوز هم بحث من این است. این را نباید بپذیریم و میتوانیم نپذیریم. آیا این به معنی تیره و تار کردن روابط با کسی است؟ به نظر من اصلاً این طور نیست. همین حالا اجازه بدهند با دولت عراق یک رابطه معقول و حساب شده داشته باشیم که هر دو طرف در آن ذینفع هستند. آیا این به معنی نوعی پس گرفتن و نوع نزدیکی هایی است که تا بحال بوده؟ به نظرم اصلاً اینطور

نیست، میتواند نباشد. کافی است رهبری کومه له اینطور ظاهر شود که اینجا حوزه رزمی من است. به نظرم مهم نیست اگر نمیشود آدم‌ها را جابجا کرد و فقط نظامی‌ها را در اردوگاه گذاشت. به همه بگویند جنگجویان ما این‌ها هستند. به همه بگویند همه کسانی که اینجا هستند نیروی رزمی ما هستند. حالا هر تعدادی از آنها زخمی اند یا چه هر کسی را هر جا میبرند مسأله دیگری است. اینکه از نظر فنی پروسه‌ای که ما اینرا به این حالت تبدیل میکنیم چگونه است اصلا مسأله من نیست. الان با فرصتی که پروسه صلح به ما داده مسأله را از نظر فنی قابل حل کرده است. این دیدگاه در شرایطی به دلایل فنی رد میشد، اما امروز دیگر نمیتواند به دلایل فنی رد شود. اگر حکمت سیاسی این مسأله آن موقع درست بوده اما به دلیل فنی رد میشد الان باید آن دلیل فنی کنار گذاشته شود و حکمت سیاسی پیاده شود. من معتقدم رهبری کومه له فرماندهی نظامی و غیره اینجا باشد و اعلام کند من فرماندهی نیروی نظامی مستقر در مرزها و در خاک عراق هستم. رهبری کومه له مثل رهبری هر سازمان سیاسی دیگری و بعنوان بخشی از رهبری حزب کمونیست ایران کارش را بکند. من ترجیح میدهم برای ملاقاتهای دیپلماتیک کسی از اروپا به خاک عراق سفر کند تا یک نفر از یکی از استانهای همان کشور به پایتخت سفر کند. این نکاتی بود که میخواستیم بگویم. بهر حال دلایل و مجوزهای ما برای بودن هر جا در طول این ده سال فرق کرده است. مجوز ما برای بودن در شهرها این بود که باید آنجا باشیم، انقلاب بود و دستگیر نمیشدیم و زورمان هم میرسید. مجوزمان برای بودن در کوهها این بود که نیرویمان را آوریم اینجا و بر سر این خاک و سر این اداره مملکت دعوا داریم. مجوز ما برای در مرزها بودن این بود که جنگی در جریان است و اینجا تحت حاکمیت کسی نیست. اینجا یک منطقه بینابینی است و یا اگر هم نیست عملاً قوانینی که در آنجا صادق است قوانین حضور اپوزیسیونهای کشورهای مختلف در مرزهای همدیگر است. الان میپرسند مجوز شما چیست الان وقتی نگاه میکنید مجوزها دیگر همه فنی اند. اینجا بهتر است، آسان تر است، اینجا راحتتر است، تماس نزدیکتر است، میتوانم با فلان ارگان هم حرف بزنم. چون من معتقد نیستم دلایل فنی که گفته شده همه درست اند وارد این بحث نمیشوم. میگویم اصلاً حق با شما است. حق با هرکسی که میگوید اینجا از نظر فنی بهتر است. من میگویم جواب سیاسی ما را بدهید. انتظار من این است که نظر مخالفی که میگوید اینجا را نباید کرد در این پلنوم حرف بزنند. برای اینکه دیگه نمیشود با شک ادامه داد.

نوبت دوم بعد از صحبت ابراهیم علیزاده:

شاید از وقتی که من کومه له را شناختم روزی نبوده که فکر کنم استدلالهای امروزی سراغم می آیند و کی باید جواب این مسأله را بدهم. نتیجتاً این چیزی نیست که تعجب را برانگیزد و یا خودم را برای آن آماده نکرده باشم. من به رفیق سید ابراهیم و مبارزات او و همینطور به رفیق عثمان، که نمیدانم چرا سید ابراهیم از او اسم میبرد و مثال میزند، احترام میگذارم حتی اگر رفیق به مبارزات ما احترام نگذارد. اگر بخواهم فعالیت خودم را نگاه کنم، که اینجا مقداری مبحث بر سر کلیات گزارش نبود مبحث در مورد من بود، سید ابراهیم گفت بحثهای من را "صد من یک غاز" نمیداند. استدلالی که امروز میبینم به نظر من آن حلقه آخر شکافهای سیاسی است که در چپ ایران وجود دارد. راستش متأسفم که سید ابراهیم سخنگوی آن میشود. من به نکاتی که اینجا مطرح شد برمیگردم و به چند نکته آن جواب میدهم. ببینید کومه له عظیم است ولی این به معنی عظمت سید ابراهیم نیست، همانطور که به معنی عظمت من هم نیست. من فکر نمیکنم حق داشته باشیم که این تشکیلات و به نوعی سر قلمی تشکیلاتها و مبارزات سیاسی ده ساله را به اسم کسانی بکنیم که هر وقت بخواهند سفره را از جلو آدم جمع میکنند کومه له عظیم است. خودم هم دهها بار گفتم و سعی کردم خود رفقا را وقتی که فکر نمیکردند عظیم است متوجه کنم که کومه له عظیم است و بجهای شان را حالی کنم که کومه له عظیم است، وقتی که نمیتوانستند با یک زبان صمیمانه به بجهای شان بگویند کومه له عظیم است. آن موقع هنوز انگی به من نمی چسبید. آن موقع خط یکی بود و ظاهراً چیزهای که میگفتم خوب بود. کومه له عظیم است ولی این به این معنی نیست که کمیته مرکزی کومه له میتواند هر براتیک هر دوره خود را به حساب عظمت بودن کومه له انتقاد نشده باقی بگذارد و سهم بقیه از حزب کمونیست را کارهای "صد من یک غاز" قرار بدهد که گویا خارج از این پدیده انجام شده. نه فقط قطعنامه های کنگره شش جزء عظمت کومه له و جزء سابقه تاریخی آن خطی است که الان حق دارد به من بد و بیراه بگوید، نه فقط بیانیه حقوق زحمتکشان جزء عظمت تاریخی آن خط است و الان او را در موقعیتی میگذارد که به من بد و بیراه بگوید، بلکه به نظر میرسد صدای حزب

کمونیست و برنامه هایش هم جزء عظمت آن خطی است که الان حق دارد به آن اعتبار به من بد و بیرا بگوید، چون یک جغرافیا پشت او است. از قدیم به دفاع از جغرافیا، فکر کردن به جغرافیا گفته اند ناسیونالیسم. حرکت کردن از جغرافیا تا آن حدی که اگر بیانیه ای از آنجا صادر میشود اگر اندیشه ای آنجا شکل میگیرد، اگر جنگی آنجا میشود، اگر رادیویی ایستگاهش آنجاست، جزء عظمت آن جغرافیاست و جزء عظمت کسانی است که در آن جغرافیا به دنیا آمده اند یا بیشتر از من و کسان دیگر راجع به آن جغرافیا فکر میکنند و برای آن جغرافیا دل میسوزانند. این ناسیونالیسم است دیگر برادر من. چرا یکهو ناسیونالیسم میزنید؟ من میفهمم چرا. افتخارات امروز باید ملاک باشد چرا امروز سابقه مردم را یادآوری کرد، چرا باید از عظمت کارهایی که کردند بگوئیم و امروز عظمت کسانی که خود ما ممکن است در فلان تاریخ هزار و یک لقب دیگر به آن ها داده ایم را یادشان بیاوریم؟ برای اینکه فکر میکند در منگنه است. برای اینکه فکر میکند باید روحیه ها را بالا نگاه دارد، باید به آدمها دلیلی برای ماندن و جنگیدن نشان بدهد. در صورتی که تاریخ چنین دلیلی را از ما نمیخواهد. چرا باید به یاد عظمت چیزهای بیفتیم که خودما ده دفعه به آن انتقاد داریم. چرا؟ رفیق سید ابراهیم مبارزه مسلحانه را زنده نگه داشته است! من این را کاملاً قبول دارم و یادم نمی آید در مقطعی که رفیق مبارزه مسلحانه را زنده نگه داشته من شخصاً داشتم کدام کار "صد من یک غازی" میکردم. قبل از کنگره شش (کومه له) میرسم می بینم حرفی ندارید به کنگره تان بزنید. حتی راجع به زنده نگه داشتن مبارزه مسلحانه دو سطر ندارید که روی کاغذ بیاورید!! آیا من آن "صد من یک غازی" هستم که زیر پراتیک کومه له میزنم و شما نماینده تمام کلیت هر اتفاقی هستید که در آن جغرافیا افتاده!؟

من به شما احترام میگذارم، اما اگر بنا باشد از این حرفها بزنید می ایستم. یعنی چه این حرفها؟ سهم تعیین کردن یعنی چه؟ آنهم با این شاخص پیش پا افتاده، با این روحیه حق به جانب. سهم تعیین کردن راجع به حزب کمونیست که از یک پروسه ای در آمده، افتخارات حزب کمونیست بدون بودن حزب کمونیست معنی نمیدهد، بدون فکرهای حزب کمونیست معنی نمیدهد، بدون طرحهای معنی نمیدهد، این طرحها "صد من یک غازی" است؟ پس طرح استراتژی من هم "صد من یک غازی" است. جواب انحرافات دورن تشکیلاتی را در هر مقطعی چه کسی داده؟ ولی الان جزء افتخارات است و من از آن محروم! من بعد از این سخنرانی باید از نو از یکی جواز بگیرم که سیاسی هستم. حتی اگر بعد از کنگره شش بحثهای تو پیش نمیرود باز هم تقصیر تو است چون درست است تو گفتی اما چرا بعد نیامدی انجام هم بدهی. پس تو چکاره ای؟ مگر همانجا نگفتیم این سیاست بدون آدمی که اینجا دنبالش را بگیرد پیش نمیرود؟ کی زد زیرش؟ کی خطش را عوض کرد؟ قرار است با این اسم و اینطور اینجا و آنجا بیان شود. بعد از بمباران و بعد از ختم جنگ ایران و عراق اینها دست و پایشان را گم کردند، نه من که دارم همان حرف را میزنم. آن کسی دست و پایش را گم کرده که به دنبال حرفهای دیروز، امروز این حرفها را میزند. آن کسی دست و پایش را گم کرده که وقتی قرار است در کنگره شش با انتقاد پیش برود، تصمیم میگیرد که آخ نه امروز افتخارات و اعتبارات مهم اند. او دست و پایش را گم کرده. کسی دست و پاش را گم کرده که الان دیگر لغت کومه له را یک جویری پرت میکنه که من باید وحشت کنم. چرا باید وحشت کنم؟ حزیم است بخشی از یک حزب هستیم که خودم در ساختن آن شریک بودم. من اجازه نمیدهم. هیچ چیز از پیشی نیست که اجازه بدهد من سهم خودم و چهاررفیق دیگر خودم را در سرنوشت این تشکیلات نسبت به کسانی که در داخل بودند کمتر از زبانی کنم. چپ بیرون ما این کار را نمیکند. کارگر بیرون ما این کار را نمیکند. شما هم نکنید دیگر. من میفهم این خطی است که از حالا تا شش ماه دیگر، تا وقتی که بالاخره یکی از ما زانو بزنیم قرار است، بحثهای حزب ما باشد. من برای آن حاضر، من حاضرم برای اینکه پشت من "زیر پراتیک کومه له بزن" نبوده. پشت خیلی ها بوده که الان در داخل اند. چه جویری بوده؟ با ول کردن کومه له به حال خودش، با نداشتن خط برای آن، با رفتن در تند پیچ ها بدون آمادگی برای آن و همیشه لشگری بوده اند که باید روحیه شان را بالا نگاه داشت. از یک سیاست اجتماعی حرف میزنیم. کومه له کارگری شده، عظمتش را ببینید. پس معلوم شد آها حالا کارگری شدن کومه له فقط نتیجه نقش افراد حاضر در جغرافیا بوده، کارگری شدن کومه له قرار است در مباحثات بعدی مثلا به طرف من پرت شود. چه میگوئید کومه له را ترک نمیکنید کارگری شده! اگر دست من بود که شش سال زودتر کارگری میشد. کنگره بعد از کنگره، بلنوم بعد از بلنوم در این تشکیلات من در مورد نابوری به قدرت کارگر بحث کردم. یادمان رفته؟ نوارش که هست. از تشکیلات خودتان بپرسید که چه کسی و چه جویری بحث علیه نظامگری، علیه یوولیسم، علیه اعتقاد آن به کارگر، علیه اعتقاد آن به قدرت کارگر که تازه در این تشکیلات جا افتاده بحث کرده، که شما بگوئید جز بدیهیات است. کی جزء بدیهیات

بود؟ چه جوری جزء بدیهیات شد؟ شما طلایی به دنیا آمدید طلایی فعالیت کردید؟ هیچ تغییری نپذیرفتید؟ کی تغییرتان داده؟ حالا موقع خلق ید کردن از من است؟ بکنید. اما نمیتوانید. بحث امروز من ادامه همان بحث است. میخواهید حجم افتخارات تشکیلات من را به عنوان جواب بحث خودم جلوم بگذارید؟ نمیتوانید. هیچ جغرافیایی نمیتواند روی پروسه های متقابلی که در آن هست را سرپوش بگذارد. در آن جغرافیا اتفاق افتاده ولی با دعوا و جنگ و مبارزه سیاسی و کار متنوع فکری. کسی یک موقعی این طرف بوده و یکی آنطرف. این خط که "کسانی که مخالف کارگری شدن کومه له بودند و کسانی که این عظمت را نمیدیدند، رفتند خارج کشور"، ممکن است امروز دو نفر دیگر را هم تشویق کند که عضویتشان را بیس ندهند. اما این جواب تاریخ کمونیسم در کردستان ایران نمیشود. این عقب مانده است این استدلال عقب مانده و غیر سیاسی است برادر من!

شما رفقای رزمنده و خونین ما! آقایان محترمی هستید؟ جکار کنم که جای گلوله به تن من نیست. ممکن بود باشد. وقتی که بمب انداختند من هم که آنجا بودم. موقعی که بمب انداختند داشتیم چه میگفتم؟ قطعنامه های کنگره شش راجع به کارگر بعد از انداختن بمب نوشته شده. حداقل یکی از آنها. شما نمیدانستید به تشکیلاتتان چه بگوئید. بی قرب کردن مبارزه یک خط، یک دیدگاه، یک سیاست، یک مبارزه اجتماعی در جامعه ایران که در سر نوشت کومه له نقش داشته، من همیشه میدانستم این خط یک موقعی بیرون میزند، در تنگنا بیرون میزند، در تند بیج بیرون میزند، و امروز هم بیرون زد اما فکر نمیکردم سید ابراهیم آن کسی باشد که اینرا نمایندگی کند.

من از کمیته مرکزی کومه له عیبجویی نمیکنم. اما اگر کسی با بحثهایی که من امروز میکنم مایوس میشود، در همان نوشته ام گفته ام، خطی است که جایز است و باید مایوس بشود. این نگرش به کومه له، این نگرش به کمونیسم در ایران مایوس شده. در روسیه اش هم مایوس شده. در کنگره سه گفتیم اوضاع بسته و منقبض میشود پس فکری به حال خودتان بکنید! من مایوس نیستم هزار و یک حرف دارم. الان هم در حرفی که میزنم شش رهنمود عملی هست. یکسال پیش در کنگره شش حتی میگویم تفنگ را کجا بگذارید. الان هم که دارم میگویم بحث کمونیزم کارگری پیش نرفته و باید در حزب کمونیست پیش برود باز هم در همان سند میگویم که ایکس را کجا بگذار، وای را کجا بگذار، چه چیزی را تشکیل دهید. پشت بحثهایی که به ما نمی چسبد نروید.

من این را میفهمم که به روحیه بالای تشکیلات تان احتیاج دارید، همه بورژواها همیشه به این مسئله برای کشاندن کشور هایشان در جنگ احتیاج داشتند و همیشه رفتند سر افتخارات ملی. به نظر من در مبارزه کمونیستی این مجاز نیست. حقیقت راجع به پدیده را باید گفت. اگر امروز کسی چیزی هایی که من در تمام این ده سال نوشتم و گفتم را کنار هم بگذارد میبیند که کسی زیر هیچ پراتیکی نمیزند. بلکه زیر کسانی را میزند و زیر نگرشهایی را میزند که میخواهند آن پراتیک را انجام ندهند. نگرشهایی که از هر طرف آنرا میدنازید زمین مثل گربه مرتضی علی با چهار تا پای محدود نگری خودش پایین می افتد و حاضر نیست آن قدرت را ببیند. حالا دیگر اول ماه مه و کوره یز خانه های سنندج شده جزء فاکنهای این جریان و علیه کسانی شده که از سه سال پیش میگفتند نیروی واقعی خود را آنجا (طبقه کارگر) سازمان بدهید. میگویند آنها شعار آزادی برابری حکومت کارگری دادند، چه کسی گفت این شعار را بدهند؟ قبل از آنکه باید شعار زنده باد جنبش انقلابی خلق کرد را میدادند. نفس شعار دادن مسئله شما است خوب شاید کار کس دیگری بوده. اما در این مراسمها چه گفتند، فردا چه چیزی را سر کار می آورند؟ در مورد آتش بس یکجانبه در جنگ با حزب دمکرات. من در جلسه تصمیم گیری آن بودم، پیشنهاد دهنده اش هم من بودم. دو روز قبل از آن به طور غیر رسمی گفتم که وقتش رسیده و مسئله از طریق نظامی حل میشود. خوب یکی به جنگ می رود و یکی به جنگ نمیرود. راستش من نمیدانم چه کسی در آن جنگها با من شرکت کرده اما فخر فروشی به خاطر جنگ با دمکرات به همان کسانی که اینکار را ممکن کردند، در ممکن کردن آن شرکت کردند، به نظر من یک موضع عقب مانده است. این نمی چسبد، جواب سیاسی را سیاسی بدهید. بسیج عاطفی، بسیج اخلاقی جواب بحث سیاسی را نمیدهد. من تغییرات مشخصی را میخواهم و برای آن هم مبارزه میکنم. از جمله اینکه بفهمم در کردستان سر و کار کی با کارگراست. و روی او تاثیر میگذارد. چه حوزه ای را میخواهد تشکیل بدهد. چرا نمیگویند؟ میخواهید چه

تشکیلات توده ای را تشکیل بدهید چرا نمی‌گویند؟ کومه له عظیم است، ولی شما جوابی ندارید دیگر. کومه له عظیم است. ولی شما جواب این را ندارید که حوزه منفصل باشد یا متصل، هر می باشد یا نباشد. کومه له عظیم است. ولی شما جواب اینرا ندارید که در محافل چه چیزی را بخوانند. آژیتاسیون علیه مبارزه سیاسی؟! به نظر من تاریخ همین ده ساله جواب داده است که آژیتاسیون اخلاقی علیه مبارزه سیاسی نمیشود. من قصد ندارم در این باغ بروم. و در این باغ هم نمیروم. اما از خودم دفاع میکنم.

به بحث حقوق ویژه (کومه له) برگردیم و اینکه رفیق نادر (منصور حکمت) لطفا برگرد و..... به امان خدا ول کرد. من که از کردستان برگشتم منتظر بودم رفیق ابراهیم بالاخره بیاید و با هم کار کنیم. دو دفعه به رفیق نامه دادم (من پرونده های نامه هایم را در کلاسوری نگاه میدارم میتوانیم برویم و مرور کنیم)، نامه نوشتم که رفیق سید ابراهیم چکار کنیم، تو چکار میکنی من چکار میکنم. این مکاتبات با خوش بینی ادامه داشت. اتفاقی که می افتد، ظاهرا رفیق نادر ول کرده و در واقع رفیق سید ابراهیم ول کرده، این است که ختم جنگ (جنگ ایران و عراق) میشود. ختم جنگ می شود و کمیته مرکزی که عنصر فکری اصلیش ظاهرا نادر است، چون ظاهرا در این قضیه رای بقیه رای صغرا است، یک قطعنامه ای میدهد که برای کسی که داخل است به نظر میرسد علیه جغرافیاست، علیه فلان است، علیه آن عظمت است. با اینکه میدانند در همان جلسه نمونه در مورد انحرافهایی که گفتیم نشود موجود است، جواب من را میدهد چرا از انحرافات حرف میزنی. این نوشته منتشر میشود، به روی خوشان نمی آورند، مکاتبه که قطع می شود و بسته بندی شروع میشود. بالاخره هر ملتی حتی ملت آمریکا موقع جنگ دوم جهانی آدمها را به خائن و دوست تقسیم میکند. مکاتبه که قطع میشود هیچ بسته بندی شروع میشود. نادر هم جزء آنهاست است که امروز تسلیم طلب اند، و رفیق عمر (ایلخانی زاد) به من بگوید تضمین شما برای اینکه به نسبت مبارزه مسلحانه تسلیم طلب نیستید چیست؟ یک نفر از خود رفقا جوابی به او نمیدهد که تضمین ایشان این است که در کنگره به شخص شما حالی کرد که سند نظامی شما این است. شما تضمینت چیست؟ بسته بندی شروع می شود و خارج و داخل هم میشود. نمیدانم چرا! اگر من در خارج گفتم کار خارج بی ارزش است نمیدانم چرا جزء خارج و در این تقسیم بندی در کمپ داخل نیفتادم! بایکوت سیاسی میشود، چکار کنیم بی اطلاع اید، سطحی هستید. تا دیروز نه سطحی و نه بی اطلاع اید. چون جنگ است و کسی بعد از ختم جنگ موضعی گرفته که با حفظ وضع موجود به همان شکلی که هست، و با بالا بردن روحیه، آنها به زعم این رفقا، چون همیشه ما با لشکر طرفیم نه انسانهای سیاسی که روحیه شان را از سیاست میگیرند، نمیخواند، آقا دسته بندی شده در دسته تسلیم طلبها! و الان دیگه حرفهای ضاله میزند و مخرب است و غیره. این عاقبت بحثهای کنگره است نه تجدید نظر من. من که دارم حرفم را میزنم هنوز هم دارم راجع به آنها مینویسم. چه کسی جا زده؟ آیا آن کسی جا زده که بعد از ختم جنگ ایران و عراق، با تمام بحثها و دسته بندی ها و جناح بندیهای خودش، با زبان خودش گفت من زندگی خودم را در این چارچوب تعریف خواهم کرد؟ حق دارید، کسی که همان روز قبل از کنگره شش برمیگردد این دسته بندی را میکند. اینطور است؟ کی جا زده؟ من که همچنان سعی میکنم رفقای آنجا (اردوگاه) اینطور فکر کنند یا کسی که قید بنده را زده، دسته بندی اش را کرده و ایستاده جناحهای حزبی درست کرده؟

کی به نکات ریز بند کرده؟ هیچ کس، من شخصا نکردم. این تنوری دانمی است که زیر انتقاد ها بزند، اینکه فلانی به نکات ریز بند کرده. از قدیم میگفتند، نادر الان به ک.ش (کمیته شهرها) بند کرده، نادر الان به فلان بند کرده، ظاهرا نادر الان به کومه له بند کرده. این تنوری جوابگوی این دوره نیست. من در کنگره سوم تبیین خودم را از اوضاع کمونیست در سطح جهانی گفتم. دوره آن جنبشها و آن دیدگاهها و آن نوع از سازمان نگه داری ها گذشته است. یا یک کمونیسم اینطوری از همین الان میشود ساخت و قوی هم ساخت یا نمیتوانید بسازید. حالا شما که نمیتوانید بسازید چرا یقه من را گرفتید؟ من که میگویم این کمونیسم را میشود ساخت. شما نمیخواهید بیانید. مدام چیزهای را زنده میکنید که من فکر میکردم سال پنجاه و هفت از آنها عبور کرده ایم.

فکر نمیکنم لحظه ای رسیده باشد که در حزب کمونیست بخواهیم افتخارات را تقسیم کنیم و سهم هر کس را معلوم کنیم. همانطور که گفتیم به تک تک کسانی که در این مبارزه بودند احترام میگذارم. اما احترام میگذارم به تک تک انتقاداتی که

کردیم تا توانستیم این آدمها باشیم. بحث کمونیسم کارگری جدی است رفقای عزیز، جدی است! اگر فشار اخلاقی من را در مقابل بیکار و رزمندگان از میدان به در میکرد، من را در مقابل رفیق خودم در حزب کمونیست هم از میدان به در خواهد کرد. ولی آنوقت از میدان به در نکرد و امروز هم نمیکند. میدانم ممکن است در حزب جناح ترسو ها و نترسها ممکن است در رابطه با بمباران وجود داشته باشد، اما اگر جناح ترسوها و نترسها در رابطه با مبارزه سیاسی وجود داشته باشد من جزء نترس های آن هستم. حرفهایم را میزنم و منتظر عواقب آن هم هستم. همیشه یک کاری هم میکنم که راه به پیش وجود داشته باشد. اگر کسی نمیتواند با فردای کمونیسم ایران، با فردای کومه له دم ساز شود، اگر کسی فکر میکند کارش این است که کومه له را با روحیه نگاه دارد تا جنبش کارگری، که حتما بدون تماس ما نمیتوانست اعتصاب کند، به دادش برسد (البته این میتواند اتفاق بیافتد اینکه صبر کرد شاید جنبش کارگری کاری بکند و دوباره شرایط دست ما بیافتد و من میدانم با توجه به این جو و فضای امروز در حزب کمونیست آن موقع جوابم به این مسئله چه خواهد بود) اگر کسی به فکر این نوع صبر کردن است این خط سیاسی عاقبت ندارد. آن خط سیاسی عاقبت دارد که امروز به کومه له بگوید کومه له کارگرها، آنها را سازمان بدهد و عضو کند، آنها را به تشکیلات بیاورد، آینده خودش را داخل خاک ایران جستجو کند. اردوگاه را اول به جای کومه له جا نزنند و افتخارات کومه له را بعنوان افتخارات اردوگاه جا نزنند. کسی که در اردوگاه است مثل من عضو حزب کمونیست است هر جا گفتند رفته است و هر فعالیت سیاسی را بر عهده اش میگذارند انجام میدهد. خطرات مبارزه خونین با کومه له شروع نمیشود، خطر امنیتی و ریسک جانی با کومه له شروع نمیشود. خود من از یک ریسک جانی دیگر فرار کردم آدم خدمت رفقا، یک سال بعد از اینکه پلیس بالای سرم بود. بنابراین جای این بحث ها نباید در حزب ما باشد، این بحثها بحث آژیتاسیون عاطفی است، ممکن است برای از میدان به در کردن یک ملا، از میدان به در کردن روشنفکری که دلش با این کار نیست خوب باشد اما برای از میدان به در کردن من یکی خوب نیست. در مورد حقوق ویژه اولاً اینجا بحث سر لغو حقوق ویژه نبود، بر سر پذیرش شرط عضویت در حزب کمونیست ایران بود، میدانم چرا باید کارگرهای زیادی که هم خط ما هستند عضو حزب کمونیست ایران نباشند. وقتی میگویند حقوق ویژه باشد، اما من نمی پذیرم و آنرا قبول ندارم، اما میخواهم کار کنم نمیفهمم چرا نباید عضو حزب ما باشند. ثانیاً اگر بحث حقوق ویژه را من خوب گفته ام و همه را خوب قانع کرده ام، قاعدتاً باید یک بخش آنرا هم خوب فهمیده باشند. بحث وجود بقایای گرایشهای دیگر در جامعه و غیره است. اگر بحث حقوق ویژه را مطرح نمیکردید حزب کمونیست تشکیل نمی شد. تبیین تاریخی همه ما از تشکیل حزب یک تبیین نیست. اما حزب کمونیست تشکیل شد پنج سال پراتیک مشترک را زنده داشت من نگاه میکنم ببینم آن کسی که این مسئله اش است خودش چگونه رای میدهد. برای انحراف ناسیونالیستی یا فشار ناسیونالیستی کاسه داغتر از آتش نیست. آن موقعی که وجود داشت خودم گفتم آوانس میدهم. اصل پرنسیپی از آن نساختم که گویا حزب یکپارچه غلط است. گفتم به علت وجود فشار ناسیونالیستی که به ما می آید این کار را میکنیم و بارها از آن دفاع کردم. گفتم کسی که این حقوق (حقوق ویژه کومه له) را در این مقطع رد میکند، نمیبیند واقعیت چیست. ما با این حقوق ویژه توانستیم حزب دمکرات کردستان را بزینیم، با این حقوق ویژه توانستیم در منطقه باقی بمانیم، با این حقوق ویژه نه با استفاده از آن بلکه با گذاشتن آن جلو در، توانستیم هزار و یک توطئه ناسیونالیستی در مملکت را علیه خود خنثی کنیم. اما وقتیکه عضو همان حزب، عضو همان تشکیلات پر افتخار میگوید قبول این حقوق ویژه پذیرش شرط عضویت رسمی نباشد من که کاسه داغتر از آتش نیستم. شاید همه اعضا بخواهند این شرط را بردارند من که اصلاً مشکلم از اول عین این مضمون نبوده نباید کاسه داغتر از آتش شوم. عضو حزب است و رای اش را میدهد. اگر آن موقع همه کمیته مرکزی کومه له فکر میکردند که حقوق ویژه را لازم نداریم و میتوانیم جواب ناسیونالیسم را در آن مملکت و از موضع بالای بالا بدهیم من میگفتم حزب کمونیست عجب پیشرفت کرده امروز یک کارگر کرد در دست این حزب چنان پرورش پیدا کرده که رهبرش که آن دوره آن استدلال را میپذیرفت و برای زدن حزب دمکرات آنرا لازم داشت، امروز حزب دمکرات را زده. جریانات جریان را هم زده و نفس انترناسیونالیسم ایدئولوژی مسلط در کردستان شده است (راستش من میگویم اینطور هست امروز). بگویند من چه هستم؟ من در حزب نماینده حقوق ویژه ام؟ چون در شرایطی در حزب از مسئولیت سیاسی این مسئله دفاع کرده ام دیگر نماینده حقوق ویژه ام؟ و باز هر موقعی که به این حقوق ویژه رای ندهند سندی است بر ترک صحنه از طرف رفیق نادر؟ اینطور نیست. من از همین حالا به حقوق ویژه رای ممتنع میدهم به خاطر اینکه تناسب قوا در کردستان دیگر مانند سابق نیست. آگه بخش کردستان تشکیلات ما حقوق ویژه را بخواهد آنرا میگیرد و اگر نخواهد نمیگردد. رای بدهند این حق را میگیرد و اگر رای

ندهند آنرا نمیگیرند. خودم مدافع و استدلال کننده حقوق ویژه نیستم. هر چند الان میفهمم، هنوز لازم است. من از اول هم میگفتم بالاخره رهبران جنبش توده ای که در حزب ما هستند و همه از اجتماعی شدن آن (حزب) حرف میزنیم، اگر توانست جلو حزب دمکرات سرش را بالا بگیرد بگوید حرف زیادی نزن طبقه کارگر یک ملت جهانی است، این حقوق ویژه را کنار گذاشته بود. بودن این حق ویژه در حزب ما شاخصی است در ناتوانی و نداشتن تناسب قوای واقعی در این جهان. خلاصه حرف من این است که اگر این خطوی است که سید ابراهیم یا کلا بحث برسر مباحثات امروز کمونیسم کارگری دارد (در این دعوا کمیته مرکزی کومه له با کمیته مرکزی را اصلا به بحث من مربوط نیستند. سید ابراهیم مثالها را از من می آورد و دعواش را با یکی دیگر میکند) اگر این خطی است که قرار است در مقابل این بحثها بایستد به نظر من این تنزل را میرساند. اگر کسی نگران روحیه بچه های آنجا (اردوگاه) است، از آنها بپرسد که امروز روحیه شان چی حس کرده، افتخارت به گذشته خودشان یا تعلقشان به یک طبقه اجتماعی زنده و فعال؟ اگر کسی نگران کادرهای کومه له است از آنها بپرسد چرا کادرهای کومه له و رهبری کومه له یکی یکی اینطوری شدند، آبیابه خاطر مناسبات داخلی شان و بی افقی سیاسی که در مقاطعی دچارش شده یا بدلیل اینکه کسی آمده و گفته یک کمپین اساسی اجتماعی در مقابل ماست و خیلی کار هست که بکنیم، و اینکه ما در این ماجرا آدمهای برحق هستیم. من در جلسه ام گفتم (که سید ابراهیم که نه نوار آنرا گوش داده احتمالا در جلسه اول سمینار کمونیست کارگری که شاید نوارش رو گوش داده گفتم) که تکامل کمونیسم ایران در دامن جریانی به نام حزب کمونیست ایران افتاده است. این تکامل با من بمیرم و تو بمیری، تو پ و تشر، موانع اخلاقی متوقف نمیشود. نمیدانم ممکن است شما درست بگویند و شما درست از آب دربیاید ولی بالاخره راهش این نیست. بحث سیاسی و مسئله سیاسی جواب سیاسی میخواهد. تنزل دادن حرفهای کسانی که خیلی مشخص در طول سالها بحث کرده اند و وقتی که میخواهد معنی مشخص آنرا برشمارند جواب دادن که این بحثها فشار ایدئولوژیکی سیاسی است، کسانی که برای پیشرفتن کارهای عملی که قبلا قطعنامه اش را خدمتشان دادیم و آنها آنرا صادر کردند، نسبت دادن یک سری بحثهای کلی راجع به کارگر را باید دوست داشت جواب مسئله ما نشد. اینها جواب نیست اینها میتواند سه ماه بسیج کند، من قبول دارم سه یا چهار ماه میتواند بسیج کند، حتی در بافت موجود حزب ما میتواند اکثریت را پشت خود ببرد. هیچ چیز بهتر از این نیست که به آدمها بگویند تو چقدر عالی هستی، اما این تعریف کردنها عوامفریبی است. من عضو یک حزبم و میخواهم عضو حزبم روحیه اش را از همان انقلاب و مبارزه ای بگیرد که من میگیرم، دلیلی نمیبینم نتواند اینطور باشد. از زمانیکه در کنگره سوم کومه له گفتم، مثل بقیه کسانی که میگفتند، که پیشمرگ کومه له کمونیست است و نیروی پیشمرگ سازمان دمکراتیک نیست، به این اعتقاد داشتم تا به امروز که رفیق من کمونیست است. شما او را دست کم میگیرید، فکر میکنید اگر به او بگویند که افتخارت امروزان هنوز به نسبت کاری که باید بکنیم هیچ نیست، اسلحه اش را زمین میگذارد. خیر تاریخ نشان داده با این حرفها اسلحه نگاه داشته نمیشود. ...

بنابراین به نظرم اگر قرار بر نوشتن دو نوع تاریخ کومه له است من حاضرم بنویسم، سید ابراهیم هم تاریخ خودش را از کمونیسم ایران، کومه له امروز، از عظمت من هم تاریخ خودم از کومه له و عظمت آن مینویسم. آنوقت طبقه کارگر تعیین میکند کدام تاریخ واقعی است.

نوبت سوم

لازم است چهار چوب کلی که در بحث ها از آن حرکت میکنم را دوباره بگویم. بحث کمونیسم کارگری و مسائلی که مطرح شده یک عده ای را ناراحت کرده است و یک عده ای را خوشحال، عده ای را مایوس کرده و عده ای را تشویق کرده است. این بحث، بحثی راجع به کومه له نیست، بحثی راجع به حزب کمونیست ایران هم نیست، اینها موضوعاتی اند که این مبحث روی آنها دست میگذارد. این بحث همانقدر راجع به حزب کمونیست فرانسه است که راجع به کمونیست ایران و راجع به کمونیسم است، دوره بندباهش را از کومه له نگرفته، بخصوص از هوایماهای که بالا اردوگاهی کومه له رد میشوند، نگرفته است. دوره بندها را حتی به تنهایی از روسیه هم نگرفته. حتی قبل از قضیه گورباچف تجربه خود روسیه و برژنف هم این را نشان میدهد که کمونیسم نمیتواند این باشد. این کمونیسم نمیتواند این باشد. بنا نیست برای ما به یک تبیین اخلاقی

تبدیل شود که گویا ما خیلی آدم های خوبی هستیم، به دین مان همانطوری که پیغمبرش گفته اعتقاد داریم و تفاوت مان با بقیه این است، یک تبیین عملی دارد. یعنی کمونیسم این جنبش نیست. جنبش پرو سویتی یا جنبش ساندنیستی یا جنبش چپ ایرانی یا جنبش این (کمونیسم) نیست. کمونیست یک جنبش دیگر است، جنبش کارگری است. و بسیاری درکهای اساسی کمونیسم در این لابلا هست که باید بیرون بیاروی و نشان بدهی چه کمونیست هست و چه نیست. خیلی ها در لابلای جنبش میحثی افتخاراتشان را گم میکنند خیلی ها هویتشان را گم میکنند خیلی ها امید و افقشان را گم میکنند من در این شک ندارم که این بحثها افق عده ای را مخدوش میکنند. اگر نمیکرد تعجب داشت برای اینکه آنوقت باید پرسید چگونه است شما مسائلی را راجع به جنبش دیگری میگویند که بقیه هم به راحتی هضمش میکنند. این بحثها افق یک عده ای را مخدوش میکند و یاس هم در میان آنها بوجود می آورد. این مسئله قبلا در تهران اتفاق افتاده امروز میتواند در کردستان اتفاق بیفتد. در تهران بیماری مریض شد چون افقی نداشت. به هر حال بحث کمونیسم کارگری و فشاری که با آن مطرح میشود و ما داریم مطرح میکنیم از لغزش یا این اختلاف نظر یا اینکه یکی بر سر دیگری غر زده در نمی آید و حتی موضوع اصلی آنهم هم این نیست. موضوع اصلی هیچکدام از بحثها این نیست. بحث پیدایش یک حزب کمونیست کارگری در ایران است، لااقل تا آنجائیکه عمر ما کفاف میدهد، من بحث پیدایش کمونیسم کارگری بعنوان یک امر بین المللی است. برای خیلی ها این بحثها خالی بندی است، برای من یکی نیست. تا اینجا هم در بحثها به این شکل پیش آمده ام و نوع دیگری هم نمیتوانم پیش بروم و به نظرم باید دنبال این سطح از مسئله بروم. این موانع و بحثهایی که تشکیلات حزب کمونیست ایران در مقابل این بحثها میگذارد و اتفاقاً حالت روحی خودش را مدام به رخ ما میکشد که این بحثهای تو با من چه کرد، این بحثهای تو من را ارتقاء داد، این بحثهای تو روحیه ام را پایین آورد، این بحثهای تو روحیه ام را بالا برد، اکنون به یک سماع عرفانی دچار شدیم یا اکنون به یک یاس فلسفی دچار شدیم، کمترین تاثیری بر روندی که این بحث باید طی کند، ندارد. برای اینکه این روند جدایی از سنت جبهه ملی و حزب توده است، روند جدایی از چپ خرده بورژوازی است که باید طی شود. من که پای آن هستم. این بحث آدم خود را میخواهد، تنوریسین خود را میخواهد، کادر خود را میخواهد. تز یا طرحی که از این بحث در بیاید، پلمیکی که از این بحث در بیاید اگر آدمی که بحث را آنطور که میبیند نداشته باشد در عمل پیش نمیرود. اینکه طرحهای حزب، افق های حزب، اولویتهای حزب در طول دوران طولانی، همان موقعی که من و سید ابراهیم با هم بیخ گوش هم داشتیم قطعنامه مینوشتیم پیش نمیرفت، یک فاکت قدیمی حزب کمونیست است. اصلا در تحلیل این وضعیت است که این بحث دارد خودش را مطرح میکند. ناشی از سه ماه اخیر نیست، ناشی از دوره ای نیست که کسی بمباران شده، گردانی از دست رفته یا جنگی تمام شده است. این بحث قدیمی است که چرا کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران به عنوان رهبری خط کمونیستی در جامعه ابراز وجود نمیکند، چرا نمی نویسند، اگر این کمیته مرکزی حزب کمونیست در نشریه به سوی سوسیالیسم چهار تا مطلب داشت راجع به این حرف میزد که دنیا اینطور است و من اینطور میگویم، نشریه کمونیست آن اینطور بود، رادیوی آن پر از آرتیکل سوسیالیستی بود که من لازم نبود در موضع بدهکار اینجا جواب بدهم. بهر حال بحث من کومه له نیست. کومه له جزئی از یک جزء کلی تر از یک بحث است. بحث من در مورد چپ ایران است و کمپینی که مدتها است شروع شده و ده سال است من هم در آن شرکت دارم. اصلاحات ارضی مشخصه روشنی است، من در بحران چریک فدایی سهمی نداشتم، خودش به بحران افتاده. کسی دیگری آنرا به بحران انداخت، اصلا کسی برای آن تئوری هم نداده، کارگر به صحنه آمد همه اینها بیربط شدند. این قضیه ادامه دارد و نمیتوان در مقابل آن مقاومت کرد. ممکن است بگویند این روند این تاثیر فوری و مضر را برای من، برای این گوشه کار من دارد، اگر این حرف را زیاد بزنید این تنگی که دست من است می افتد، خوب بذار بیافتد. اگر واقعا این تنگ اینطور است که باید بیافتد. من اعتقاد ندارم این تنگ اینطور است. من به این تنزل دادن عضو حزب کمونیست رضایت نمیدهم. عضو حزب کمونیست سیاسی است و با این حرفها در صحنه مانده است. چرا باید مدام او را در موضعی و برخورد بدسالارانه با او بکنیم؟ عضو حزب کمونیست تاب این سختی ها را آورده چون افقی در مقابلش است. نمیشود اینرا به اینکه از چه پروتئین میگیرد نسبت داد، به اینکه خلق کجاست نسبت داد، اینرا به هیچ کدام از اینها نمیشود نسبت داد. این عضو میداند چکار میخواهد بکند و کسی هم که نمیداند چکار میخواهد بکند قاطی جمعیت است و میبندد این همه آدم ایستاده اند و فکر میکنند خوب من هم قاطی اینها هستم. در هر تند پیچی کسانی که میداند یقه آنها را که نمیدانند چکار میکنند و یکهو ول میکنند را میگیرند و میگویند نرو. تا این درجه از بحث راستش این کمپین علیه کومه له نیست، کومه له میتواند خودش را تطبیق بدهد یا ندهد. تفسیر من این است که اگر تطبیق بدهد خوب است و اگر ندهد بد

است. این بحث صورت مسئله کمیته مرکزی حزب کمونیست است که طرح میدهد اما پیاده نمیشود، طرح میدهد اما کار نمیشود، ایده دارد اما راجع به آن نمی نویسد، کنگره دارد اما نمیخواهد در آن حرفی بزند. این صورت مسئله کمیته مرکزی حزب بوده و جواب اینکه "خودت بکن از من بر نمی آید"، "من کارگر بیسوادم"، "من یک مروجم"، "آخر من که فقط میتوانم دبیر خانه را اداره کنم" جواب همیشگی کمونسیم بی خط در ایران است. چرا روزی که داشتیم جواب بیکار و جواب فلانی را میدادیم همه میتوانستیم اما امروز اتفاقی مهمی رعد و برق در فضای سیاسی بوجود آمده و همه را فلج کرده؟ چرا؟ برای اینکه آندوره آن حرفها را میدانستید قبول داشتید مال خودتان بود اما امروز این حرفها مال خودتان نیست. من آدمها را به اینکه کجا بار آمده اند، چگونه زندگی میکنند، سقف بالای سرشان از چه جنسی است تنزل نمیدم. شرایط عینی یک واقعیت تعیین کننده آدمهاست، انعکاس ذهنی آنها راجع به این شرایط ذهنی یک واقعیت دیگر است. فاکت عینی را بالاخره با عدد و رقم به هر برنامه کامپیوتری بدهید کومه له را در مقابل شما ترسیم میکند، منحنی عضویتش را میکشد، استقامتش را میکشد، تلفاتش را میکشد. این فاکتها است. به این فاکتها چگونه نگاه میکنید؟ بیرون از ما نوع دیگری نگاه میکنند، خود ما یک استانداردی از نگاه کردن را به وجود می آوریم من هم الان دارم به جوری به این فاکتها نگاه میکنم. این افق است که نشان میدهد حقیقت این ماجرا کجاست، باید راجع به چه چیزی حرف زد. اگر طرح پیش نمیروید برای این است که آن افق فعال پراتیکی ندارد، ابراهیم میگوید "خودت رفتی نکردی" میگویم آن موقع تصور میکردم شما ایستاده اید که کارها را بکنید. بعد از شش ماه برمیگردم در چارچوب یک لیگ، در چارچوب یک جنبش، در چارچوب یک حرکت، می پرسیم یعنی چه؟ چرا دوباره وضع اینطور شده. باید دلایل اینطور شدن را دوباره بررسی کنیم، چرا دوباره وضع اینطور شد. من هیچ وقت معتقد نیستم آدمها تصادفی کار میکنند، حرفشان لغزش کلام است، موضعشان الکی است. به نظر من آدمها تابع شرایط اند، تابع دیدشان هستند، تابع فلسفه ای که از زندگی خودشان دارند، تابع موقعیت عینی که در آن هستند. من از گرایشها صحبت میکنم اگر بحث دیدن گرایشهای اجتماعی یعنی دیدن گرایش پشت انحراف فلانی تا ناحیه سندانج، پس باید دید گرایش اجتماعی پشت بحث های امروز من و شما هم چیست. نمیشود کار من و شما تصادفا سوء تفاهم باشد اما کس دیگری هر کاری کرد گرایش تسلیم طلبی یا ... است. من و شما هم حامل گرایش اجتماعی هستیم و انعکاس آن در کارهای ما است. اگر کسی به طور سیستماتیک یک کاری را نکند و یک بار این کار را بکند میگویند حواسش نبود. اما اگر به طور سیستماتیکی به یک سمتی نرود، که کورش الان گفت به طور سیستماتیکی به آن سمت نمیرویم. من باید برگردم ریشه ها را نگاه کنم برای اینکه فقط این ریشه ها هستند که میتوانند حرکتی سیستماتیک و ادامه دار را توضیح بدهند. اگر فقط یک روز از آسمان آب میریخت که کسی تنوری اکولوژی را نمیداد. زمانیکه شما هر چه هم فشار میگذارید باز یک واقعیت همانطور که سابقا اتفاق می افتاد دوباره اتفاق می افتد، شما دیگر باید پایه اش را پیدا کنید. خیلی از ما دوست نداریم پایه و اساس فکرهایمان را بحث کنیم، نتیجتا از این نوع بحثها اجتناب کنیم، به بحث های دیگر پناه ببریم، تخطئه کنیم. هیچ ایرادی ندارد بالاخره تحلیل پایه ای مسائل آدم ها را از سوراخ بیرون میکشد. تحلیل اینکه این دیدگاههای انقلابیگری محدود به سازمانهای مترقی، سازمانهای که اصلاحات اساسی را در جامعه مطرح میکند نه در کردستان نه در ایران، نه در دنیا کافی نیست، اینکه جنبش کارگری با آلترناتیو کارگری که چند دقیقه پیش گفتم جواب است و اینکه حزب کمونیستی حزب سیاسی باید در آن واحد حزب آهنانی باشد که در آن جنبش خودشان را به تحرک در می آورند، کارگری که اعتراض میکند. خوب الان که اینطور نیستیم. من آنقدر ایده آلیستم که میگویم چرا در ظرف یک ماه گذشته و سه ماه گذشته بخش شهر کومه له و بخش کارگری آن بزرگتر از سازمان مسلحش نیست؟ کسی میتواند چنین اتهامی به من بچسباند؟ نه! این انتقال را بدهیم آخر دیگر، به من نشان بدهند که این اتفاق دادر می افتد. بگوئید رفتم پای مسئله، ببین اصلا در میان طبقه هستم، دارم خودم را با او (طبقه کارگر) معنی میکنم. من که نمیخواهم کسی را اذیت کنم. میخواهم ببینم دارد اتفاقی می افتد. اگر کسی میتواند نشان بدهد که این انتقال دارد اتفاق می افتد من این کلام را به علامت احترام و برای او بلند میکنم. اما این اتفاق نمی افتد، کسی هست که ادعا کند که این انتقال تاریخی چپ (روی کارگر افتادن) در کردستان دارد اتفاق می افتد؟ جوری که نه یک سال دیگر، دو سال دیگر وقتی کومه له را نگاه میکنیم کومه له اعتصابات، تحصن ها و شورا ها و سندیکاها باشد که نیروی مسلحش هم همان جاست و دقیقا با همین توان فعالیت میکند؟ من نمیبینم این حرکت را. اگر شما میبینید میتوانید بشینید من را مجاب کنید. اما بحث "بیا پیاده کن" بحث عقب مانده ای است. بحث این است که طرح تو است، گر خودت طرح را دادی خودت برو پیاده کن من اگر کارخودم را بکنم نمیشود. این استدلال همان استدلال قدیمی همان کمیته مرکزی است که گویا

قرار است امروز علیه اش بسیج کنید. همان کمیته مرکزی خارج! "کمیته مرکزی خارج" این را میگوید و الان هم "کمیته مرکزی داخل" این را میگوید. سید ابراهیم عادتش است که در بحث رهبری حزب همیشه نماینده کومه له باشد. به عنوان رهبری حزب روی این فعالیتها نرفته است. من الان هم میگویم تا وقتی این بحثها آدمی را ندارد که بگوید درست است که تو گفتی، طرحش هم شاید هست، اما غصه نخور من میروم آنرا پیاده میکنم، مبارزه ما در سطح ایدئولوژیک است. مبارزه ما در سطح سیاسی است برای بوجود آوردن این آدمها که هر وقت کارش به مشکلی برخورد برنگردد و کسی را که ادعا میکند عمیقاً با او همفکر است را بگیرد و محاکمه کند و بگوید که اصلاً بحث بر سر تو و ندیدن این حقایق و افتخاراتی است که تو نمیبینی. به هر حال این نمیتواند نشانه هم خطی باشد. هم خط کارها و مشکلات را طور دیگری ببینند، میگوید درست است این کارهایی که من و تو میخواستیم پیش نرفته است و مشکلات این است. ببینید چه خبر است و..

این خط آدمهای هم فکراست. به هر حال صحبت من این است من اصلاً در بحث کومه له خودم را طرف حساب نمیدانم. من دارم حرفهایم را میزنم، در این حزب میزنم اگر نگذارند اینجا حرف بزنم بیرون حزب آنها را میزنم، راجع به ایده هائی که من را پیش میبرد، طبقه کارگر را پیش میبرد و فکر میکنم حرف من نیست، حرف بیرون از ما است. حرف جامعه عینی که دارد اتفاق می افتد. اگر نگاه کنید این حرفی که الان من در این حزب میزنم نماینده شورای اسلامی در جلسه خودش میزند، به خاطر اینکه فشار کارگر رویش هست. این من نیستم که حزب کمونیست را به سازماندهی کارگر به عنوان کار اصلی آن فراخوان میدهم، این نماینده زرد تشکیلاتهای کارگری هم هست که جمهوری اسلامی را فراخوان میدهد که اگر این کار را نکنی صدتا حزب الله گری هم به دردت نمیخورد. یک فکری به حال این فشار اجتماعی بکن. من خودم را متعلق به این فشار میدانم، او خودش رو مقابل این فشار میداند، من به عنوان نماینده این فشار خودگمارده ام؟ باشد قبول است. هر کسی حق دارد هر لقبی به من بدهد، من خودگمارده نماینده این کارم. همه افتخارات دیگر فقط در این چارچوب معنی پیدا میکند، هیچ کس هم افتخار هیچ کس دیگری را کتمان نمیکند. اما قرار بوده هر افتخاری به عنوان نقش حلقه ایش در این پروسه افتخار باشد، هیچ کاری در خود افتخار آمیز نیست مگر اینکه بگوئیم به چه امر اجتماعی خدمت میکند. این بحثهای من است.

نوبت چهارم:

من بحثهای محتوایی راجع به تشکیلات خارج را قبلاً کرده ام. در این پلنوم میخواستم راجع به اینکه اینکار را بکنیم صحبت کنم. فکر میکنم خود این جلسه تا اینجا بهترین گواه این است که این کار را باید سریع انجام داد. ببینید اگر این بخش تشکیلات دارد آبروی حزب را میبرد. و اینکه این بخش تشکیلات چطور میتواند به ابزاری برای فشار آوردن به یک خط دیگر که خودش به همان اندازه از این قضیه ... تبدیل شود، تقاضای من این است که اگر واقعا به حال این بحث دل میسوزانید، این تشکیلات خارج را ببندید یک سازمان مثل حزب کمونیست درست کنید. این شهادت را داشته باشید من فقط بحثم این است. اگر الان مثل روز روشن است که نمیشود اینچنین استخوان لای زخمی را نگه داشت و همزمان با استحکام روی بحث های دیگری رفت که بنیادی تر و اساسی تراند. راجع به شورای پناهندگان هم همین است. اگر هفت ماه وقت لازم است برای اینکه آدم یک هنیت موسس شورای پناهندگی را اعلام کند من هیچ امیدی به هیچ آینده ای ندارم. گزارش را که میخوانی متوجه میشوی با وجود اینکه "ساغ شده اند"، اصلاً نشانه ای از اینکه دلشان با این سازمان است نمیبینید. نباید نگران اسم آن باشیم که از سازمان بهمن نیرومند کوچکتر است. قرار بود این حزب مایه افتخار رفقا باشد قرار بوده بگویند عضو حزب کمونیست اند و میخواهند پناهنده ها را سازمان بدهند و به این اعتبار بیایند و دور شما جمع شوند. اما سه ماه است که بحث میکنند که یک شخصیتی بیاید یا نه، نیاید چه میشود. شخصیتی میخواهد بیاید میخواهد نیاید بالاخره من یک وظیفه ای برای خودم گذاشتم میخواهم پناهنده های ایرانی را از سوراخ بیرون بیاورم و دور یک پرچمی جمع کنم و اگر کسی عرضه اش را دارد و منفعتش ایجاب میکند برود کار را بکنند. عدم اعتماد به نفس، ابهام و روشنفکر گرایی در خود بحث موج میزند. من بعنوان عضو کمیته سوال دارم راجع به ...، میخواهم بدانم چه اتفاقی قرار است صورت بگیرد تا بتوانم بگویم برو آنکار را بکنید یا اصلاً مسئله را ببندید. من حتی نمیتوانم بگویم کمیته مرکزی را روی این طرح قانع کردم، من کمیته مرکزی را راضی کردم، روی احترامشان و روی اصرار من به این طرح رای دادند. راضی شدند به اینکه با وجود هزار و

یک مشکلی که داریم اما حالا که شما اینقدر اصرار میکنید و در کمیته اجرایی می‌خواهید این طرح را پیاده کنید خوب طرح را اجرا کنید. من خودم الان به این موضع رسیدم که تا یک چیز دیگری را روی دست حزب نینداخته ایم و حزب را زیر بار آن خفه نکرده ایم طرح را ببندیم یا اگر می‌خواهیم سازمان را ایجاد کنیم به اندازه کافی در این پلنوم روشن باشد که می‌خواهیم آنرا درست کنیم. آن هم اگر چیزی روشن شود من ده بیست تا سوال از رفقای که می‌خواهند اینکار را پیش ببرند دارم. اگر در جواب به سوالات دوباره اینکه دلشان به این طرح نیست موج بزند من شخصا رای مخالف میدهم.

نوبت پنجم

یک نکته ای که خیلی مهم است و من می‌خواستم در مورد آن صحبت نکنم اما یکی از رفقا اشاره کرد. به نظرم تنها جایی که کار کارگری میشود کردستان نیست، ک.ش (کمیته شهرها) وجود دارد، اعضای حزب هم در شهرها پخش اند، شبکه های وجود دارند و فعالیت میکنند، رادیویی وجود دارد که به آنها خط میدهد، کمپین اول ماه مه را تعریف میکند، می‌خواستم بگویم که این تصویر خیلی عکس العمل همان تشکیلات این سه ماهه خیلی بهتر از دوره قبل نسبت به فعالیتهای قبلی بوده. راستش اینکه این دستور در جلسات ما نیامد شاید علتش این باشد که رفیق شهلا دبیر اجرایی ک.ش خودش رسماً با رفیق رحمان (سپهری) دنبال تدارک آمدن رفقا بحث کرده اند تا جایی که من فهمیدم. اما نکات دیگری در نامه تان هست که اتفاقاً میشود به پای غفلت ما گذاشت اینکه چه تیتراهای اینجا بحث بشود یا خود ک.ش چه کارهایی انجام بدهد شاید به این خاطر خیلی نزدیک حس نمی‌کردیم سمینارها.... و جلسه بگذاریم که چه تیتراهای بحث بشود و خودم چکار میکنیم اما بعد از پلنوم حتما روشن میکنیم.

جلسه روز دوم پلنوم - ۱۴ خرداد ۱۳۶۸

مبحث بررسی قرار و قطعنامه های پیشنهادی به پلنوم

قرار در مورد فعالیت کومه له در شهرها (در بخش اول گفته شده که پیشنهاد دهنده قرار منصور حکمت است) من در موافقت با قرار صحبت میکنم. اینکه قرار از فعالیت کومه له به طور کلی حرف نزده بلکه از فعالیت کومه له در این زمینه یعنی در زمینه فعالیت شهر حرف زده و اینکه این فعالیت با اولویتهای متکی به حزب و مصوبات کنگره شش ناسازگار است، به نظر من این ناسازگاری را می‌شود خیلی ساده در این نشان داد که کمیته مرکزی کومه له هنوز هیچ مرجع عالی برای اینکار ندارد، کارهای کمیته مرکزی، راجع به این مسئله، بر طبق گزارشات و نوشته های که در اسناد پلنوم هست تصادفی و فردی است. تکلیف خیلی از عناصر فعال این عرصه و نقشی که باید بازی کند نامعلوم است، از طرف خود کمیته مرکزی کومه له نشریه حزبی که بتواند سازمانده این عرصه از فعالیت باشد دست گرفته نشده و بهای لازم به آن داده نشده است. خیلی از نکات هست که میتوان لیست کرد. حتی مسئله واقعی این است که در بخش دوم، که گویا مسئله فقط یک موضع است، این قرار دقیقاً میگوید فعالیت کومه له از چه ناسازگار است. قرار میگوید باید روی جوانب سیاسی این وجه از فعالیت و آرایش تشکیلاتی متناسب با آن بحث کنیم و آنرا روشن کنیم. یعنی حتی این هم روشن نیست. به نظر من اگر همه اینها روشن نیست، وقتی از آرایش تشکیلاتی صحبت میکنم منظور فقط آرایش درون تشکیلاتی نیست بلکه آرایش تشکیلاتی است که فعالیت ما در شهرها باید به خودش بپذیرد، و این هم معلوم نیست. قرار خیلی مشخص است که دیگر نگوئیم کنکرت حرف بزئیم، بگوئیم لطفاً وقت بدهید که کنکرت حرف بزئیم، امکان بدهید که کنکرت راجع به این مسئله حرف بزئیم، لا به لای چندین سمینار نظامی یک هفته هم خود کمیته مرکزی کومه له فراخوان سمینار شهر بدهد و کله گنده های این تشکیلات راجع به این حرف بزئند. بالاخره معلوم شود ما می‌خواهیم اتحادیه بسازیم یا شورا، کدام صنف، کجا، از کجا شروع میکنیم، همین الان چقدر نفوذ داریم، چه کسانی را میشناسیم، قصدمان در سازمان پایه در شهرها چیست، نحوه تلفیق آن با کار توده ای چیست، در مورد قانونی چه فکر میکنیم و می‌خواهیم چه بسازیم، و همه اینها را مشخص بگوئیم. این ها هنوز معلوم نیست. من می‌گویم روش فعالیت کسی که بعد از کنگره شش هنوز این نکات از کارش معلوم نباشد و هنوز

هم معتقد نباشد که باید این کار را کرد، هنوز هم خودش دست روی این کار نگذاشته است، با این مصوبات ناسازگار است. به نظر من این بیان واقعی است. پیشنهادی که بعد از آن در قرار آمده، پیشنهاد خیلی ملموس و کنکرتی است. جنبه تشبیهی یا جنبه انتقادی ندارد میگوید این چیزهایی که میگویند معلوم نیست را معلوم کنید و اینکار را فقط از کمیته مرکزی کومه له نمیخواهد از کمیته اجرایی حزب هم میخواهد.

بحث در مورد قرار پیشنهادی کمیته شهرها در مورد نحوه گزارشدهی:

... پلنوم عالی ترین مرجع است و قاعدتا باید هر اطلاعاتی را داشته باشد. اما یک سری از اطلاعات را لازم نیست هر عضو کمیته مرکزی برای کار خود داشته باشد و این اطلاعات جنبه امنیتی پیدا میکند، ترکیب کمیته مرکزی هم خیلی متغیر است، تشکیلات ما هم تشکیلات راز داری نیست. نکته ای که ما اینجا گفتیم این است که هم نقش عالی پلنوم محفوظ باشد هم بيمورد این اطلاعات در تشکیلات پخش نشود. بحث ما این است که اگر پلنوم خواست، بداند واقعا در تشکیلات شهرها در ایران و در تمام شهرها شامل کردستان تا آنجایی که به ما، حوزه کمیته شهرها، مربوط میشود، چه اتفاقی می افتد. اصل بر این باشد که اگر پلنوم بخواهد همه اطلاعات دقیق را بداند خودش میگوید، یا ترتیبی برای چک کردن این اطلاعات و تحقیق کردن راجع به آن و بازرسی کردن از آن اطلاعات خودش میگوید، اصل بر این نیست هر عضو کمیته مرکزی در هر پلنوم با گزارشی مواجه میشود که جزئیات تشکیلات شهر، اینکه چه کسی را از مراکز کارخانه ای عضو گرفته ایم و غیره رو به او میگوید، اگر بخواهد این اطلاعات را بداند میتواند بگوید که من عنوان عضو پلنوم میخواهم بدانم، رای میگیریم اگر اکثریت پلنوم گفت نه لازم نیست اینجا بحث شود میتواند بحث نشود. این مشکل را ما در مواردی داشتیم ضربه ها میخوریم، امنیت را ضعیف میگیریم، در کارخانه ای... برای مثال این مشکل را خیلی وقت پیش در مورد یک ضربه پلیسی که خوردیم داشتیم. حدود و ثغور اینکه اطلاعات و اینکه چه کسی اطلاعات را به چه کسی میدهد را دانست. مسئله از اینجا شروع میشود که تشکیلات ما و کمیته مرکزی اش راز دار نیست. مثلا ما (کمیته شهرها) الان به خاطر اینکه این اتفاق نیفتد اصلا در گزارشها نمی نویسیم در چه کارخانه هائی حضور داریم، مجبوریم ننویسیم. ما (کمیته شهرها) میخواهیم گزارش اینکه در این کارخانه معین حضور داریم را بنویسیم و به کمیته اجرایی بدهیم. کنگره بعد از کنگره آدمها می آیند و میگویند بالاخره نفهمیدیم ما در شهر چکار میکنیم، ما میتوانیم در جواب بگوئیم اطلاعات مربوط به اینکه ما داریم چکار میکنیم در یک پوشه است خدمت کمیته اجرایی، بازرس بفرستید، هر کسی را میخواهید بفرستید اما بالاخره یک ترتیباتی بدهید که این فشار را نیاورید. اینجا ما هستیم، این افراد را داریم، فلان کمیته تشکیلات را داریم دارند که کار میکنند. به طور کلی از گزارش حذف میکنیم و به طور شفاهی در اختیار کمیته اجرایی میذاریم. تا حالا اینطور بوده خودم در کمیته اجرایی بودم بارها جملاتی را از گزارش ک.ب.ش (کمیته شهرها) حذف کرده ام فکر کنم کومه له هم حتی یک مقدار در گزارشهایی که به کمیته مرکزی میدهد این دلواپسی را دارد. اینکه مثلا این حرف را نمیشود همینطور زد، اگر (کمیته مرکزی) بخواهند بدانند به آنها میگوئیم، اما همینطور در دسترس نمیگذاریم. در نتیجه این نوع گزارشدهی هیچ حساب و کتابی ندارد. آدم یا به کمیته اجرایی میگوید یا به قدیمی کارهای حزب، این.....هم نیست.. ما میخواهیم اتفاقا این اطلاعات را بنویسیم، کتبی به کمیته اجرایی که برای کار خود به آن احتیاج دارد بدهیم تا کمیته اجرایی بداند جو چگونه است، بداند فضای فعالیتی حزب چیست. اینکه هر عضو کمیته مرکزی حزب میخواهد این اطلاعات را بداند، یک عده قضاوت کنند که آیا شما این را برای کنجکاو میخواهید بدانید یا اینکه واقعا به خاطر کارتان به این اطلاعات احتیاج دارید، و پلنوم تشخیص بدهد به چه ترتیبی گزارش، صحت و سقم گزارش کمیته ای که فعالیت مخفی و فعالیت امنیتی حساس دارد را چک میکند. در حال حاضر ما هرچه بگوئیم می آید اینجا (پلنوم) و کسی حرفی نمیزند شاید دقیقا به همین دلیل است. اما بحث من اینجا این است که گزارش را بنویسیم و به کمیته اجرایی بدهیم و اگر کمیته مرکزی میخواهد مطمئن باشد که حرفهای این کمیته شهر در مورد تشکیلات و شبکه ها و نوع فعالیتهاش درست است، دقیق است، میتواند به گزارش رجوع کند اما با یک ترتیباتی که باید در این جلسه پلنوم معلوم شود. به هر کسی که از در وارد شود این اطلاعات را نمیدهیم، بحث من اینجا این است، هر عضو کمیته مرکزی به اعتبار پست خود نمیتواند به این اطلاعات دسترسی پیدا کند، باید به پلنوم بیايد و از این کانال اقدام کند.

نوبت دوم در روز دوم جلسه

در این بحث پس از تصویب یک اصلاحیه به قرار:

خود نوشته ایرادهای دارد. یکی اینکه مسلم است اسناد ک.ش (کمیته شهرها) متنوع است و دسترسی عمومی به خیلی از آنها نیست. اگر مشخص بنویسد مطالعه اطلاعات امنیتی مربوط به تشکیلات شهر، آن وقت خود آدم متوجه میشود که یعنی چه؟ یک عضو ک.ش یا یک عضو دیگر کمیته مرکزی برای کار خود احتیاج به مطالعه اطلاعات امنیتی تشکیلات شهر پیدا کرده است و شما اینرا محدود تر و غریب تر میکنید، ثانیاً ما یک حقی را میدهیم و بلافاصله درجمله بعد آنرا به تصمیم کمیته دیگری مشروط میکنیم، این دیگر حق نشد. بالاخره باید بشود ...

این بحث رفیق محمد شافعی را جواب نمیدهد چون بالاخره کمیته اجرایی سه نفره یا چهار نفره آن بالا است، به یکی حق میدهد و به یک حق نمیدهد، بالاخره دست خودش است. در کل من فکر نمیکنم هر عضو کمیته مرکزی حق دارد هر لحظه که خواست بتواند امور به اصطلاح اطلاعات های امنیتی، نه مسائل سیاسی وحتی آمارهای کلی، بلکه اطلاعات امنیتی که مثلاً در فلان کارخانه دو حوزه داریم که وضعیتشان اینطور است را بپرسد. به عنوان عضو کمیته مرکزی باید به پلنوم بگویند من میخواهم بدانم، اصلاً قبول ندارم اینطور است، یا مثلاً میخواهم بدانم چیکار میکنید، در این آکسیون با بقیه چکار کردیم، حق دارد آنجا بپرسد و پلنوم حق دارد تشخیص بدهد که این عضو کمیته مرکزی حق دارد بپرسد یا به او اطلاعات را بگوینم یا نگوینم یا میخواهیم مسئله مطرح شود یا نه. فکر نمیکنم هر عضو کمیته مرکزی حق داشته باشد در فاصله دو پلنوم در هر ارگانی را بزند و بپرسد شما در شهر چکار میکنید، از نظر اطلاعاتی در کدام کارخانه هستید، بحث دیپلماتیکت با فلان جا به کجا رسید، چند تا تفنگ دارید، ضد هوایی را کجا گذاشته اید. باید گفت شما کاری نداشته باشید، ارگان گزارش خود را میدهد. من بحثم این است که عضو کمیته مرکزی در پلنوم توضیح بدهد که چرا باید اطلاعات بهتری داشته باشد و اگر نداشته باشد نمیتواند کار خود را انجام دهد.

بحث قرار پیشنهادی کمیته شهرها در مورد عضویت کارگران در حزب کمونیست

در توضیح پیشنهاد ک.ش (کمیته تشکیلات شهر حزب کمونیست ایران) در حذف بند چهار قرار

علت اینکه این بند را خط زدیم تذکری بود که دیروز خسرو (داور) داد وقتی که این را چاپ کردیم. که این باز یکی از مستمسک هائی میشود که در عضو گیری کارگری شروع کنند به تشخیص خط و اینکه آیا این فعالیتها طبق سیاستهای حزب بوده یا نه. اگر ک.ش خودش تفسیر کند منظورش این است که طرف در عرصه مورد نظر حزب فعالیت میکند و این بحثها را پیش می آورد. اما ممکن است تبدیل شود به اینکه مثلاً این شیوه برخورد و فلان مسئله طبق سیاست حزب نبوده. و یا مثلاً دو بار اینکار را کرده است و بار سوم اینکار طبق سیاستهای حزب نبوده. مثلاً اینکه در مجمع عمومی بگویم چه بگوینم. در نتیجه این پروسه مبصر پیدا کند و بنابراین ما این بند را حذف کردیم.

نوبت سوم در روز دوم جلسه

در پاسخ به مسئله ای که مربوط به کردستان باشد. راستش چون فرصتی نبوده با کمیته مرکزی کومه له در این مورد کم صحبت کردیم. اما نوارها و سمینار عضویت را فرستادیم اما فرصتی نبوده که با رفقا در مورد نتایج آن بحث کنیم. این هم جزئی از آن مسائلی است که فکر میکنم رابطه فعال با شهرها، بحثهای متقابل ک.س (کمیته سازمانده) و ک.ش (کمیته شهرها) را ایجاد میکند.

کمیته شهرها مسئله خودش را در سمیناری بحث کرده، قرار خود را هم احتمالا صادر کرده است. اگر پلنوم این کار را بکند ما خیلی خوشحال میشویم. حتما نوع قراری که برای کردستان صادر میشود تفاوتها دارد، اینکه چه کسی سرپرستی میکند، چه کسی حسابرسی میکند. چون دامنه اعضای که من فکر میکنم اینجا (در کردستان) بگیریم میتوانم بگویم به مراتب وسیعتر از دامنه اعضای است که کمیته شهرها میتواند بگیرد. به نظرم کمیته مرکزی کومه له نباید همینطوری با یک قرار خشک و خالی از طرف کمیته شهرها به نظرم مواجه شود. در مورد آن صحبت کنیم، خود کمیته مرکزی کومه له نظر بدهد که تا چه حد میتواند این سیاستها را در عمل میتواند پیش ببرد. با این خیلی موافقم. اما کمیته شهرها با یک مسئله ای روبرو بوده و سمینارش را گرفته است. در قرار خیلی علنا نمیگوید کردستان شامل این قرار نیست اما از آنجائی که سرپرستی مسئله را بر عهده کمیته شهرها قرار میدهد، تلویحا اینرا در خود دارد. چون اگر بخواهد این قرار در کردستان پیش برود قاعدتا کمیته مرکزی کومه له مسئول است.

در جواب به صحبتهای رفیق رحمان. ببینید ما یک بیانیه ای در اینجا نوشته ایم و صادر میکنیم که در آن به ملت میگوئیم چرا ما ممکن است عضویتتان را به شما ابلاغ نکنیم. به خیلی از شما ها ابلاغ نکنیم اما در لیست ما باشید. یکی از دلایلی که فکر کنم مهم است و در مبارز با پلیس سیاسی مهم است این است که یک جا بطور متعینی به یک نفر نگفتند عضو. هیچ کس نیست که شهادت بدهد پیام مورخه فلان تاریخ حسن را عضو کرده، همیشه این طرف را در این موضع میگذارد که اگر آن حزب دلش میخواهد به کارگران ایران بگوید عضو حزب کمونیست من مسئول آن نیستم. من در حزب کمونیست کاره ای نیستم. اما به طور واقعی وقتی که من نام او را در لیست دارم، از او میخواهم در انتخابات حزب رای بدهد، از او میخواهم نظرش را بدهد، که در بند دیگری گفتیم باید نظر این آدمها را بگیریم، عملا دارم به عنوان عضو با او کار میکنیم. اما به نظر من ما هیچوقت این یک گام مهم را، یک گام فرمال مهم که باعث میشود دادگاههای نظامی و غیر نظامی اینها آدمها را بر مبنای آن محکوم کنند یا نکنند، را بر نمیداریم. البته در مورد بعضی از آنها در مورد خیلی از آنها هم اینطور نیست. این مسئله ما بوده. ما به عنوان عضو با او تا کنیم، به عنوان عضو اسم او در لیست های ما باشد، اما نگاه کنیم که ابلاغ عضویتش او را در چه شرایطی قرار میدهد، من معتقدم کارگری که خودش را عضو حزب کمونیست میداند با کارگری که از رادیو (رادیو حزب) به او میگویند تو عضو حزب هستی، درمقابل پلیس سیاسی در دو موقعیت روحی متفاوت قرار دارند. این بحثها را در بیانیه های خود، در یک سلسله تبلیغ روتین باید جا بیفتند. این را باید واقعا محسوس کنیم و به آنها القا کنیم که در رابطه با عضویت در حزب کمونیست تو خودت را به اون راه بزنی. حتی عضومان هم باید این کار را بکنند. فکر کنم این ابهامی را پیش نمی آورد اگر بگوئیم طرف در انتخابات شرکت کرد، نظرش را پرسیدیم و غیره بنابراین معلوم میشود که واقعا عضو است. عضویت او در پروسه نظرش را پرسیدن و رای دادن معلوم میشود نه با یک قرار از..... واقعا وقتی کسی در حیات حزب دخالت میکند، با ما درگیر است، آن موقع به نظرم در یک قدمی ابلاغ عضویت هم قرار گرفته، کسی که رای داده، ده دفعه نظر میدهد، می پرسید نظرت را راجع به این سمینار بگو و میدهد، واقعا درگیر حیات حزب شده، به نظر من واقعا به چنین افرادی میشود ابلاغ کرد. اما مسئله بر سر عضو دانستن کسانی است که هنوز کنگره ای در جریان نیست، به او نگفته ایم در انتخاباتی شرکت کن، دو مبحث هم مطرح شده و هنوز نامه اش بدست ما نرسیده که پاسخ او به این دو بحث چیست، یا فازهای مختلفی از فعالیت را سر میگذرانند. به هر حال در مورد ابلاغ یا عدم ابلاغ عضویت آنها این جنبه مورد نظر بوده.

نوبت چهارم در روز دوم جلسه

ملاحظات ما در این قضیه تشکیل کمیته های حزبی بعد از یک دهه گشایش است. بخصوص برای کردستان این مسئله خیلی سریع میتواند صدق کند. یعنی کمیته های کومه له در اقصی نقاط شهرها تشکیل شود، ممکن است الان وقتش باشد یا از همین الان فرصتها شروع شود. من فکر کنم مسئله حیاتی این است که تا آن تاریخ ما چنان کاری کرده باشیم که وقتی یک عده کارگر در فلان کارخانه در فلان کارگاه سندانج و فلان کارخانه سندانج کمیته تشکیلاتی حزب کمونیست ایران را راه انداختند هیچ کسی از دبیرخانه و عضو قدیمی نتواند بگوید شما چکاره هستید و به چه مناسبت کمیته کومه له را تشکیل

داده اید. و این که طرف بگوید با استناد به اینکه من یک سال است با علم خودم و به شهادت ایشان مطابق سیاستهای کومه له کار میکنم، بنابراین من حق دارم کمیته را اعلام کنم و این کومه له است، کافی باشد. بگوید حالا اگر کارم خوب نیست برخورد کنید، اگر کسی میتواند و آماده است به این کمیته بفرستید، اما من عضو کومه له میشوم، یا در تهران هستم و عضو حزب کمونیستم. من این مشکل را بخصوص در بحث سمینارم گفتم. وقتی اعتلا شود خرده بورژوازی و بخش دانشجویی و روشنفکرها فعال میشوند، سابقه های سیاسی، اینکه من از چه زمانی در حزب کمونیست بودم یکباره عمده میشود، همه اینها شاخص های فخر فروشی و ساکت کردن این و آن میشود. من میخواهم زبان آن کارگری که دو سال هم کار کرده و الان هم سر جایش ایستاده دراز باشد و بگوید خیلی خوب تو عضو حزبی، من هم عضو حزیم، به من گفته اند، آن زمان که شما ان بیانیه را دادید من به خودم گفتم عضو حزب و بنشینیم مثل دو عضو حزب درست حرف بزنیم. یک مقدار اجتماعی تر و واقعی تر..... و خودتان را عضو بدانید. ممکن است الان بزنگاه آن نباشد ... اما دو ماه دیگه برای خیلی ها بخصوص در کردستان به کار می آید برای اینکه میخواهند کمیته های حزبی داشته باشند.

نوبت پنجم در روز دوم جلسه

من درخواست بهمن (حبیب فرزند) را قبول دارم. یعنی نمیتواند یک نامه در خانه آدم بیاید که دوست گرامی شما از امروز عضو انجمن حمایت از حیواناتید در صورتیکه شما شکارچی هستید و علاقه ای به این رشته ندارید. نمیشود کسی را به زور عضو کرد. اما واقعیت قضیه این است که (کارگر) داوطلب نمیشود برای اینکه تصویری که از عضو حزب کمونیست ایران برای او ساخته اند یک فیلسوف مبارز فول تایمر (تمام وقت) است. اینطور طرف جرات نمیکند داوطلب شود. بخصوص اگر آن شرط را در لیست بگذاریم اشتباه است. (دخالته دیگران در بحث). به نظر من باید بگوینم عدم مخالفت. کارگر حزبی دارد کار میکند اگر مخالف عضویت خودش باشد او را عضو نمیکنم اما اگر خودش چیزی نگفته، به او میگوینم که عضو حزب هستی و چیزی نمیگوید، خوب عضو باشد. من هم حرف بهمن را قبول دارم نمیشود کسی را به زور عضو حزب کمونیست ایران کرد، در آمارهای حزب گنجانند. باید طوری بگوینم که با این مشکل مواجه نشویم که رفقای ما با تصویر پیشی از غول آسا بودن عضویت در حزب کمونیست داوطلب عضویت نشوند.

بررسی نامه عثمان روشن توده مبنی بر کناره گیری

نوبت بعد از صحبت عثمان روشن توده

من موافق این هستم که کسی که میخواهد عضو کمیته ای نباشد، خوب نباشد. اما به شرطی که کل مسئله خوب حلای شده باشد. رفیق با تصور درستی از کاری که میکند به اینکار دست بزند. واضح است من خودم در این جلسه چیزی زیادی دستگیرم نشده، دلایلی که عثمان گفت دلایل کافی نیست. آدم بالاخره فرمانده نظامی است، حزب هم باید روی خط باشد، اگر روی خط باشد دست از فرماندهی نظامی نمیکشد، باز هم فرمانده نظامی حزب است. همانطور که مسنول فنی رادیو هم بالاخره کارش این است. مسنول فنی رادیو هم روی هر خطی باشد نمیتواند بگوید ... بالاخره در تحلیل نهانی باید دسته جمعی فعالیت کنیم. برای خود من هم (دلایل) کافی نیست و فکر نکنم خود رفیق عثمان هم فقط نوع فعالیتش است که آزارش میدهد، چون حداقل در چارچوب کمیته مرکزی قابل حل بود باشد. اما بحث من الان اینجا نیست، ما معمولاً یک رسمی داشتیم وقتی یک استعفائی می آمد، استعفا شده شکل فوری بیان نارضایتی در کمیته مرکزی ما، استعفا از یک ارگان، استعفا از یک کار، رفتن و قبول نکردن و ماندن در یک جای معینی، یک رسم شده. کاری که ما تا حالا کرده ایم این بوده که بین آن لحظه ای که کسی آن پیشنهاد و تقاضا را میکند و لحظه ای که ما آنرا قبول میکنیم و رسمیت میدهیم فرصتی ایجاد کردیم. موارد قبلی هم از استعفا در کمیته مرکزی حزب داشتیم. وقتی شما فرصت را داده اید رفیق فکرهاش را کرده، با کسانی تبادل نظر کرده، عاقبت کارش را دیده، تاثیرات سیاسی کارش را دیده، از یک زاویه دیگری به مسائلش نگاه کرده و ممکن است تصمیمش را عوض کرده باشد. من میگویم دوست ندارم کسی که میخواهد در یک کمیته ای باشد را نگه داریم برای

اینکه فقط تمامیت کمیته مرکزی را حفظ کرده باشیم. اما اینکه تا کسی استعفا داد همان روز بررسی کنیم به نظرم با این دوره کار ما جور در نمی آید، ممکن است یک دوره ای واقعا لازم باشد، به همین دلیل پیشنهاد این است که مثل رفیق حبیب الله که استعفا کردند و ما نگاه کردیم گفتیم ببینیم چه میگوید، اگر رفتیم بیرون جلسه و حرف زد و فهمیدیم بله ایشان حتما میخواهد برود، خوب قبول میکنیم. الان هم فکر کنم باید به کمیته مرکزی یک چنین فرجه ای را بدهیم و بفهمیم این مسئله از کجا مایه میگردد. نه به این معنی به اصطلاح پرس و جو، یک بررسی کردن جوانب مختلف این مسئله با خود رفیق، من پیشنهاد این است که فوری تصمیم نگیریم و شرطی مثل رفیق حبیب الله (حبیب گوئی یا حبیب کیلانه که او هم در اقدام مشابهی از کمیته مرکزی حزب کناره گیری کرده بود) بگذاریم.

نوبت بعدی:

رفقا نمیشود وضعیت رفیق عثمان را چند ماه ناروشن گذاشت. چند روز دیگر پلنوم کمیته مرکزی کومه له است. بالاخره رفیق عثمان باید آنجا تکلیف خودش را بداند، میخواد اینکار را بکند یا نه. من میگویم همان ترتیبی که برای رفیق حبیب الله دادیم اینجا پیاده نکنیم. من نمیدونم آن مسئله خوب اجرا شد یا نشد، اما به نظر من قبل از اینکه سید ابراهیم پایش برسد آنجا رفیق تلگراف دوم خود را زده بود. آن مسئله خوب اجرا نشد، اگر خوب اجرا میشد به نظر من جواب دیگری میگرفتیم. الان هم میگویم پلنوم بگوید که علی اصول با قبول استعفای رفیق مخالفتی ندارد، چنانچه در ظرف دو هفته کمیته اجرایی با ایشان نشست و رفیق پیشنهاد خود را پس نگرفت از نظر ما پذیرفته شده است. اینکه رفیق سه ماه، چهار ماه بلاتکلیف منتظر جلسه پلنوم دیگری باشد جالب نیست.

بر مبنای فایل‌های صوتی بحث و اظهار نظر منصور حکمت در پلنوم ۱۵ حزب کمونیست ایران (۱۳ و ۱۴ خرداد ۱۳۶۸-۳ و ۴ ژوئن ۱۹۹۸) توسط وریا نقشبندی پیاده و تایپ شده و ادیت اولیه را آذر مدرسی انجام داده است.

متن بار دیگر و برای انتشار در ضمیمه ۲ برگزیده آثار منصور حکمت، توسط ایرج فرزاد مقابله و ادیت و تصحیح و تدقیق شده است. خط تاکید ها پس از مقابله با فایل های صوتی، همه توسط ایرج فرزاد اضافه شده اند.